

۱۹۱۵  
آنارشیسم

(L'Anarchisme)

تألیف هانری آرون

Henri Arvon

مترجم: علی اصغر سعید

# آثار شیسم

چاپ □ دوم

تعداد □ ۴ هزار جلد

حرولجینی □ موسسه علمی

تلفن □ ۵۳۱۶۵۱

لاشر □ سازمان نشر فرهنگ انسانی

وابسته به موسسه مطبوعاتی اریدون علمی

## بخش اول - مبانی آنارشیسم<sup>(۱)</sup>

### فصل اول - مبانی تاریخی

از آنچه مورخین از روی مسامحه و دولت و جامعه سهل انگاری درباره آنارشیسم نوشته‌اند و بیشتر به جنبه‌های هرج و مرج طلبی شدید و جنایات ناشی از تبلیغات آنارشیسم توجه کرده‌اند، چنین بنظر می‌آید که آنارشیسم با هر نوع ثبات سیاسی و اجتماعی مخالف است. این دسته از نویسنندگان، آنارشیسم را به قارچ زهر آگینی تشبیه کرده‌اند که بطور خلق الساعه در محیط سراسر فساد و آشوب اوآخر قرن نوزدهم میلادی نمایان شده و بهمان سرعتی که بوجود آمده از هم پاشیده و نابود گردیده است ولی هیچ بیانی تا این حد دور از حقیقت نمیتواند باشد.

حقیقت این است که آنارشیسم، در میان نهضت‌های قرن نوزدهم و زیر تأثیر جریانهای کلی این قرن بوجود آمده و با مقتضیات و جریانهای محیط منطبق گردیده و بصورت یکی از ثابت‌ترین پدیده‌های این قرن در آمده است، از لحاظ ایده‌ئولژی، آنارشیسم دارای ضرورت منطقی و این ضرورت در مورد آنارشیسم از پدیده‌ها و مسالک و افکار جدیدیگری که فاشی از

---

۱ - L: هرج و مرج طلبی، طرفداری از اغتشاش، Anarchisme مفسد جوئی، آشوب طلبی است (متترجم)

تحولات قرن نوزدهم میلادی است قطعی‌تر و مسلم تر است. هدف انقلاب کبیر فرانسه تأمین آزادی و آزادی‌خواهی بود. این انقلاب اعلام نمود که فرد موجودی است کاملاً مستقل و مختار و کلیه مقررات و نظامات اجتماعی و سیاسی فقط بدین منظور طرح و تدوین شده است که فرد بتواند در سایه آنها به کمال شکفتگی خود برسد. انقلاب فرانسه اصل مقدس آزادی و آزادی‌بستان را با وجود شهرت و معروفیت رسانیداماً این آزادی، سوابی بیش نیست زیرا از یک‌طرف عرصه را برای کشمکش و رقابت باز و آزاد می‌گذارد تا کسانی که بقدر کافی برای مبارزه آمادگی ندارند خرد و ناچیز شوند و از طرف دیگر با حمایت از مالکیت فردی و شخصی، استقلال و نفوذ طبقه مالک را حفظ و تقویت می‌کند در حالیکه طبقه غیرمالک و بی‌بضاعت را بعدم استقلال و حتی برداشتن یک‌شاند و این همان تناقض حل نشدنی است که در لیبرالیسم (آزادی‌خواهی) وجود دارد. سازمان سیاسی بر اساس سه اصل: آزادی و برابری و برادری باید استوار گردد در حالیکه برداشتن اقتصادی و عدم تساوی اجتماعی و مبارزه دائم طبقاتی همچنان باقی است. هگل (۱) درباره انقلاب کبیر فرانسه نوشته است «آسمان بزمین آمده بود» افسوس که آن آسمان بصورت و هیئت دولت و حکومت، و در حالیکه از آن پس بتمام مقدورات و امکانات دسترسی داشت، کاری انجام نداد جز آنکه هر چه بیشتر علل وجهات بدینختی‌های زندگی اجتماعی را نمایان ساخت.

لیبرالیسم، با تناقضی که در آن وجود داشت و پیچیدگی

و ابهام اصول اساسی آن پس از آنکه با حقایق زندگی اجتماعی تطبیق گردید علیه خود بکار رفت و در نتیجه عده‌ای بدشمنی و هیارزه با لیبرالیسم برخاستند.

دشمنان لیبرالیسم به دو دسته متمایز یا دوجناح مخالف

پیکدیگر تقسیم می‌شوند:

پیکدسته صدانقلابی از قبیل بورک (۱)، ژرف دو هسته (۲)

چنین اندیشه‌هایی که باید از نظم و اصولی که بر حسب مشیت و تقدیر الهی در جهان برقرار شده است درین ابر تجاوزات الحاد آمیز سیستم حکومت مطلق طبقه روشنفکر دفاع نمود. این دسته هیئت و سازمان عقلانی مطلق حکومت جدید را بشدت هر دو دشمن شناختند و با اطلاع و آگاهی از شکاف عمیقی که بیان دولت و جامعه (که دارای افراد آن بر حسب قوانین و راثت بطور نامساوی توزیع و تقسیم شده است) وجود دارد می‌خواستند که جامعه با حفظ سیر تحول اساسی و سنن خود در کلیه سازمانها و تشکیلات رژیم جدید نمایان گردد.

دسته دیگر که ما می‌خواهیم آنرا «فوق انقلابی» بنامیم و از متفکرین و علمای منطق تشکیل گردیده است بی‌رحمانه اصول انقلاب کبیر فرانسه را مورد انتقاد و سرزنش قرار داده‌اند بدان علت که آن انقلاب موافق هدفهای ایده‌ئولتری و طرز تفکر این دسته نبوده و نیازمندیها و ضرورتهای انسانی

۱ - Burke نویسنده کتاب :

«Reflections on the revolution in France»

۲ Joseph de Maistre

«Soirées de Saint - Pétersbourg» مؤلف کتاب

و برابری و مساوات متکی به حقوق طبیعی انسان را فقط در قالب دولت و برای هیئت حاکمه تأمین کرده است. این دسته در برخورد با دسته اول، که معتقد به بنتری واولویت حیات اجتماعی منطبق با اصول وراثت و سنت‌های دیرین هستند، تقدنند که اصول مسلمه‌ای که حیات سیاسی یک جامعه بدان متکی است در حیات اجتماعی نیز باید اجر اشود و آزادی سیاسی در حقیقت عمان برابری اجتماعی است و بدون این برابری، آزادی سیاسی مسخره‌ای بیش نیست، خلاصه آنکه بعقیده **فوق انقلابیون**، جامعه باید بشکل و هیئت و صورت دولت در آیدوهیمین ایده‌ئولژی بود که غالباً بطور نامرئی و احیاناً بصورت سری و زیرزمینی روز بروز نیرومندتر و شمول آن بیشتر می‌شد و اکثر نهضت‌های انقلابی قرن نوزدهم از این پدیده اجتماعی نیرو و الهام گرفته است. نخستین جلوه این پدیده اجتماعی را بدون شک باید نهضت خواستاران مساوات و برابری دانست که **بابوف (۱) آنرا رهبری** می‌کرد. وی در بیانیه مشهور خود که در سال ۱۸۲۹ م انتشار یافت و بسرعت جنبه عمومی یافت نظر خود و طرفدارانش را درباره انقلاب فرانسه چنین بیان کرده است که «آنچه بعنوان مساوات در سر لوحه انقلاب ذکر شده جز یک تعییر زیبا و شاعرانه‌ای بجهوده و بی اثر از قانون نیست». خواستاران مساوات با

**۱- Gracchus Francois-Emile Babeuf** مشهور به مرد انقلابی فرانسه (۱۷۶۰-۱۷۹۷ م) با حکومت‌دیر کتوار دوره انقلاب کبیر فرانسه بمبارزه برخاست و محکوم باعدام شد ولی اندکی پیش از آنکه بدست جlad سپرده شود خودکشی کرد، افکار و آراء بابوف، که نوعی از کمونیزم است به Babouvisme مشهور شده است مترجم.

فریادهای متأثر کننده‌ای که از خصوصیات قرن نوزدهم بود درخواست می‌کردند که «امتیازات و برتریهای ناروای اغناها بر فقراء و بزرگان بر خردان و ارباب بر دعیت، وهیئت حاکمه بر ملت از میان برداشته شود».

این دسته نخستین کسانی هستند که به بزرگترین معضل و مسئله بغير نجذب نمایی جدید توجه کرده‌اند مسئله بغير نجذب این است که چگونه باید بین آزادی فردی و آزادی اجتماعی و همگانی سازش داد؟ اشکال مسئله در این است که برابری و مساوات اجتماعی که وثیقه آزادی همگانی و عمومی است خواه و ناخواه برای آزادی فردی محدودیتها بایی ایجاد می‌کند در حالیکه برابری و مساوات سیاسی از آزادی کامل فردی بهیچوجه قابل تفکیک نیست.

با توجه با ینکه رعایا و افراد عادی در اجتماعی که زندگی مادی آنان را تأمین نمی‌کند هر گز از آزادی واقعی پر خوردار نیستند، این حالت ضد آزادی آنانرا به سوسياليزم می‌کشاند و در ردیف پیشوایان این مکتب قرار می‌دهد. و یک تورکنسیلدران (۱) در کتاب خود بنام «سوسياليزم در برابر دنیای کهن (۲)» و لولی بلان (۳) در کتاب خود بنام «سازمان کار (۴)» این نظریه را تشریح کرده‌اند. هؤیز هس (۵) از پیشنازان سوسياليزم

- ۱- Victor Considérant
- ۲- Le Socialisme devant le vieux monde
- ۳- Louis Blanc
- ۴- L'Organisation du Travail
- ۵- Moïse Hesse

پس از کارل مارکس (۱) در کتاب خود بنام «فلسفه کار و عمل» از عقاید سوسيالیستهای او لیه پیروی کرده و در باره نتایج انقلاب کبیر فرانسه مینویسد: «بیدادگران عوض شده‌اند اما بیدادگری همچنان باقی است».

در میان نوشته‌ها و آراء و نظرات نویسندهان و منقدین در باره انقلاب فرانسه، نوشته‌ها و قضاوت کارل مارکس در کتاب «مسئله یهود» بیش از نوشته‌های دیگران باصل موضوع مربوط است، زیرا مارکس مجموع اتفاقات پیشینیان را در باره انقلاب فرانسه بدقت مطالعه کرده و خلاصه آنها را در تشریح اصل موضوع انقلاب مورد استفاده قرار داده است.

مارکس که تا حدودی پیرو مکتب فلسفی هگل است در تشریح انقلاب کبیر فرانسه، رژیم لیبرال را دربرا بر رژیم فئودالیته قرارداده است و میگوید: در رژیم فئودالیته، حکومت مناسب و جوابگوی مقتضیات جامعه است بدین ترتیب که مالکیت ارضی و توزیع آن در قالب سیستم اربابی و سازمان و تشکیلات خانواده در قالب شهر نشینی و رعیتی و روش و طرز کار در سیستم تعاونی جلوه می‌کرد. اما همینکه بر اثر ترقی و پیشرفت سریع وسائل تولید و توسعه فوق العاده داد و ستد و بالارفتن ثروت عمومی قیود و امتیازات فئودالیزم از میان رفت و آزادی عمل برای طبقات غیر ارباب فراهم گردید ساختمان هماهنگ جامعه قرون وسطی به دو قسمت متمایز و بی شباهت بیکدیگر تغییر کردید: یکطرف جامعه بورژوا که عرصه وسیعی برای فعالیت نامحدود خود بدست آورده و براساس اصالت فرد و خود کامگی

پیش میرفت و از طرف دیگر، حکومت یا دولت که مظاهر نوع دوستی و دیگر کامگی بود و طبعاً میباشد خواسته‌ها و مقاصد فردی بوسیله دولت با اصل تعاون و همکاری اجتماعی منطبق گردد.

مارکس با توجه به مقاید هگل سعی کرده است تا اهمیت و درجه حساسیت این تضاد و تناقض را روشن سازد. او میگوید که انسان ذاتاً یک موجود اجتماعی است و هیچ حکومت و دولتی نمیتواند منشاء اثر باشد مگر آنکه اصل اجتماعی بودن انسان در ساختمان آن رعایت و تأمین شود بدین معنی که حکومت باشد با خاصیت ذاتی بشری باشد در حالیکه حکومتها در حقیقت ایده آل اجتماعی را، که جامعه بیرحمانه از آن محروم است، در قید اسارت خویش درمی‌آورند.

مارکس میگوید: «آزاد کردن افراد از قبود سیاسی در حقیقت زمینه‌ایست برای اینکه از یکطرف افراد جامعه بورژوا را به مردمی خود خواه و خودسر مبدل سازد و از طرف دیگر از افراد رعیت، شخصیتهای اخلاقی بسازد».

بنا بر نظریه مارکس دوگانگی و تضاد منافع دولت و جامعه در تفکیک حقوق انسان از حقوق رعیت پدیدار می‌گردد. وی میگوید: حقوق طبیعی و اختصاصی بشر چیست؟ مساوات. آزادی، امنیت و مالکیت. اما آزادی یعنی حقی که در حدود شخصیت و منافع یک فرد محدود نمی‌شود و این توجیه خود کامگی و در سایه همین آزادی است که انسان خود را در مالکیت شخصی و فردی در امان میداند. اما بر این و مساوات نیز حقی است که همه کس را در مسیر زندگی فردی توأم با خودخواهی

می اندازد و بالاخره امنیت فیز بنو به خود حامی و پشتیبان خودکامگی است.

تجزیه و تحلیل مارکس در این باره جلوه‌ای از اندریشه‌ها و افکار هگل است. هگل با روش منطقی خاص خود در کتاب «علم به نیروی خلاقه روح (۱)» از این نظریه پیروی کرده است که هر گونه جدائی و تفرقه باید یک دوران انطباق و سازش را بدنبال داشته باشد و مارکس بنو به خود ازلزم وحدت حکومت و جامعه بحث می‌کند و می‌گوید که قدرت حاکمیت باید در اختیار جامعه باشد و رعیت و خرد مالک و مالک (بورژوا) با هم‌سازش داده شوند. این ایده آآل که با واقعیت فاصله بسیار دارد، در حالیکه رو به نیستی و زوال میرود، در فکر و اندریشه‌مارکس دوباره زنده می‌شود و نیرو می‌گیرد.

توسل و استناد ما به گفته‌ها و عقائد مارکس برای یافتن یک تعریف جامع و روشن از مبانی تاریخی انارشیسم است. آیا با توجه با این حقیقت که زندگی انسان در سایه رژیم لیبرالیسم بموازات تضاد بین دولت و جامعه بورژوا دارای مظاهر و جلوه‌ای مخالف یکدیگر است می‌توان راه حل دیگری برای این مشکل پیدا کرد؟ این راه حل دوم را انارشیستها یافته‌اند بدین معنی که بجای چشم پوشی از تضادها و کوشش در راه‌سازش دادن دو قطب مخالف، طرحی برای یک حکومت بسیار ساده و بی عیب آماده کرده و خواسته‌اند که سازمان اجتماعی جامعه بر اصل خود مستعاری و براساس عدم مداخله دولت در امور، بنیان گذاری شود.

سوسياليسم  
و  
ازارشيسهم  
شهاشت ظاهري نيز وجود دارد. عردو نهضت در انتقاد از حکومتها  
هم آهند : کمل يكديگرند اما روش و کوشش ازارشيسهم برای  
بنای حیات اجتماعی مخالف روش و نظریه سوسیالیسم است  
ازارشیستها معتقدند که عکس العمل و تلاش انسان قرن نوزدهم،  
که آزادی را سراب فریبنده‌ای بنظر آورده ، برای آنست که  
هر چه بیشتر در برابر بیعدالتی‌هائی که جامعه از آن رنج  
میبرد عصیان کند. این انسان معتقد شده است که حکومتها اورا  
بیازی و سخیریه گرفته‌اند و ناگزیر از حکومت روی بر می‌تابد  
و بخود می‌پیچد و تکیه می‌کند و سرانجام از برابر واقعیت  
وجود دولت و هیئت حاکمه می‌گریزد. اما سوسیالیستها ، هر  
چند معتقدند که دولت هر فردی را از جوهر ذاتی او جدا و  
قدرت عمل بر حسب ضرورت طبیعت را از اسلوب می‌کند ، ولی  
تلاش و کوشش خود را در این راه بکار می‌برند که از وراء  
تضادها و اختلافات ظاهري بین دولت و جامعه راهی بسوی  
آینده باز کنند و وحدت و همبستگی مالی و اقتصادی و منافع مشترک  
بین افراد جامعه و دولت برقرار سازند.

انارشیسم از زاویه دید تاریخ در حقیقت یک پدیدهٔ فاشی از سو سیالیسم و یا بعبارت دیگر اثری است که بخودی خود از سو سیالیسم پدید آمده و پس از آنکه مدت‌ها حکم پارسونگ و وزنه تعادل سو سیالیسم را داشته سرانجام آن پدیده اجتماعی را در خود مستهلک ساخته است.

مقام انارشیسم در تاریخ قرن نوزدهم کامل روش و مشخص و در حقیقت حد فاصل میان لیبرالیسم و سوسیالیسم است. لیبرالیسم که خود زاده تضادهای داخل جامعه است و سوسیالیسم که میخواهد آن تضادها را نادیده انگارد و با فکر و اندیشه تشکیلاتی خود جامعه جدیدی بوجود آورد. انارشیسم از نهضت‌هائی است که در قرن نوزدهم با آهنگ و جلوه خاص خود و تقریباً بطور روز مره پدیدار گردیده و میتوان گفت که اگر اعتراضات مداوم انارشیستها در برابر لیبرالیسم وجود نمیداشت، مکتب سیاسی و اجتماعی لیبرالیسم رو به کمال ذمیرفت.

## فصل دوم

### مبافی فلسفی انارشیسم

همانطور که انارشیسم از لیبرالیسم ناشی شده و در عین حال لیبرالیسم را به تناقض گوئی متهم ساخته است مبانی و ریشه های فلسفی انارشیسم نیز آن دسته از نهضت های فکری است که زیر بنا و اساس لیبرالیسم را تشکیل داده ، خواه در مواردی که باللیبرالیسم بمخالفت برخاسته و خواه در موارد مسائلی که از لیبرالیسم پیروی نموده و جنبه های تند و افراطی آن مسائل را اختیار کرده است. مبانی و پایه های فلسفی انارشیسم، که اکثر آنها را ناشناخته و مبهم و در عمق زمان گذشته پوشیده و مدفعون میدانند، با یک سلسله مطالعات دقیق در آراء و عقاید و جریان های فکری مشابه یکدیگر در قرن نوزدهم قابل درک و بیان و این جریان های فکری از یکسو مکتب اصالت فرد (۱) وابسته به عقیده برخانی (۲) فرانسه و از سوی دیگر ایده آلیسم مطلق آلمان است که در نهضت فکری انارشیسم سهم بیشتری دارد.

عقیده برخانی مکتب عقیده برخانی فرانسه بر اساس  
یا و محور یک اصل مسلم و قطعی اخلاقی  
استدلایل درباره انسان استوار گردیده است  
«انسان با کلیه موجودات دیگر فرق دارد و به عقل و قوه قمیز

از دیگر موجودات ممتاز است و در نتیجه از لحظه تولد، صرفنظر از اصل و نسب و موقعیت اجتماعی و میزان استعداد و قابلیت، ذاتاً دارای حقوقی است که از وجود او قبل تفکیک نیست، حقوقی که مقدم بر هر نوع سازمان و تشکیلات سیاسی است»؛ این فکر اساس حقوق طبیعی و لایزال بشری است که مبنای اعلامیه حقوق بشر سر لوحة رژیم انقلابی فرانسه را در سال ۱۷۸۹ میلادی تشکیل داده است.

اما این موجود عاقل که، بسبب دارا بودن نیروی عقل واستدلال، دارای حق آزاد زیستن است پیوسته در کشاکش دودسته احساسات متفاوت را دارد: یکی شعور و درک اجتماعی که در سایه آن انسان نفع شخصی خود را در نفع عموم می‌بیند و آنرا باید احساسات بشر دوستی یا دیگر کامی (۱) نامید. دیگر شعور محافظه کاری که منافع فرد را در مقابل منافع افراد نظیر او قرار میدهد و آنرا باید خودخواهی یا خودکامی نامید. در طی تحولاتی که بشریت با آنها مواجه شده، خودکامی بتدریج بر بشر دوستی و دیگر کامی غلبه جسته و انسان بروای انسان بصورت یک گروگ درآمده است.

هدف ایجاد دولت و هیئت حاکمه در حقیقت صیانت آزادیهای فردی است که بر اثر جدال و مبارزه عموم علیه عموم در معرض خطر و نابودی قرار گرفته و بدین ترتیب وجود دولت بنفع شعور خودکامی است. وجود دولت که نتیجه منطقی و ضروری همزیستی افراد و اشخاص است به همثاق اجتماعی (۲) متکی

است و روسو (۱) برای تشریح و توضیح اصول این میثاق اجتماعی اعتراف میکند که هدف افراد انسانی از تشکیل جامعه این است که «جامعه‌ای نو بوجود آید که با تمام نیرو و قدرت و وسائل مشترک خود، شخصیت و دارائی هر یک از افراد خود را حفظ و صیانت کند». این جامعه وسیله و رابطه‌ای باشد که هر فردی را با افراد دیگر متحده و منبوط سازد درحالیکه هر فرد چز با نچه منبوط بشخص اوست نیندیشد و همچنان آزاد و مختار باقی بماند».

وقتی ما معتقد باشیم با ینکه هیئت حاکمه، بر خلاف عقیده قدما، دارای هیچگونه رسالت و مأموریتی از جانب خدا و هر گز عامل و مجری مشیت الهی (۲) نیست و مأموریت ندارد که سعادت فردا برای یک هدف عالیتر فدا کند پس برای دولت

۱- زان زاک روسو J. J. Rousseau نویسنده و متفکر نامی فرانسه (۱۷۱۲-۱۷۷۸م) که آثار او در مسائل اجتماعی و تربیتی نقش یهودی در توسعه ذهن و ترویج افکار انقلابی فرانسه داشته است (متترجم).

۲- در رژیمهای مطلقه قدیم دنیا خاصه در مشرق زمین، مردم عامی که اکثریت جامعه را تشکیل میدادند، شاه یا امپراطور یا امیر و همچنین دستگاه حاکم برخود را مبعوث خدا و اجاعت از آن دستگاه را ضروری میدانستند در ایران شاه را سایه خدا (ظل الله) و در ایران باستان، شاهنشاه را مظہر عدل الهی و در بعضی از دوره‌های تاریخی اور اداری روح خدایی مینهادند و این طرز فکر کم و بیشتر در رژیمهای مطلقه اروپائی نیز وجود داشت. منظور مؤلف در این مورد نفی اینگونه افکار و عقاید در باره هیئت حاکمه است که طبعاً از آزادی فکر و اندیشه ورشد فکری مردم جلوگیری میکند (متترجم).

چه مزایایی باقی خواهد ماند جز آنکه قبول کنیم تنها ضرورت وجود دولت دفاع از هیئت‌الجمعی و دفاع از آزادیهای فردی است. و دولت برای آنکه بتواند این وظیفه را بنحو اکمل انجام دهد ناگزیر دارای اختیاراتی می‌شود که برای محدود کردن و مقید ساختن افراد بایستی بکار ببرد، در حالیکه ضمانت اجرایی هر گونه مقررات و قانونی که دولتها وضع و تدوین می‌کنند در نتیجه حمایتی که از شخصیت و منافع فردی بعمل می‌آورند و در سایه پشتیبانی افراد حمایت شده بدهست می‌آید و بدین ترتیب، علیرغم خاصیت تعاونی جامعه، افراد اجتماع همچنان ذاتاً منفرد باقی می‌مانند.

چنین بنظر می‌آید که آنچه مبنای دولت شناخته شده نه تنها بسیار محدود بلکه کاملاً متزلزل و ناپایدار است. زیرا اگر این اصل را بپذیریم که حقوق طبیعی هر فرد از حق آزاد زیستن قابل تفکیک نیست، هر نوع میثاق و مقررات اجتماعی، ولو بر اساس دفاع از فرد برقرار شود، جزیک را بطةً موقت و موهوم و قابل اعتراض بین فرد و جامعه نخواهد بود و هر فرد بخود حق میدهد که از تشکیلات اجتماعی کناره گیری کند بدان علت که این تشکیلات معادل آنچه که از فرد سلب کرده با و نداده است. برای یک فرد مبارزه با مقررات و عهودی که متنضم‌منفع او نباشد و بنحوی از انحصار شد و شکفتگی شخص او را محدود سازد یک وظیفه مقدس بشمار می‌آید، فیکته (۱) در باره

میثاق اجتماعی مبنویست «وقتی که یک تبعه دولت می‌بیند که خود از مقررات اجتماعی زیان دیده و تبعه دیگر از آن مقررات منتفع شده است، مطلقاً حق دارد که خود را از قید آن مقررات رها سازد و برای از میان برداشتن نظمات و عهودی که منافع اورا تامین نمی‌کند بکوشد».

طرح و تصور ذهنی **میثاق اجتماعی**، که ناشی از عقیده به اسالت فرد و عقیده برها نی (مکتب استدلالی) است، خود حسن مخالفت و فکر طرد و نفی این طرح را بوجود من آورد. روسو، موحد این طرح، خود نیز باین نکته توجه داشته که مواد و شرایط این طرح هیچگاه بصراحت در وضویت بیان نشده است و میثاق اجتماعی در حقیقت جز یک اختراع و توهمندی و یا یک تصور ذهنی بیش نمی‌تواند باشد. بنا بر این میثاق اجتماعی فقط یک جان پناه‌منزل و موهوم است و منطق حکم می‌کند که تصور ذهنی دولت یا هیئت حاکمه هم که بستگی به میثاق اجتماعی دارد زوار پذیر واز هم گسترنی است. آنچه باقی میماند نظریه و طرح یک اجتماع آزاد است که پیوسته و بطور دائم درجهت رفع احتیاجات و بروفق تمايلات و خواسته‌های افراد در حرکت و رشد و تکامل باشد. بدین ترتیب مکتب اسالت فرد عقیده برها نی، علیرغم خود، انارشیسم را در کنف حمایت خویش پرورانده است.

انارشیسم بیش از آنچه از مکتب برها نی  
مکتب  
ایده‌آلیسم<sup>۱</sup>  
فرانسه مایه گرفته، از ایده‌آلیسم مطلق  
آلمان سهم برده است. فلسفه هگل آلمانی بر اساس عقیده به

جواهر مفرد و خلاصه آن این است که «آنچه درخارج از ذهن و عالم محسوسات وجود دارد حقیقت نیست بلکه ساخته و پرداخته ذهن دروح ماست». بعبارت دیگر وجود یک شیئی درخارج از ذهن باحقيقت آن در ذهن دروح ما از یکدیگر جدا و مستقل نیستند بلکه، مجموعاً واحدی را تشکیل میدهند که آنرا باید فکر مطلق و جلوه روح یا ذهن دانست.

باید پرسید که روح مورد استناد هکل که همه چیز از آن ناشی میشود وهمه چیز درآن میگنجد وهمه چیز را در تمام طول عمر جهان دربر گرفته چیست؟ آیا یک روح لایزال است که فوق همه چیز زوال پذیر قرارداده، درین صورت آیا تعبیری از یک خدای شخصی نیست؟ اما تحقق روح مورد استناد هکل بدشمر و درک درحال رشد موجودات فناپذیر بستگی دارد و بهمین دلیل باید پرسید که آیا این روح همان روح ساده بشری نیست که بعد کمال خود شناسی رسیده است؟

زمینه بروز اختلاف عقیده بین شاگردان و طرفداران مکتب هکل نکته ایست که بدان اشاره کردیم. هکل خود با تشریح و بیان عقاید خود در زمان حیات توانست تعادل و توازن بین از مر که هکل از میان رفت و عقیده به وجود طبیعت واینکه، اشیاء قائم بذات هستند، طرفداران نمایادری پیدا کرد و اینعدم درحقیقت جنایح چپ مکتب هکل را تشکیل دادند.

عقاید هکل در آثار شاگردان مکتب او بعد و صورت تشریح هده و تکلیل یافته است:

- ۱- از یکطرف روح مجره مورد استناد هکل کم بصورت

روح بشری در آمده است مثلاً این روح در اثر مشهور فوئر باخ (۱) بنام جوهر مسیحیت (یا روح مسیحیت) زیر عنوان انسان بهمراه کلمه انسان و بشر بیان شده و سپس در کتاب «انتقاد خالص» اثر برونو بوئر (۲) بصورت روح انسانی در آمده و این معنی با عبارات دیگر در اثر انتقادی هارکس بنام «خاندان مقدس» بیان شده و بالاخره در کتاب «فرد و سجیه او»، اثر هاکس استیرنر (۳) روح مجرد هگل بشکل و هیئت من و هنیت در آمده است.

۲- از طرف دیگر کاوش و تحقیق علمی برای باز یافتن و باز شناختن «وحدت»، که در نهاد روح مورد استناد هگل (روح واحد مجرد) وجود دارد روز بروز بیشتر شده و در نتیجه این اشتیاق روز افزون بدراک وحدت روح، مبارزه شدیدی علیه هر نوع ثنویت و عقیده به دومبدع آغاز گردید، مثلاً مبارزه با کلیسا و روحانیت، مبارزه با دولت و همچنین مبارزه با نهضت نوع دوستی و انسان دوستی، که بزعم مبارزه کنندگان، نمی خواست علیرغم تمایلات و تمیزیات «من»، قوانین و مقررات مفید بحال «ما» را اجرا کند و یا بعبارت دیگر مجموعه افراد را بر فرد ترجیح دهد.

Ludwig Feuerbach -۱ فیلسوف آلمانی (۱۸۰۴- ۱۸۷۲)

به رئالیسم گرایید و عقاید خود را بر دنیا خارج از ذهن و حقایق مسوس جهان استوار نمود (متترجم).

Max Stirner -۲ Bruno Bauer -۳

فریدریک انگلز (۱) در اثر خود بنام «فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» سعی کرده است نشان بدهد که تبعید و غایت منطقی فلسفه هگل همان ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتبیک است. اما اناارشیسم نیز که سلطه مطلق من (فرد) را تبلیغ و تایید وهم را بمبازه علیه هر نوع سلب حقوق از فرد دعوت میکند، خود از فلسفه هگل مایه گرفته است و ارتباط معنوی بین این دونهضت فکری را بخوبی نشان میدهد. درستی و حقانیت ارتباط معنوی که از لحاظ طرز تفکر، هگل و فوئر باخ و استیونر و باکونین (۲) را بهم پیوسته از آنچه هگل را به کارل مارکس مربوط ساخته است کمتر نیست و چنین بنظر می آید که اناارشیسم بیش از هر پدیده اجتماعی دیگر نسبت به مبانی خود وفادار مانده است. اناارشیسم در حقیقت آخرین جلوه فلسفه کلاسیک آلمان و حلقه نهایی زنجیریست که افکار و عقائد و تقریب‌های تکامل یافته آن فلسفه را بیکدیگر پیوسته، درحالیکه ماتریالیسم تاریخی از حدود مبادی خود تجاوز کرده و بسیاری از آراء و عقاید خارج از فلسفه هگل، از قبیل آراء بیان شده در اقتصاد سیاسی انگلیس و مکتب ماتریالیسم فرانسه در قرن

۱ - سیاسی آلمان (۱۸۲۰-۱۸۹۵ م) و از دوستان نزدیک کارل مارکس که در تدوین و تألیف آثار مارکس مانند «خاندان مقدس» و «ما ینیست فرقه که یونیست» با او همکاری داشت. مترجم.

۲ - باکونین Michel Bakounine روس (۱۸۱۴-۱۸۷۶ م) ویکی از روسای مهم بین الملل اول و سپس تؤریسین آناارشیسم روسیه - مترجم.

هجدهم، را اقتباس کرده است.

آنچه در بالا درباره دو جریان فکری مؤثر در یکدیگر گفته شده کامل نیست زیرا یک جنبش فکری که سراسر یک قرن را دربر گرفته است فصی تواند از نفوذ جنبش‌ها و نهضت‌های گوناگون بر کنار بماند، چنانکه در مطالعه دقیق و تحقیق کامل درباره اناارشیسم حتماً باید به نفوذ فلسفه مثبت آگوست کفت<sup>(۱)</sup> و فرضیه تکاملی داروین<sup>(۲)</sup> در این جریان فکری توجه نمود. اما نکته قابل ذکر این است که نفوذ این‌گونه جنبش‌های فکری فقط در تکامل بعدی پدیده اناارشیسم مؤثر بوده و بنظر نمی‌آید که نقش مهم و مشخصی در اناارشیسم داشته باشد.

**مسیحیت** اکنون میخواهیم با بیان مطلب دیگر.

هر چند که ممکنست کفر آمیز بنتظر آید - به طرحی که درین فصل آغاز کرده‌ایم پایان دهیم.

تقریباً تمام آنچه که اناارشیسم ارائه کرده، علیرغم جنبه مبالغه و افراط در الهام و قلقین مطالب کفر آمیزی که در آن بنتظر می‌آید، با مطالب انجیل و مسیحیت سازگار وقابل تلفیق است. دولوباك<sup>(۳)</sup> در اثر مشهور وزیبای خود بنام «پرو遁 و

---

Auguste Comte-۱ فیلسوف و ریاضی دان مشهور فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۵۷) و موس مکتب تجربی در فلسفه و علوم - مترجم.

Charles Robert Darwin-۲ طبیعی دان انگلیسی

• (۱۸۰۹-۱۸۸۲) H. de Lubac-۳

مرسوم چنین است که خاطر نشان کنند که انارشیسم مکتبی است که نور و تابش آن بجای آنکه راه پیش پای انسان دا روش کند چشمها یش را خسته و کور می‌سازد و این مکتب ناپایدار و بی‌دحام و مبهم است. اما مطالعه دقیق نشان میدهد که مبانی انارشیسم در عمق قرن نوزدهم ریشه دوانیده و عماره و چکیده جنبش‌های فکری این قرن است. نظریه «آزادی مطلق» انارشیسم جلوه‌ای از «آزادی واقعی» و تصور ذهنی دروح توانا و مقتندر» نموداری از وجود «من» یا «فرد» است.

## بخش دوم- صاحب‌نظر آن مکتب آنارشیسم

### فصل اول - ویلیم گدوین (۱)

ویلیم گدوین که در سال ۱۷۵۶ م در شهر

ویس‌بیچ (۲) ( کمبریج‌شاپر (۳)

#### شرح حال

انگلستان) بدنیا آمد فرزند یک کتاب‌فروش کالوینیست (۴) بود و خود او نیز بعدها وظیفه وعظ و خطابه را زیر تعلیم پدر بر عهده گرفت و شریعت کالون بشدت در روح و افکار او مؤثر واقع شد. شریعت کالون بهر مؤمن و معتقد‌آزادی عمل داده است تا ایمان خود را بر اساس اصول و شرایطی که منطبق با وجود آن اخلاقی او باشد پایه گذاری کند و مسلمان این امر برای گدوین مبدع یک تحول فکری بوده است. هانری روسن (۵) که شرح حال گدوین را نوشته اور آن را معرفی کرده است: «حساستی بسیار کم و ناچیز، عشق سوزان به مباحثات فلسفی، هوش و قوه پیش بینی بحد کمال، راستی و درستی و راستکاری در سجیه، چهار خصلت ممتاز گدوین

---

.William Godwin - ۱

.Wisbeach - ۲

Cambridgeshire - ۳

۴- کالوینیستها پیرو شریعت کالون Calvin بودند که در آئین کاتولیک تغییراتی داد و علیه بسیاری از بدعتها و تشریفات مذهبی کاتولیک قیام کرد. مترجم

.Henri Roussin - ۵

است که در سایه تربیت مکتب کالون در نهاد او رسوخ یافته، گدوین در سال ۱۷۷۸ م کشیش ناحیه وار (۱) شدودر آنجا ضمن مطالعه با آثار روسو و مابلی (۲) و هللوسیوس (۳) آشنا گردید و این مطالعات گدوین را بشدت تحت تأثیر قرار داد و او را به یکنوع خدا پرستی مبهم سوق داد. کمی بعد گدوین به لندن رفت و قلم و نیروی دماغی خود را در جناح چپ حزب ویگ (۴) انگلیس بخدمت گماشت و سرانجام در سال ۱۷۸۹ در خشن نخستین فروغ انقلاب کبیر در آسمان فرانسه موجب جنبش فکری پنهانی گدوین گردید.

گدوین در روزنامه خود در سال ۱۷۸۹ درباره تحول فکری و تغییر همسیر زندگی خویش چنین نوشتند است: «انقلاب کبیر فرانسه آغاز شده بود و قلب من از اشتیاق بازادی درسینه ام بشدت می‌تپید. من با رضابت کامل نوشته‌های روسو و هللوسیوس و نویسنده‌گان مشهور دیگر فرانسه را خوانده و در کرده بودم که سبک و روش نگارش این نویسنده‌گان بسیار ساده‌تر و گویا تر از روشه است که نویسنده‌گان انگلیسی درین زمینه بکار برده‌اند. مطالعه آثار مزبور امید به وقوع انقلابی را که نویسنده‌گان مزبور الهام بخش آن بودند در دل من زنده ساخت».

یک فکر ظاهراً خوب و عالی و جالب در دماغ گدوین رسوخ یافت. وی خود را برای دفاع از انقلاب کبیر فرانسه،

.Ware - ۱

.Mably - ۲

.Helvétius - ۳

Whig - ۴

که مورد انتقاد شدید نویسنده کان انگلیسی فراد گرفته بود، آماده ساخته شده بود که فکر و قلم خود را برای درنوشته های بورلک، که در کتاب خود تحت عنوان «تفکر انسی درباره انقلاب فرانسه» این نهضت بزرگ را بعدت محاکوم کرده بود بسکر اندازه دافری بوجود آورد که برای همیشه پیر وزری افکار انقلابی را تضمین کند.

کدوین چنین نوشتند است : «در نخستین هیجان مسرا و خوشحالی خودمن تو انشتم این امید را در دل زنده نگاهدارم که انقلاب فرانسه مانند صغره عظیمی با قدرت خارق المادة خود هر کونه مانعی را خرد و نا بود خواهد ساخت». کدوین این امید را همچنان زنده نگاهداشت و تصمیم و اراده ناشی از همین امید بود که سرانجام او را به نوشتن اثر منثور بجزیره فتوان «تعقیق در باره عدالت سیاسی و اسرائیل آن در فضیلت و قیو و نیکبختی عمومی<sup>(۱)</sup>» برساند که سپس و اسرائیل را زیادی در انگلستان پیدا کرد و اکنون کدوین مخالفان و موافقین پارچ شهر تهران را نمی پنداشد. از آن پس کدوین را زند. در همان حال که مخالفان با او بپارزه بره خاسته بودند و مخصوصاً مالکوس در کتاب خود بنام «رساله در باب اسرل جمعیت» عقاید کدوین را سفت مورد انتقاد قرار داده بود، موافقین او خاصه دانشجویان و دانشگاهیان مقام اورا تا مرش اعلیٰ بالا برد. همچنین در سال ۱۷۹۴ چندتی

---

<sup>(۱)</sup>- An enquiry Concerning political justice and its influence on general virtue and happiness.

از شعر او گویند گان انگلیس مانند سوتی (۱) و کالریج (۲) و وردزورث (۳) در نظر گرفتند که با امریکا بروند و جمعیتی بنام «جمعیت طرفداران گدوین» در آن قاره تأسیس کنند.

اما دوران شهرت و افتخار گدوین بزودی پایان یافت و اورا، با حق ناشناسی مردم و قهر و غضب عمومی و مصائب بیشمار مواجه ساخت. موجی از کینه و نفرت نسبت به انقلاب کبیر فرانسه و قهرآ نسبت به گدوین و عقائد او در سراسر انگلستان بجنبش درآمد و علاقه و عاطفه عمومی درباره گدوین به خشم و نفرت مبدل گردید. وی تا سال ۱۸۳۶، که سال وفات اوست، سعی کرد تا با انتشار دوازده کتاب و رساله باز دیگر محبت و علاقه قلبی ملت انگلیس را نسبت بخود احبا کندولی تلاش او بهدر رفت.

زندگانی خصوصی گدوین نیز مانند زندگی اجتماعی و سیاسی او در جهت مخالف افکار و عقائد او سیر می کرد و این امر برای یک دانشمند صاحب نظر و متفسر مصیبت بزرگی بود. مردی که خردواندیشه خود را از هر گونه گزند مخالفین مصون نگاه داشته بود ناگزیر شد در حالیکه اقرار می کرد «ازدواج یک سنت و قانون طبیعی ولی بدترین سنت هاست. ازدواج یک نوع تملک ولی بدترین نوع تملک است» در سال ۱۷۹۷ مخفیانه با هری ولستونکر افت (۴) ازدواج کند. زوجه او بلافاصله

۱ - .Southey

۲ - .Coleridge

۳ - .Wardsworth

۴ - .Mary Wollstonecraft

**آنارشیسم برهانی** اگر شاهدی برای این مدعای که ممکن است دلالتی بود انقلاب فرانسه به آثار شیم منتهی شود، لازم داشته باشیم، گدوین در کتاب خود بنام «عدالت سیاسی» آنرا تشریح کرده است اما باید در نظر داشت که اظهار نظر گدوین در اینباره متکی به دو عامل مخصوص به شخصیت اوست:

عامل اول آنکه گدوین یک تنفر انگلیسی بود و بدائله در فرانسه میگذشت از دریچه افکار و عقائد خود مینگریست و از هر گونه مشاهده عینی و آزمایش شخصی بر کنار بود و چون از تماس مستقیم با مردان حقیقی انقلاب محروم بود، در ذهن و قوه تصور خویش طرحی از انقلاب فرانسه برای خود ریخته بود که هیچگونه آثار و نتایج مثبت انقلاب، هر چند که بطلان عقائد او را در باره این نهضت بثبوت نمیرسانید، نمیتوانست در قضاوت او نسبت با انقلاب تغییری بدهد. گدوین در سن چهل سالگی با هری ولستنکر افت ازدواج کرد و آنچه بیشتر اورا از زندگی متغیر و کم دوام و درهم و برهم قبل از ازدواج جدا میکرد سجیه خاص او بود. گدوین در پند و زندان منطق خاص خود گرفتار بود، منطقی که هیچ مؤثر خارجی نمیتوانست آنرا از انزوا و بیطری بپرساند و در حقیقت گدوین مظہر یک عقل فردی کاملاً مستقل بود.

آغاز و انجام نظریات و آراء گدوین در این عبارت خلاصه میشود که «انسان یک موجود عاقل است» (۱) و گدوین که به سلطه و قدرت کامل و بینش و اصابت عقل و خرد معتقد بود در



شر نیست و قبول دولت بمنزله آنست که ما از حق مشروع قضاوت شخصی و وجودان خود صرفنظر کنیم».

اما حقوق و قانون نیز خود دشمن عقل و خرد است. سنت‌هایی که از تمایلات و خواسته‌های اجداد ما و یا از بیم و ترس آنان ناشی شده بمرور زمان بصورت قانون و آئین درآمده و آنگاه که برای آنها اورشتن قابل شده‌اند وسیله اعمال زورو فشار بر افراد انسانی گردیده است در حالیکه سلطه و حکومت قانون و نظامات با رشد و شکفتگی عقل و خرد سازگار نیست. در حقیقت چنانکه گدوین میگوید. «همینکه کسی مدتی در تار و پود اطاعت و فرمانبرداری از دیگران گرفتار و ناگزیر شد که پا پای دیگران گام بر دارد، عقل و ادراک او یقیناً در حال رخوت و جمود باقی خواهد ماند، بعبارت دیگر عقل فعال او به عقل خفته و غیر فعال مبدل خواهد شد..»

گدوین، بعلی که ذکر شد، مالکیت شخصی را طرد کرده و نظرداده است که این نوع مالکیت نامعقول ترین و ناشایسته ترین نوع مالکیتی است که میتوان تصور نمود. در یک طرف گروه انبوهی از مردم بی‌بصاعت قرار دارند که بعلت لزوم مبارزه با گرسنگی و در راه بدبست آوردن لقمه‌ای نان هر گز قادر نیستند که گران‌باشند. ترین نیروی روحی یعنی عقل و خرد خود را بکار اندازند و برشد عقلی خویش کمک کنند و در طرف دیگر گروهی از توانگران و ملاکان قرار گرفته‌اند که بسبب توانگری بجای آنکه با شغافلات فکری و عقلی بپردازنند زمام عقل خود را بدست تمایلات فسانی سپرده و در عیش و عشرت و لهو و لعب مستغرق هستند. گدوین میگوید: «تمر کز املاک در دست افراد معهن قدرت و توانایی

فکر و اندیشه‌را از میان هی برد، تا پش و در خشش نبوغ واستعداد را خاموش می‌سازد. و غالباً افراد را درهم و غم و آلودگیهای ناپسند زندگی فری و میبرد و بهترین و با ارزش‌ترین قوه حیاتی توانگران را بخدمت خود می‌گمارد».

گدوین، ازدواج و بطور کلی هر نوع بستگی و رابطه دو نفری را محاکوم کرده است. وی از آن بیم دارد که نفوذ و تأثیر یک شخص در شخص دیگر ندای خاص شخصیت زیر نفوذ را خاموش سازد و فرمان و حکم لازم‌الاجرای تمایلات و غرائز بشری عقل و خرد او را سرکوبی کند.

با این مقدمات منظره جامعه‌ای که گدوین آنرا خواسته است چگونه خواهد بود؟ گدوین هماهنگ با مکتب اصالت فرد استدلالی قبول کرده است که فلسفه وجود دولت حفظ افراد در برابر شرارت و بدکرداری دیگران است، اما اگر عقل و خردانسایی بر شد کامل بر سد دیگر اثری از شرارت باقی نخواهد ماند و طبعاً وجود دولت نیز زاید و بیهوده خواهد بود و جامعه‌ای بوجود خواهد آمد بر اساس دیگر کامی و بر مبنای این اصل که ما برای رفع نیازمندیهای خود به یکدیگر احتیاج داریم. گدوین می‌گوید: «جامعه و دولت هم از لحاظ ماهیت و هم از لحاظ اصل وریشه با یکدیگر متفاوت هستند. در حقیقت جامعه زائیده نیازمندیهای ما و دولت ناشی از شرارت و بدکرداری ماست، جامعه خوب و زیبا ولی دولت، یک شر و بدی‌الزامی است.» چنین جامعه‌ای که زائیده تعاون و همکاری است باشد بطور نامتناهی شامل تمام اجزاء خود باشد. نه تنها یک جامعه بلکه جامعه‌های بیشماری؛ وجود آیند که تاحد امکان از هر گونه

روابط متقابل دو طرفه اجتناب ورزند. زیرا حفظ مدارا و مدارا بجز دریک دایرہ محدود و بهم فشرده ( جامعه کوچک ) امکان پذیر نیست.

در داخل چنین جامعه‌ای ثروت و دارائی بطور تساوی توزیع می‌شود و در نتیجه افراد از درد سر وهم و غم اموال و دارائی زیاده از حد احتیاج آسوده خاطرخواهند بود و کار را یک امر شاق ندانسته بلکه آنرا بمنزله وسیله تجدید قوا و ورزش و تمرین برای حفظ و تقویت نیروی جسمانی تلقی خواهند کرد و بعلاوه در چنین جامعه‌ای حداکثر کاردستی از روزی نیمساعت تجاوز نخواهد کرد.

از وظایف و تکالیفی که دولت بر عهده دارد و غالباً آنها نتیجه وجود خود دولت است فقط دو وظیفه برای جامعه باقی می‌مانند : یکی حفظ و صیانت اعضاء منفرد جامعه دربرابر برسوئه قصد اعضاء دیگر. دوم دفاع از خود جامعه در برابر حملات احتمالی جامعه دیگر. برای انجام وظیفه اول، گدوین پیشنهاد می‌کند که یک همجمع قضائی تشکیل شود که قضاوت آن متنکی بهیچ نوع قانون و مقررات خاص نباشد بلکه فقط عقل و خرد بر قضاوت آن همجمع حاکم باشد. برای انجام وظیفه دوم کافیست که هر چندگاه یکبار یک همجمع ملی تشکیل شود و تداویں لازم متناسب با زمان و مکان اتخاذ کند.

همجمع قضائی در جامعه احتیاج بهیچگونه خشوفت و شدت عمل ندارد زیرا پیروزی عقل و خرد قطعی و مسلم و کافی است که نخستین افرادی که چنین جامعه‌ای را بوجود می‌آورند ایمان داشته باشند که بهبود عمومی ضامن پیروزی عقل و خرد است.

و دیگران را مطمئن سازند که در آینده نزدیک دوران جدیدی در زندگی آذان آغاز خواهد شد.

پندار و نظام خیالی گدوین سیماهی مشخصی دارد به دو جنبه آن قابل توجه است : یکی جنبه خوش بینی دامنه دار و ایمان کورکورانه بارزش قضاوت فردی و امید تزلزل ناپذیر به تکامل بی پایان بشری . جامعه بر اساس و پایه تقوی و فضیلتی مستقل و دور از هر گونه تنبیه و هیجازات قرار میگیرد و عقل و خرد هر گونه تضاد را محکوم خواهد کرد و حودجانشین آن تضادها خواهد شد.

جنبه دیگر این است که با استقرار حکومت عقل و خرد آدمی، وجودان او دارای ثبات و استحکام اخلاقی سازش ناپذیر خواهد شد. گدوین از این نظر انسانی را معرفی میکند که شخصیت اوتا بع عقل و خرد او باشد، بعبارت دیگر انسانی که شعور و ادراک او کاملاً تابع رأی و قضاوت عقلی او گردد.

عقاید گدوین، هر چند که عجیب بنظر می آید ولی ما خواهیم دید که افشارشیسم واقعی است. در حقیقت مكتب عقلی و برهانی گدوین بجای آنکه برای فرد حقوق و مزایائی قائل شود، برای او تکالیف و وظایف تعیین میکند که باید انجام بدهد .

کتاب «عدالت سیاسی» گدوین، هر چند که پس از انتشار شهرت بسیار یافت، اما بنظر نمیآید که آراء و عقاید گدوین در تکامل تدریجی افکار سیاسی و اجتماعی قرن نوزدهم اثر مهمی باقی گذاشته باشد. شاید یکی از علل

این امر گرانی فوق العاده بهای کتاب «سدگینه(۱)» بوده که فروش و انتشار آن را محدود ساخته و نیز شاید بهمین علت بوده که پیت (۲) ( نخست وزیر و صدراعظم مقتصدا انگلیس- مترجم) از تعقیب مؤلف کتاب خودداری کرده است. عقاید گدوین شاید تا حدی در فرضیه رابرتسون (۳) سوسيالیست مشهور تأثیر داشته ولی این تأثیر چندان مشخص و قطعی نیست . همچنین گروپوتکین (۴) انارشیست در کتاب خود بنام «علم جدید و انارشی» از گدوین نام برده اما اونام بسیاری از اشخاص یکدیگر را نیز در کتاب خود آورده است.

آنچه باقی میماند تأثیر و نفوذ ادبی گدوین و عقاید انارشیستی اوست که شاید تعجب آور باشد . انارشیسم که نتوانسته بود در حیات سیاسی و اجتماعی عصر خود مؤثر واقع شود، یک عامل بسیار قوی برای تهییج و تقویت بیروهای دماغی و فکری بود. این مکتب، ابتکار را بعد افراط ستوده و حساسیت را بر انگیخته است. شاگرد حقیقی مکتب گدوین، شاعر شوریده جوان انگلیسی یعنی شلی بود که روزی در یکی از پلازهای انگلستان بالنهای

---

## ۱ - Guinée واحد پول انگلیس در قرن نوزدهم معادل

۲۶ فرانک و ۴۸ سانتیم- مترجم. ۲ - pitt

۳ - Robert Owen مصلح و سوسيالیست انگلیسی (۱۷۷۱-۱۸۵۸) بنیانگذار نخستین شرکتهای تعاونی تولید و مصرف- مترجم. ۴ - Pierre Kropotkin شاهزاده روسي و مکتب انارشیسم، در برابر فشار و تعقیب دولت تساری نخست بفرانسه پناهندگی شد و از آنجا به انگلستان رفت- مترجم.

نورانی بهوا فرستاد که روی آنها کلمات قصاری از گدوین نوشته شده بود. شلی امیدوار بود که بدان وسیله اصول شریعت و مکتب گدوین را بنظر همه مردم جهان برساند. در اشعار شلی آزادی کامل یک عقل انعطاف ناپذیر در قالب اخوت و یکرنسی بشری و محبت عمومی و جهانی منعکس شده و در حقیقت، انارشیسم استدلالی (برهانی) گدوین در اشعار عاشقانه و تفزلات شلی تجلی کرده و بحیات خود ادامه داده است.

## فصل دوم - ماکس استیرنر

(۱۸۰۶-۱۸۵۶ م)

### شرح حال

نام حقیقی ماکس که در سراسر آلمان شهرت داشت، یوهان گاسپار شمیدت (۱) بود و چون پیشانی بسیار بلندی داشت شاگردان و پیروانش اورا ستیرنر (ستیرنر (۲) در زبان آلمانی به معنی پیشانی است) لقب دادند و این عنوان را برای نام مستعار نویسنده‌گی اختیار کرد. شرح مختصری که از زندگی استیرنر خواهیم داد در حقیقت یک نموداری از شخصیت مردی است که از یکطرف در تفکرات خود اصلالت و ابتکار بی نظیری داشته و از طرف دیگر زندگی او نمونه کامل یک زندگی دهشتناک و خود او یک خرد و بورژوازی محجوب و شیفتی حال بوده و قربانی همه کس و همه چیز گردیده است.

استیرنر در سال ۱۸۰۶ میلادی در بیروت (۳) (از شهرهای ناحیه بایرن (۴) آلمان) در یک خانواده متوسط الحال مادرش که فلوت ساز کم بضاعتی بود بزودی مرد و بدنیا آمد. پدرش که فلوت ساز کم بضاعتی بود بزودی مرد و مادرش با مرد دیگری ازدواج کرد و استیرنر کوچک را در شهر بایروت نزد خویشان پدرش گذاشت و خود با شوهر تازه از

Stirn - ۱. Johan Gaspar Schmidt - ۲.  
Bavière Bayern - ۳. Bayreuth - ۴.

آن شهر رفت. استیرنر پس از طی دوره تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه شد و به حسب سنت فرهنگی آلمان ناکنزین شد که برای ادامه تحصیلات عالی در چند دانشگاه از چند شهرستان بسته بیل پردازد و بدین ترتیب در برلین دوره تحصیلات فلسفه هیل و در ارلانگن (۱) و گینه‌گسبرگ (۲) دوره تحصیلات دانشگاهی این دو شهر را گذرانید. مطالعات و تحصیلات استیرنر قوام با ملاشر و کوشش فراوان بود، چنانکه برای گذراندن یک امتحان که معمولاً میباشدستی در پنج مرحله شماهه انجام کیر دوی مدت هفت سال بکوشش در راه مطالعه و تحصیل پرداخت و سرانجام در سال ۱۸۳۳ خود را برای گذراندن امتحانی که برای اشنال مقام معلمی و پنج ماده از زروری دانشگاهی، واز آن جمله تاریخ ادیان، لازم بود آماد، کرد، ولی هیئت ممتحنه متاسفانه فقط با او گذاری تدریس یک ماده به استیرنر موقتاً نمودند و او تو انشت مقام استادی رسمی دولتی را بدست آورد. شغلی که به استیرنر واگذار گردید در حقیقت یک سخرنی تلخ وزننده و عبارت بود از تعلیم یک عدد دختران جوان که بميل ورغبت میخواستند از افادات آن دانشمند شکست خورده و از دست رفته استفاده کنند، استیرنر نزدیک ۵ سال از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۴ در برلین برای جلب رضای خاطر مدیره آموزشگاه وشاگردان خود نهایت کوشش را بکار برد.

اما چگونه ممکن بود که یک انارشیست قشنه نهون و آتش (آنطور که یکی از شرح حال نویسان درباره استیرنرنوشه است) برای همیشه گمنام باقی بماند؟ استیرنر پس از انجام کار تدریس روزانه دختران جوان اشرف، شبها به کلوب آزاد

هر دان میرفت و این کلوب از افراد طبقه کم روزی و کم درآمد و بیکنده بر هنر خوشحال تشکیل نده بود که وجود دی مانند برونو بوئر از پیروان جوان مکتب هگل و بنیانگذار روش انتقاد خالص و یا بقول کارکس مارکس، «انتقاد بر انتقاد»، بآن محفل شور ونشاط و روشنی میبخشد. استیرنر در آن کلوب با برونو بوئر ادگار بوئر (۱) و اگبرت بوئر (۲)، که جمعاً پرسنای های کتاب «خانواده مقدس» را تشکیل دادند و نیز با لویی بوهل (۳) مدیر و سر دبیر روزنامه طرفدار هگل بنام پاتریوت (۴) و کوپن (۵) نویسنده کتاب «فردیک دوم و دشمنان او» و انگلیس که در آن موقع دوره خدمت نظام وظیفه را در برلین میکنند، آشنا شد و نیز برای مدت کوتاهی با کارل هارکس ملاقات کرد ولی مارکس بزودی از برلین خارج شد. هنگامی که اعضاء کلوب سعی می کردند با سخنان و گفته های پرس و صدا، استیرنر را مروع و از شرکت در اجتماع خود بیزار سازند، وی با کمال خونسردی حلقة های دودسبکار را از دهان خارج و افکار خود را در آن حلقة ها متصر کن می ساخت و همچنان در سکوت و آزم خاص خود باقی بود و مصاحب اش باعمال او می خنده دند و اشعاری از انگلیس در باره او می خوانند: «استیرنر را بنگرید، استیرنری که دشمن سر سخت هر گونه

---

:Eybert Bauer -۱ . Eagar Bauer -۲ . Louis Buhl -۳  
· Patriot -۴ ( وطن پرست ) · Köppen -۵

قیدوبند است. اکنون او آبجو می‌نوشد ولی بزودی خون را مانند آب آشامیدنی خواهد نوشید. هنگامیکه دیگران با فریاد بگویند: (نا بود باد امپراطور) استیرنر خواهد گفت همچنین نا بود باد قانون و بدینتر تیپ خواسته‌های آنان را تکمیل خواهد کرد. باد آشنا شد و با او ازدواج کرد و کتاب مشهور خود «فرد و مالکیت او» را بهمراه تقدیم نمود.

ویکتور باش<sup>(۳)</sup> در شرح حال استیرنر مینویسد: «مراسم عقد استیرنر و ماری بجای آنکه در کلیسا انجام شود در خانه استیرنر صورت گرفت و هنگاهی که کشیش برای انجام مراسم وارد اطاق شد استیرنر و شهود عقد مشغول بازی با کارت بودند ماری که خیلی دیر رسید لباس مخصوص عروسی بر تن نداشت و هنگامی که کشیش خطبه عقد را خواند و میباشدی حلقه ازدواج در دست عروس و داماد پوشاند معلوم شد که تهیه حلقه‌های ازدواج فراموش شده است، ناچار برونو بوئر یکی از شهود عقد، دو حلقه مسی را که در گوشہ کیف دستی او قرار داشت کند و کشیش آن حلقه‌ها را در انگشت عروس و داماد قرارداد». این ازدواج سهل و ساده و بی تکلف پس از چند سال بجدائی

۱- Marie Daenhardt  
۲- George Sand - Aurore Dupin نام مستعار اورودوین نویسنده فرانسوی (۱۸۰۴-۱۸۷۶ م) است که رمانها و داستانهای اجتماعی پر شوری از خود بیادگار گذاشته است - مترجم  
۳- Victor Basch

ومنار که زن و شوهر منجر گردید.

شاهکار استیرنر بنام «فرد و مالکیت او» که در نهایت فصاحت و بлагفت و باشیوه ساده و روشن و منطق قوی نوشته شده است در او اخر سال ۱۸۴۴ انتشار یافت و در آن کتاب با بیانی رسماً مختصر سیر جنبش‌های فکری پیروان هگل در سال‌های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ نمایانده شده بود. با انتشار آن کتاب استیرنر با وچ شهرت رسید اما دوران بلند نامی او دیری نپایید. فراموشکاری مردم و مصائب و بد بختی‌های بیشمار استیرنر را خرد کرد و اورا به فقر و ناپودی کشانید.

استیرنر با اندوخته خودیک دکان لبیات فروشی دایر کرد اما بهمان نسبت که جمع آوری شیر برای او مشکل بود فروش اجناس نیز اشکال داشت و او بزودی ورشکست شد. سعی کرد تا با انتشار چند ترجمه و مقاله دوباره نظر عموم را بخود جلب کند اما تلاش او بهدر رفت و جامعه که استیرنر را از خود رانده بود در سال ۱۸۵۳ پارهیگر بیاد او افتاد آنهم برای آنکه در برآ بر پا فشاری بستاندارانش اورا بزندان اندازد. مرک استیرنر تا حدی مسخره آمیز بود، مگس سمداری پشت گردن اورا گزید و اورا کشت و شهرداری در باره هویت دانشمند از دست رفته فقط نوشت: «مردی که نه مادر داشت و نه زن و فرزند».

شاید کمتر کتابی بتوان یافت که مانند کتاب «فرد و مالکیت او» اثر

### وحدت مطلق

استیرنر تا این درجه مورد قضاوت غلط قرار گرفته باشد، گفته‌اند که این کتاب مانند «ستاره دنباله دار فلسفی» است که اصل و منشاء آن نامعلوم است و جزو هیچیک از صور تهای فلکی

نیست. اما نتیجه انتشار کتاب بسیار حیرت انگیز و نموداری از شگفتی پدیده‌های فکری مکتب هگل است. برای فهم و درک آراء و نظراتی که در این کتاب با عباراتی تند و آتشین بیان شده باید به پدیده‌های فلسفی یعنی به دو اصل «نقل و انتقال» و «انحصار طلبی» توجه شود. استیرنر با سلب و یا نقل و انتقال قوا و نیروهای فعال و منفعله از فرد یا افراد مختلف است و بعقیده او فکر «انحصار طلبی» و یا بعبارت دیگر فکر «تصرف و استیلای مجدد» یک تلاش و کوشش بیفایده برای بازگرداندن کلیه نیروهای فعاله سلب شده از انسان و تمرکز آنها در وجود فرد است. بعقیده استیرنر فقط یک «واحد» یا «فرد» وجود دارد که آنچه در پیرامون اوست متعلق بخود میداند و متکی به اراده خویش است. استیرنر آزادی مطلق را نستوده و فقط حق مطلق و بیحدود را برای فرد خواسته است، او معتقد به خود مختاری و بندوباری نیست اما اطرافدار وحدت و همبستگی کامل است که هیچ عاملی نتواند آنرا متزلزل و نابود سازد. شور و غوغای استیرنر یک شور و انقلاب داخلی و روحی و در حقیقت منظور او درک باطنی این وحدت بوسیله افراد است. ما کلیه عوامل و نیروهای را که برها فشار وارد می‌آورند سر کوب می‌کنیم و ما باید بدآنیم که قدرت یافتن این نیروها نتیجه بی‌خبری و غفلت‌ما از قدرت لایزال خلاقه ایست که در نهاد ما وجود دارد.

کتاب «فرد و مالکیت او» بدو بخش: بخش اول تحت عنوان «انسان» و بخش دوم زیر عنوان «من» تقسیم شده است. استیرنر قول مشهور فوئر باخ را درباره انسان نقل کرده و مینویسد: «انسان برای انسان یک موجود شریف و عالی است» و سپس

اضافه میکند « اکنون این موجود عالی را درست مطالعه کنیم » .

در بخش اول کتاب ، استیرفر با هر نوع سلب قوا و نقل و انتقال نیروهای فردی بسختی مبارزه و در بخش دوم موضوع «انحصار و اختصاص» را تشریح کرده است . در این کتاب مسئله مبارزه با دولت و قدرت نمایی دولت زیر عنوان «قدرت من» و مبارزه با جامعه و سلطه آن زیر عنوان «تجارت من» و مهمتر از همه مبارزه با اولانیزم و نفوذ آن زیر عنوان «تمتع شخصی من» مطرح شده است .

دولت و حقی که دولت بدان متکی است با «من» مخالف است . دولت خود را بمتابه یک قدرت مقدس و ازیک گوهر عالی و همیشگی ولایزال میداند و وجود دولت حرکت تکاملی و قدرت خلاقه «من» را متوقف نمیسازد . استیرفر مینویسد :

« هدف دولت فقط محدود ساختن ، فریب دادن و مطیع و منقاد ساختن فرد است و میخواهد فرد را تابع یک اصل کلی بکند . دولت مظہر محدودیت شخص «من» و برای ایجاد فشار و مضيقه برای «من» و برده ساختن «من» است . هیچگاه دولتی نخواسته است فعالیت آزاد فرد را بدست آورد و هدف همیشگی دولت برانگیختن فعالیتها بی است که موافق و ماهنگ با اراده و نیت دولت باشد »

مانباید فریب عنوان ظاهر الصلاح دولت را پخوریم و نباید حقوقی را از دولت بخواهیم که مالک اصلی آن هستیم و جز قدرت شخص خود چیزی را نباید بحساب آوریم . استیرفر مینویسد :

«من هیچ حقی را از کسی مقامی نمیخواهم و بین جهت حقی را برای کسی مقامی نمیشناسم. آنچه را که من قادر به تسخیر و تملک آن باشم تسخیر میکنم و آنچه از حیطه تسخیر و تصرف من خارج شود دیگر حق من نیست، درینصورت من هرگز بحقوق غیر قابل تفکیک از وجودم نه میباشم و نه خود را تسلیم میکنم.»

استینفر میگوید:

زندگی اجتماعی یک حالت طبیعی و فطری ماست و کافی است ملاحظه کنیم که طفل به پدر و مادر خود نیازمند است. اما آیا جامعه در نظر استینفر قابل احترام هست؟ او میگوید: جامعه در حقیقت بکشکل و هیئتی از زندگی اجتماعی بی حرکت و جامد و مشخص است که بجای خدمت به فرد اورا بفرمانروائی میکشاند، پاید از جامعه جنبه تفوق و برتری آنرا سلب کنیم و آنرا از زبودن نیروهای فرد بازداریم.

جامعه وظیفه ندارد که برای ما تکالیف اجتماعی معین کند بلکه موظف است که احتیاجات ما را برآورد. کلمه جامعه را به اجتماع مبدل کنیم. استینفر میگوید:

«در اجتماع تو میتوانی بمیل وارد خود باشی و همه نیروهای خود را بکار اندازی واستعدادهای خود را بروز بدهی اما جامعه تمام نیروها و استعدادهای تو را برای خود بکار میاندازد.»

«در اجتماع تو در خود کامی بسرمی بری و در جامعه یک انسان هستی. اجتماع برای تو و با وجود تو پایدار است اما جامعه ترا علک و برده خود میدارد و بدون وجود تو بحیات خود

ادامه میدهد، خلاصه اینکه جامعه قوای تورا مصرف میکند ولی تو قوای اجتماع را مصرف میکنی.

بالاخره او ما تیزم که در آن مجموعه‌ای از سلب و نقل و انتقال حقوق فردی خلاصه شده میخواهد که ما همه تلاش خود را بکار ببریم تا یک انسان ایده‌آل و اجد کلیه کمالات بوجود آوریم، در حالیکه بفرض احراز موقیت دو این امر، انسان ایده‌آل او ما نیزم فقط و اجد قسمی از مختصات وجود «من» و «من» های دیگر میتواند باشد و این کوشش بیهوده و ناگوار است که، بعلت غیر عملی بودن هدف او ما نیزم، مارادر حالت بیم و نگرانی همیشگی قرار خواهد داد. معرفت کامل به «منیت» ما، هنیمت کاملاً مستقل از منیت و شخصیت دیگر آن یا عبارت دیگر هنیمت نامتناهی یعنی هنیمت واحد که از هر گونه حدس و تخمين و پیش‌بینی عمومی بر کنار باشدمارا به آنچه استیر فر آنرا «تمتع شخصی من» نامیده است میرساند استیر فر میگوید:

«واقعیت هستی من از لحظه‌ایست که خود را کاملاً بشناسم و من مال خودم باشم و دیگر در جستجوی منیت خود نباشم، خود را مصرف کنم و از خویشتن تمتع بر گیرم. اما تا زمانیکه من فکر میکنم که باید در جستجوی خویشتن باشم و بجای منیت واقعی مطابق آنچه مسیح گفته است بیک منیت روحانی و یا عبارت دیگر بیک وجود موهم یا انسان واقعی و یا گوهر انسانی و امثال آن بیندیشم هر گز از خویشتن متمتع نخواهم شد.»

آراء استیر فر واقعاً عجیب و حیرت اسرقیر فر و نیچه<sup>(۱)</sup> انگیز بود و کتاب او «فرد و مالکیت او»

۱ - Friedrich Nietzsche فیلسوف مشهور آلمان

(۱۸۴۴-۱۹۰۰)

پروردن سال ۱۸۰۹ میلادی در شهر بزانسن (۱) بدنبال آمد و جوانی را در تنگه‌ستی و تیره‌روزی گذرانید. در سن ۱۸ سالگی در آن شهر به سر کار گردی یک چاپخانه گماشتند و خرج خانواده خود را بزمیت تأمین می‌کرد، در نوزده سالگی شهادت‌نامه با کالور آ را بدمست آورد و از آکادمی بزانسن باصرار خواست که او را در پانزیون سوارد (۲) بقیولانند و سرانجام در سال ۱۸۳۸ در پانزیون سوارد بمقصود رسید و پاریس رفت.

در پاریس با شور و حرارت بسیار بماله و تحصیل در رشته‌های مختلف پرداخت ولی رشته اقتصاد سیاسی بیش از رشته‌های موردعلاقه او بود، در سال ۱۸۳۹ که موضوع «در باره فایده تقدیس روز یکشنبه» از طرف اکادمی بزانسن مسابقه گذارده شده بود پروردن در آن مسابقه شرکت کرد و رساله‌ای در آن باب نوشت و سپس در سال ۱۸۴۰ ازیر عنوان استفه‌ای «مالکیت چیست؟» انتشار یافت و موجب شهرت او در میان طبقات مردم گردید.

عنوان دیگر رساله پروردن عبارت بود از «جستجو در باره اساس قانون و حکومت» و پروردن طی آن رساله در باره مالکیت نوشته بود «مالکیت، دزدی است» و این عبارت که ما در باره آن بحث می‌کنیم و وقتی آنرا در مقدمه و مخرجه بحث فرار دهیم ماننده ماده قابل انفعالی بنظر می‌آید هم موجب شهرت و بلند نامی پروردن گردید وهم او را در ردیف دشمنان جامعه قرارداد و پروردن خواه و ناخواه ناگزیر شد دفاع از آنچه را که گفته بود بر عهده بگیرد.

پروردن چندی بعد عنوان شریک در یک چاپخانه کار کرد ولی

از این دو ترجمه برای بیان و نشر آراء استیرنر واپی و کافی نیست خاصه ترجمه لاوینی که هدف آن فقط قلب ماهیت و اثبات این نتیجه بوده است که به آندره زید (۱) ثابت کند که کتاب استیرنر چیزی جز یک نواله ساخته شده از آرد جو و امثال آن نیست.

در پایان باید گفت استیرنر که مقام شایسته‌ای را در مکتب هگل بدست آورده، هر دی متفسکر و اصولی و یکی از اركان مهم انارشیسم است و شاید مطالعه و تفحص بیشتر در آثار هگل و عقائد و آراء او باین نتیجه برسد که در جهان فلسفه استیرنر را در مقامی که حقاً شایسته‌است، و پیر وان و شاگردان ناآزموده او تا کنون ویرا از رسیدن با آن مقام بازداشتند، بنشاند.

---

André Gide - ۱ نویسنده مشهور فرانسوی (۱۸۶۹-۱۹۵۱) که آثار او مشحون از جستجوی خوشبختی و حقیقت است (مترجم).

هر چند که چند سال پس از انتشار از رواج افتاد لیکن در او اخر قرن نوزدهم بار دیگر آراء استیرنر درباره «اصلت فرد» در محافل فلسفی اروپای غربی مورد توجه قرار گرفت و بیش از همه آراء و افکار هموطن او نیچه درباره «اصلت فرد» آراء استیرنر را روح تازه بخشید و در حقیقت نیچه موجب آن شد که آراء استیرنر در تاریخ فلسفه باقی بماند اما مجموعه آراء استیرنر یک فرضیه غیر قابل دفاع بود.

**نیچه هیچگاه از استیرنر نام نبرده و آلبرت لوی (۱)**  
نویسنده رساله‌ای زیرعنوان «استیرنر و نیچه» تصریح می‌کند که هیچگونه مدر کی برای قبول این مطلب که استیرنر در افکار نیچه در مورد «اصلت فرد» نفوذ کرده باشد در دست نیست اما بنیامین توکر (۲) پدر انارشیسم آمریکا از اصول اخلاقی و علم سیاست مدن استیرنر الهام گرفته و این یک اثر مبهم و غیر مشخص از نفوذ آراء و افکار استیرنر میتواند باشد.

**اما کوشش وجدیت جان هنری ماکی (۳)** شاعر پرشور روح تازه‌ای به آراء و نظرات استیرنر بخشیده و بهمراه اوست که کتاب «فردومالکیت او» بصورت خلاصه اصولی مکتب اصلت فرد انارشیسم درآمده است.

در فرانسه کتاب استیرنر دو بار یکی بوسیله رسلر (۴) و دیگری بقلم لاوینی (۵) بزبان فرانسه ترجمه شده و هر دو در سال ۱۹۰۰ میلادی انتشار یافته است، لیکن هیچیک

-۱ Albert Lévy -۲ Tucker -۳ Mackay -۴ Reclaire -۵ Lavignes . Benyamin

## فصل سوم - پیر ژرف پرودن (۱) (۱۸۰۹ - ۱۸۶۳ م)

هر ییند که افکار پرودن اصولی تر و  
الاتر از افکار سایر صاحب‌نظران  
شرح حال مکتب آنارشیسم نیست و حتی بعضی از گفته‌ها و آراء او با  
ابهام خطرناکی توأم است، چون در بیان پرودن حالت و  
آنکه خاصی و خوددارد، اورا که از این لحاظ مورد توجه و احترام  
عهمی بوده است باید جزو بنیان‌گذاران آنارشیسم دانست.  
پرودن یک روش‌فکر عالم‌وداشمند نیست اما با عطش سوزان  
سینه‌شدنی که در وجود او نسبت به درک مسائل روز وجود داشت باید  
گفت که او از چکیده افکار و آراء عصر خود کاملاً بهره‌مند.  
گردیده است.

پرودن فرزند یکنفر بشکه‌ساز و مادرش آشپز و پرودن  
ناگزیر بود برای مجازه با مشکلات مادی زندگی خود را آماده  
کند. او هیچ‌گاه فراغت کافی برای تحصیل و مطالعه آرام و بی  
دردسر بدهست نمی‌آورد، اما فکر و احساس او که از یک طرف بطور  
 دائم بعلت مشکلات مادی زندگی در هیجان بود سخت متوجه  
 عمق ایده‌ئولوژیهای عصر خود گردیده و آنچه را جستجو می‌کرد  
 یافت. در حقیقت پرودن اندیشه‌ها و افکار خود را در فراز و نشیب

زندگی باز یافت و این اندیشه‌ها میوه نهال زندگی اوست و درست هنگامیکه انارشیسم از صورت یک‌ایده‌گولوzi مطلق خارج وارد عرصه مبارزه میشد تنها پرودن بود که گامهای اولیه را درین راه برداشت. بحقیقت باید گفت هنگامیکه جنبه‌های اصولی و تشکیلاتی آن، شیسم بر اثر ضربات شدید منتقدین و مخالفان مسلکی این مكتب رو بضعف وزوال میرفت تنها پرودن بود که چنین‌های عملی و قابل اجرای آنارشیسم را حیا کرد.

پرودن از میان توده مردم بر خاست و تا آخر عمر جسم و جان او بارشته‌های محکم و ناگستاخی بتوده مردم پیوسته بود. عصیان پرودن بر اساس دشمنی با هر چه نزد انسان ارزش دارد نیوید بلکه او بخاطر دفاع از خصوصیات اخلاقی پر ازش طبقاتی از مردم فرانسه که فساد جامعه مدرن آنها را در معرض تهدید بنا بودی قرار داده بود پرچم عصیان را برافراشت، بدین ترتیب پرودن در همان حال که یک مرد مبارز انقلابی بود خود را بحفظ سنت‌های ملی ملزم و موظف میدانست و این دور و حبه متضاد در وجود او جمع شده بود.

پرودن مانند هکل مؤسس دو مكتب: راست و چپ، است و بهمین علت در میان پیروان و طرفداران او هم مردم بسیار متدين و متعصب در مذهب فرانسه هستند و هم آنارشیستها بیی که بمراتب بیش از سندیکالیستها با راء و افکار ایز مرد ظاهرآً دوشخصیتی ابراز علاقه میکنند.

خلاصه مطالعه در باره پرودن این است که او را باید یک قهرمان ملی خاصه قهرمان ملت فرانسه دانست که بیش از هر کس دیگر در حفظ ارزش شخصیت فرد کوشیده است.

دراين کار نيز دچار زيان گردید و چها پخانه را پا ۷۰۰۰ فرانك  
کسر بود جهرها کردونا گزير شد که در سال ۱۸۴۳ در شهر ليون (۱)  
در مؤسسه اي که بوسيله يكى از دوستان دوران تحصيلی او  
اداره ميشد خدمت کند و در همین دو سال بود که نحسين اثر مهم  
پروردن زير عنوان «در باره ايجاد نظم در بشرىت» انتشار یافت  
وچون پروردن برای رسيدگى بزنده گى خانوادگى اغلب پاريis  
ميرفت و در آنجا با دانشمندان و روشنفکران تماس ميگرفت در  
سال ۱۸۴۴ بود که وي در پاريis با پناهندگان آلمان واژ آنجمله  
با کارل ماركس آشناشد و در سال ۱۸۴۶ اثر جديد خود را  
زير عنوان «سيستم هاي متضاد اقتصادي» يا «فلسفه تيره بختی» در  
دوم مجلد انتشار داد و انتقاد کارل ماركس در باره اين كتاب زير  
عنوان «بد بختی فلسفه» مشهور است.

پروردن در سال ۱۸۴۶ دوباره پاريis رفت و در انقلاب  
سال ۱۸۴۸ شرکت کرد در حال يکه هدفهای آن انقلاب به جوجه  
با افكار و هدفهای پروردن هماهنگ نبود. در انتخابات ۴ زوئن  
پروردن با ۷۷ هزار رای بمنايندگی پارلمان بر گزیده شد و در  
يکى از نطقهای پارلماني خود از مردم و طبقاتی که قربانی مطامع  
طبقه بورژوا گردیده بودند سخن گفت و نطق او موجی از احساسات  
مخالف را علیه او پر انگيخت و از آن پس در نظر مردم چون  
«هيولاي و حشت» جلوه گردند.  
در سال ۱۸۴۹ بجرائم حملات قلمي وزبانی عليه رئيسجمهور  
فرانسه به سه سال زندان و پرداخت ۳۰۰۰ فرانك جريمه نقدی  
محکوم شد. وي به باز يك گر بخت ولی بزودی بمغيل وارد خود پاريis

بر گشت و در زندان سفت پلازی (۱) بود که با زن کارگر متوسط الحالی بنام افزای پیگار (۲) آشنا شد و با او ازدواج کرد. این زن بسیار فداکار و صمیمی بود ولذت حقیقی زندگی خانوادگی را بهم سر مبارز و سرسخت خود چشانید و تابلوی گوستاو گوربئه (۳) زیر عنوان «پروردن و دخترانش» شاهد صادقی بر این مدعای است.

پروردن در زندان یادداشت‌های خود را تحت عنوان «اعترافات یک نفر انقلابی» انتشار داد و این کتاب را سفت-بوو (۴) یک شاهکار ادبی شناخته است. پروردن در سال ۱۸۵۲ پس از آزادی از زندان، زیر عنوان «انقلاب اجتماعی ناشی کودتا» رئیس جمهور فرانسه را مخاطب قرارداد و از او خواست که راء اجتماعی ویرا بمرحله عمل درآورد. در سال ۱۸۵۸ ضمن همکاری با اسقف بیز افسن در مخالفت با حکومت وقت و بر اثر انتشار «عدالت در انقلاب و در کلیسا» ب مجرم خیانت نسبت به مذهب و اخلاق، بار دیگر به سه سال زندان و پرداخت چهار هزار فرانک جریمه نقدی محکوم شد و قبل از زندانی شدن به بروکسل گریخت و تا سال ۱۸۶۲ در آن شهر باقی ماند و در این سال بر اثر عفو عاموی از طرف

Euphrasie Piégard - ۲. Sainte-Pélagie - ۱  
Gustave Coubet - ۳  
نقاش فرانسوی (۱۸۱۹-۱۸۷۷)

و قهرمان سبک رئالیسم در نقاشی (متترجم)

Charles - Augustin Sainte-Beuve - ۴  
نویسنده فرانسوی (۱۸۰۴-۱۸۶۹) از نویسنده‌گان «ماهنتیک» که بعداً فکر و قلم خود را در راه انتقاد ادبی و تاریخ ادبیات بکار آنداخت (متترجم).

امپراتور فرانسه (ناپلئون سوم که قبلابنام لوئی ناپلئون عنوان رئیس جمهوری داشت - مترجم) پاریس برگشت ولی چون برادر ناملایمات و صدیقات روحی خاصه تلاش خارقالعاده‌ای که برای نوشتن آخرین آثار گرانبهای خود مانند کتاب «جنک و صلح» و درباره اصل تعاون و وحدت در ایتالیا بکاربرده بود بیمار شد و بسال ۱۸۶۴ بدرود حیات گفت.

**انارشی هشتمه،** علیرغم تضادهایی که در بعضی از آراء و عقائد و گفته‌های پرودن بچشم می‌خورد باشد باین نکته توجه داشت که تنها مسئله اساسی که پیوسته فکر و اندیشه اورا بخود متوجه ساخته و اساس تفکرات وی بشمار می‌آید «عدالت» است.

اما این عدالت چیست؟

اگرچه پرودن درین زمینه به سجیه قائم بالذات خویش منکی شده و هر گونه سلطه و قدرت خارج از این نیروی ذاتی رارد کرده است لیکن، هرچه می‌خواهد باشد، عدالتی که پرودن خواسته از حدود کادر شخص و فرد تجاوز کرده و براساس طرح حیات اجتماعی استوار گردیده و در لباس و قالب برتری و اولویت جلوه گر شده است.

دو او بالک در کتاب خود بنام «پرودن و مسیحیت» پرودن را بنوان «پرسش کننده عدالت» نام بردۀ است.

انارشیسم پرودن که براساس عدالت مطلق ازلی استوار شده می‌تواند جلوه مذهبی داشته باشد.

مقتضای وجود همین عدالت است که آنرا «چون کوکب فروزانی در مرکز نقل جامعه قرار داده و بر جامعه حکومت

میکند. مانند محوری است که دنیای سیاست بدور آن میچرخد و بالاخره اصل و پایه هر نوع معامله و قرارداد و پیمان است» این معانی را پروردن در انتقاد شدید هجو آمیز خود از مالکیت شخصی گنجانیده است،

حق تملک شخصی، نامشروع است زیرا حق بھرہ برداری نسلیای آینده را از آنان سلب میکند، بعلاوه مالکیت فمیتواند نفع عام داشته باشد زیرا مصائب و بد بختی های فراوان بیار می آورد مانند: بیکاری، تولید بیش از حد احتیاج، ورشکستگی و ویرانی.

پروردن که مالکیت شخصی دارد کرده نسبت بمالکیت نسبی و دسته جمعی نیز چندان علاوه‌ای نشان نداده است او میگوید که در رژیم لیبرال ضعفا از طرف اقویا استثمار میشوند اما در رژیم کمونیستی نیز اصل استثمار پذیست با این تفاوت که در این رژیم ضعفا عامل استثمار هستند.

بنابراین مالکیت بصورت دیگری باید در آید با این معنی که پاک سیستم تصرف نسبی که از هر گونه اجحاف و زیاده روی بر کنار باشد، زیر نظارت قضائی جامعه برقرار گردد اگر مالکیت با این معیار و مقیاس که حق استثمار و فریب دادن دیگران را بمالک میدهد یک نوع دزدی است بر عکس سیستم تصرف نسبی برای شگفتگی و رشد زندگی فرد ضروری واجتناب ناپذیر است.

پروردن میگوید «سیستم تصرف نسبی با یدد در قلب انسانی بصورت یک عامل اصلی و پایدار فعالیت و کار باقی بماند. چه بدون آن نیروی کار و کوشش انسان روبزوال و انقدر ارض میگذارد»

محکومیت دولت نتیجه توجیهی است که پرودن از عدالت کرده است، بعقیده او اگر ما این اصل را بپذیریم که مناسبات بین انسانها بایی که متقابلاً آزادیهای یکدیگر را محترم میشمارند فقط بر اساس قراردادی است که با آزادی کامل برقرار گردیده و متکی بوظایف و تکالیفی است که از آن قرار داد ناشی میشود درین صورت دولت که بنیان آن بر اصول و مقیاسهای متکی به منافع خود و خارج از حدود قدرت و نظارت فرد میباشد مبنای مشرف و قانونی نخواهد داشت.

بعنزوه مفهوم سلطه و قدرت همان فشار و زور و مفهوم پرداخت فائقه همان قدرت مطلق استبدادی است و بقول پرودن «حکومت انسان بر انسان یکنون بردگی است».

پرودن خود را یک انارشیست کامل العیار معرفی میکند آنجا که میگوید «نها حزاب و نه قدرت بلکه آزادی مطلق انسان و رعیت و من در سه کلمه ایمان سیاسی و اجتماعی خود را اعتراف کرم». مفهوم این انارشی که پرودن آنرا با غرور و ایمان قلبی بعد از انتشار خاطرات خود در باره مالکیت، تشریح کرده فقدان هر گونه اصول و مقررات نیست بلکه یک انارشی هشیبت است که در آن بجای آنکه آزادی فرزند مقررات و نظامات باشد مادر مقررات و نظامات است و این توجیه در حقیقت بر اساس مطالعاتی است که پرودن در فلسفه هگل انجام داده است.

اما بین دیالکتیک هگل و دیالکتیک پرودن یک تفاوت اساسی وجود دارد. از بیان هگل این نتیجه حاصل میشود که کلیه اختلافات و تضادهای ادریس که از سه اصل گوناگون و متباین میتوان با یکدیگر، از شداد و وحدت بوجود آورده آن سه اصل عبارتست از:

حذف و نسخ تضادها، نگهداری و حفظ تضادها، رشد و تکامل تضادها و این سه اصل از معنی اصطلاح آلمانی او فریبونک (۱) (معنی تجاوز و تخطی) که هگل آنرا بکار برده است مفهوم می‌شود؛ اما پروردن با آنکه اعتراف می‌کند و معتقد است که نمیتوان اینهمه عوامل دمسائل گوناگون و مختلف جامعه را بیک واحد مبدل ساخت ورقابت و تعارض دائم، قانون لا یتغیر زندگی است از سه اصل هگل فقط اصل اول یعنی حذف و فسخ تضادها را پذیرفته است پروردن با اعتراف با ینکه «تناقض و تباين تغییر پذیر نیست» زیر عنوان آزادی فرد عمداً با وحدت مورد بحث هگل مخالفت درزیده است. پروردن می‌گوید که عدالت نمیتواند در حکومت خود آنچه را که زور و قدرت مطلق بدست می‌آورد تحصیل کند ولی عدالت بین عوامل اختلاف و تضاد، تعادلی برقرار می‌سازد و با حکومت عدالت آثارناشی از تضادها از میان می‌رود.

بعلاوه تر کیب و سازش تضادها یک اصل دولتی است و مگر دولت نیست که می‌خواهد قوه ابتکار خصوصی و فردی را از میان بردارد تا بر نیروی مخالفت جامعه مسلط و چیره شود؟ اما تعادل را فقط در جامعه‌ای میتوان برقرار ساخت که خود را از هر نوع عنوان دیاست فائقه رهایی بخشیده باشد.

انارشی مثبت پیروزی اقتصاد بر سیاست واستهلاک حکومت در سازمان اقتصادی است و پروردن پیش بینی می‌کند که «کارگاه جایگزین حکومت خواهد شد».

اما عدالتی که پروردن در عالم رویا و خیال آنرا حاکم بر جامعه مجسم کرده است اگر مسیر زندگی و حیات هر یک از ما

افراد ارشمشخص نکند قابل اجرانیست اما پرودن انقلابی در عین حال مدافع سر سخت خانواده و عادات و رسوم و سنت‌های خانوادگی است و طرح عدالت با پاکی و صفاتی عادات و آداب خانوادگی و سنت مقدس ازدواج و نظم و انضباط خانواده توافق ندارد و پرودن میگوید که «هر گونه بسوء قصد و سوء نیت نسبت به خانواده یکنوع افراط وزیاده روی در عدالت و بمنظور آلوده ساختن آن و خیانت بمقدم و آزادی و توهین به انقلاب است .» پرودن بورژوازی را متمهم کرد که خانواده را از جوهر ذاتی خود جدا ساخته و آنرا بباد استهzaء گرفته و بصورت یک سخريه زننده در آورده و دایمان زناشوئی را از آن سلب کرده است.

پرودن بعلت ایمان قطعی به عدالت از طرح یک انقلاب شدید و سخت خودداری ورزیده و گفته است که «من عامل واژگون کردن و تخریب نیستم»

انارشی مثبت پرودن متکی به یک تحول وسیع و همه جانبه است که ما باید با کلیه امکانات و وسائلی که در اختیار داریم پیروزی نهای آنرا تسریع کنیم .

**پرودن و عصموها**  
تفوز آراء و افکار پرودن عمیق و معصوم است. مقصد آنرا نداریم که در کلیه مراحل راهی را که او پیموده است دنبال کنیم خاصه که بعضی از آراء او بسیار روشن و صریح و بسیاری دیگر مبهم و غیر قابل درک است .

پرودن نه تنها «پدر آنارشیسم» است بلکه او شارح و مفسر و نماینده بر جسته این مکتب بشمار می‌آید و مادر قسمتهاي آخر این کتاب که به بحث ملاحظات درباره آنارشیسم و تاریخ نهضت

آنارشیستی هی پردازیم بار دیگر مسئله نفوذ شخصیت و آراء پرودن را درین مورد مطرح خواهیم کرد.

عجالت باید دید اثر وجودی پرودن چه بوده و آیا بجهه دلیل میتوان گفت که نفوذ معنوی پرودن آدامه یافته است؟

آراء و افکار پرودن بدون شک در آغاز قرن ما با آراء سایر صاحب نظران آثار شیسم در عمق زمان مخفی و ظاهرا نا بود شده است. افکار ضد دولتی ای که تا حد کمال خود رسیده بود شعله کشید

و خاوه شد، اما روح آراء و عقاید او در ادبیات باقی ماند و اعتقاد او به خود مختاری فردی چگاه اثر معنوی خود را از دست نداد. آثار پرودن برای کسانی که میخواستند با مارکسیسم آشنا شوند راهنمای جالبی بود زیرا نقطه نحول فکری پرودن همان بود که تحول فکری گارل هارگس را بوجود آورده و نیز پرودن بود که توانست برای نخستین بار، تعادل را در برابر طرح قریبی هگل و آزادی را در برابر جبر و فشار قرار دهد.

هنگامی که اهانوئل هو نیه<sup>(۱)</sup> (Emmanuel Monier) فیلسوف فقید که در حقیقت قلب وجودان عصر ما بوده خواسته است دو جنبه مارکسیسم، یکی مارکسیسمی که تکامل اجتماعی را با حفظ حقوق و نشواسته های شخصی تشریح کرده و دیگر مارکسیسمی که فرد را در قید یک اراده مطلق فسیقی قرار داده باشد. یکدیگر مقایسه کند، آراء و افکار پرودن را در بحث خودوارد ساخته است.

- ۱۹۵۹ م ) از نمایندگان مکتب پرسنالیسم Emmanuel Monier فیلسوف فرانسوی (۱۹۰۵ - (توجه بازنشر شخصیت) و بنیانگذار مجله اسپری Esprit - مترجم.

## فصل چهارم = میشل باکونین (۱) (۱۸۱۴-۱۸۷۶ م)

اگر این عقیده درست باشد که پدیده‌های  
فکری بیش از آنچه در میان احوال روش نظر کرانی  
که منشاء آن پدیده‌ها هستند در مخیله و دماغ مبتکر و صاحب  
آن پدیده‌ها رسوخ دارد و مبین یک سلسله الهامات مؤثر و عمیق  
فکری است نمونه کامل العیاری که این ادعای مدلل و ثابت کند فقط  
انارشیسمی است که باکونین آنرا شعار خود قرارداده است.  
باکونین، دارای جثه‌ای درشت و ورزیده و سر بزرگ با  
موهای وز کرده و بدون شک نمونه‌ای از نیرو و قدرت طبیعت  
بود.

وی سرشوار از نیروی فعالیت حیاتی و در کادر تمدن بدوی  
و خشن محیط خود می‌کوشید تا از راه فعالیت مداوم انقلابی خود  
را از یک خفقان آرام حفظ و روح تشه خود را سپر اب کند.  
دوست و هم‌مسلک او هر قزق (۲) انقلابی روس در باره  
باکونین گفته است:

«در عمق طبیعت این مرد نیروی خارق العاده‌ای نهفته

---

(Mikhaël Michel Bakounine – ۱) (در زبان روسی میخائیل هرزن – ۲)

است که نمیتواند آنرا بکاراندازد».

باید توجه داشت که با کوئین یکفرد روسی بود که بر حسب تصادف بدنیای تمدن غرب اروپا کشانیده شد و بذر افکار و آراء تازه‌ای که در این تمدن نهفته بود در دماغ با کوئین کاشته شد. با کوئین که سخت تحت تأثیر انتقادات جناح چپ پیروان هگل قرار گرفته بود و آن انتقادات را با روح خود سازگار میدید معتقد بود که دنیای غرب، که تمدن فریبنده بورژوازی هوش اوراد بوده، نمیتواند آنچه را که پیروان هگل میگویند به مرحله عمل در آورد و فقط نژاد اسلام (نژاد روس و بعضی از ممالک شرق اروپا - مترجم) که هنوز دچار انحطاط اخلاقی و روحی نشده است میتواند با یک انقلاب شدید روح تازه‌ای بدنیا ببخشد. این جملات پر طنین و مشحون از احساسات شدید ملی در رساله «پیام بد اسلام‌ها» نوشته با کوئین به چشم میخورد: «زنجیرهای برده‌گی مردم روسیه و سایر ملل اسلام فقط در مسکو از هم گسیخته خواهد شد و در همین شهر خواهد بود که رژیم برده‌گی سایر ملل اروپا در زیر ویرانه‌های تمدن کنونی برای ابد مدقون خواهد گردید. اقیانوسی از خون و آتش در مسکو جاری خواهد شد و ستاره انقلاب با سمان بالاخواهد رفت تارا هنمای بشریت بسوی آزادی باشد». بدین ترتیب با کوئین، قهرمان پان اسلامویسم (۱) انقلابی

### Pamslavisme—۱ اصول عقیده کسانی است که طالب برتری

و تفوق قوم اسلام و رسوخ و انتشار زبان و آداب و سنت اسلام در سراسر جهان بودند. نظیر این عقیده میان ملل دیگر مثل آلمانها نیز وجود داشت - مترجم.

در عالم خیال خود را بجای شهشون (۱) قرار داده که ضمن ویران کردن معبد و تماشاخانه پرسرت ماشای چیان و مدفون کردن یک تمدن فرسوده و کنه خود نیز در زیر ویرانه های معبد جان داد.

میشل با کوئین بسال ۱۸۱۴ در قصبه پرموخینو (۲) که جزو شهرستان تور (۳) (کالینین (۴) کنونی) بود بدنیا آمد. پدرش ازار با بن بزرگ ووابسته سفارت روسيه در فلورانس (۵) و سپس در ناپل (۶) و دارای افکار لیبرال بود.

با کوئین در سال ۱۸۳۱ وارد مدرسه نظام سن پطرزبورغ (که مخصوص نجیب زادگان بود) گردید. و در سال ۱۸۳۵ در حالیکه افسر توپخانه بود از خدمت نظام استعفا کرد و بمسکو رفت و بتحصیل و مطالعه در مسائل گوناگون پرداخت و از همین تاریخ بود که با فلسفه هگل آشنا شد. از این تاریخ با کوئین از زندگی اشرافی خانوادگی دست کشیده و به مقتضای طبیعت و سجا یای استقلال طلب خود تا پایان عمر بازنده‌گی فقیرانه‌ای ساخت.

**Samson - شمشون** قهرمان افسانه‌ای بنی اسرائیل که دارای نیروی جسمانی خارق العاده بود و بکمک یکزن زیباموهای سرش را که رمز توانایی او بود بریدند و اورا کور کردند ولی روزیکه اورا برای تماشای مردم و آزار واذیت بمیدان جلو معبد آوردند در حالیکه موهای سرش بلند شده وقدرت جسمانی خود را باز یافته بود با کشیدن یکی از ستونهای معبد آنرا ویران ساخت و خود نیز کشته شد.

ش. مترجم  
۱ - Prémoukhino - ۲ - Tver - ۳ - Napple (ایتالیا).  
(Kalinine) - ۴ - Florence - ۵ (ایتالیا).

با کوئین در سال ۱۸۴۰ به برلین رفت و در پایتخت پروس بود که بر اثر معاشرت با پیر وان جوان مکتب هگل افکار انقلابی در دماغ وی رسوخ یافت.

در سال ۱۸۴۲ با نام مستعار زول الیزارد (۱) سلسله مقالاتی زیر عنوان «ارتیجاع در آلمان» در مجله «سالنامه های آلمانی» که بو سیله ار نولدروز (۲) اداره میشد وار گان جناح چپ پیر وان هگل بود انتشار داد. نوشته های با کوئین نشان میدهد که او دیالکتیک هگل را پذیر فته بود زیرا میگوید: یک عکس العمل یعنی یک عمل مثبت ضروری است تا دمو کر اتها که اکنون عوامل مخفی را تشکیل میدهند بر اثر ایجاد قضاد از حالت رکود بیرون آیند و آزادی و آزادی طلبی پیروز گردد.

در ۱۸۴۴ با کوئین برای اولین بار پاریس رفت و در آن شهر با بسیاری از پناهندگان آلمانی و از آن جمله با کارل مارکس معاشرت کرد و نیز با بسیاری از فرانسویان از جمله با پیروز دن آشنا شد و پروردن را یکی از بهترین و قابل توجه ترین مردان فرانسه خواند. مقارن انقلاب ۱۸۴۸ برای شرکت در انقلاب بار دیگر وارد پاریس شد ولی قدری دیر رسیده بود و مردی که همه جا وهمه وقت در پی مبارزه و شرکت در انقلاب بود پس از مهاجرت مکرر به شهر های مختلف آلمان سرانجام در شهر درسدن (۳) با کمک ریچار و اگنر (۴) موسقیدان نامدار آلمان، که بعدها مظہر ملیت و ملت دوستی آلمان گردید، طرح یک شورش عمومی علیه دولت را ریخت ولی توطئه آنان کشف و ریچار و اگنر فراری و با کوئین

Arnold Rouge -۱ Jules Elysard -۲  
Richard Wagner -۳ Dresden -۴

دستگیر شدو مأمور پن آلمانی اور ااز قلعه‌ای بقلعه دیگر وازندا نی به زندان دیگر بر دند و سرانجام در مرز روسیه رها کردند. در روسیه با کونین را بزندا ن ابد محاکوم کردند اما تسار روس در مجازات او تخفیف داد و اورا به اقامت در یکی از ایالات تحت مراقبت دولت در سپیر یا محکوم نمود.

با کونین در تبعید گاه خود که در حقیقت یک ساختمان موقت برای جلوگیری از خشونت طبیعت سپیر یا بناده بود نخستین اثر خود را در روسیه بنام «اعتراف» خطاب به تسار روس نوشت و این اثر که با کونین مردانقلابی رام نشد نی طی آن بخطاهای گذشته خود اعتراف نموده است در آرشیو سلطنتی روسیه مضمبوط و فقط بعد از انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه بود که از آرشیو سلطنتی خارج شد و انتشار یافت.

در سال ۱۸۶۱ با کونین از سپیر یا بهزادن راز آنجا به ایالات متحده آمریکا گریخت و سپس به لندن رفت. در حین شورش و عصیان عمومی در لهستان در سال ۱۸۶۳ با کونین در رأس عده‌ای از داوطلبان شرکت در انقلاب لهستان خواست با کشتنی در کرانه‌های روسیه در بال تیک پیاده شود اما فرمانده کشتنی ترسید و برای آنکه خود را از شربا کونین نجات دهد در استکهلم کشتنی و سرنشینان آفراتسلیم مقامات سوئدی کرد. با کونین در لندن بعضویت بین‌الملل اول (۳) در آمد و در همان حال جمهوریت سری «اتحاده و کراسی» را تأسیس کرد و شخصاً اساسنامه آن جمعیت

---

۱ - بین‌الملل اول از تندروها و افراطیون موسيالیست جهان در لندن تشکیل گردید و بین‌الملل دوم پس از انقلاب کبیر روسیه مرکب از عناصر تندر و کمونیست تأسیس و بنام کمینه فرم خوانده شد - مترجم

رازیر عنوان «اصول مذهب انقلابی» نوشت.

در فاصله سال‌های ۱۸۷۰-۷۱، با کونین در کشمکش میان فرانسه و آلمان با انتشار کتاب «امپراطوری آلمان و انقلاب اجتماعی» دلستگی و علاقه خود را به سر نوشت آن‌روز فرانسه که چار بد بختی شده بودنشان داد. حماسه لیون اثر با کونین که تاحدی شبیه بیک اپرت نوشته شده نشانه دیگری از دلستگی او بفرانسه است. روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۷۰ شش ماه پیش از تشکیل حکومت گهون<sup>(۱)</sup>، با کونین به لیون رفت و ریاست و اداره یک گهیقه اهمیت عهمه‌ی داشت. در آن شهر بر عهده گرفت و عصر همان‌روز دستگیر شد ولی بعلت بروز بلو او اغتشاش در شهر موفق بفارار گردید. وی در همان یک روزی که زمام قدرت را در دست گرفت به تضاد افکار انارشیستی با آنچه پیرامون او در جریان بود پی برد و فهمید که آنچه در لیون بنام یک ائتلاف آزاد افراد برقرار گردیده چیزی جز یک دیکتاتوری بتمام معنی کلمه نیست.

در سال ۱۸۷۲، با کونین بوسیله کارل مارکس از بین-الملل اول رانده شد و چون از فعالیت‌های سیاسی بی‌نتیجه خسته شده بود با ملاک یکی از شاگردان و پیروان خود در لوگارنو<sup>(۳)</sup> رفت و مشغول کار شد و پس از آنکه با اسراف و تبذیر بی‌رویه خود دارایی او را بیاد داد با قلبی آکنده از نفرت نسبت به اربابان و مالکین بزرگ، از جنبه مادی آنان، آنجارا ترک گفت.

۱- commune: انجمن ایالتی و لایتی مرکب از نمایندگان عامه مردم که بجای نمایندگان حکومت مرکزی فرانسه زمام امور شهرستان را در دست گرفته بودند. مترجم. ۲- Locarno:

مدتی بر اثر فشار طلبکاران از محلی به محل دیگر می‌رفت تا آنکه بسال ۱۸۷۶ در برن(۱) مرک به سر گردانی و ناکامی او در زندگی پایان بخشد.

اگر چه آراء و عقاید با کوئین دارای اذارشی گه و نیستی صفات ممتازه مکتب هگل است ولی با کوئین تمام جهات و فروع سیستم هگل را پذیرفته و سعی کرده است تمامکتب هگل را برای توجیه عقیده خود درباره ذهنی و طرد تشکیلات موجود ولزوم مبارزه درین راه بکار ببرد. در مکتب هگل دو جنبه وجود دارد که لازم و ملزم یکدیگرند: یکی جنبه تضاد و تباين و دیگری تر کیب و سازش، و با کوئین از مکتب هگل فقط جنبه اولی را که وجود آن مستلزم مبارزه و جدال است، بر گزیده و با اهمال و مسامحه در مورد جنبه سازندگی مکتب هگل یعنی جنبه تر کیب و سازش، عقیده خود را بر این اصل استوار ساخته است که با یدهم سازمانها و تشکیلات موجود بطور مداوم رو با نحل و ویرانی برود و انجام این مقصود جز با مبارزه و جنگ امکان پذیر نیست.

سه اصل با کوئین که گردهای ناقص از سه اصل هگل میباشد در حقیقت فقط شامل دو اصل است: یکی اصل هیئت درباره دوران زندگی ابتدایی بشر یعنی دوره‌ای که انسان تقریباً هم‌جنس و شبیه بگوریل و برده و بنده غرائز و نفسانیات خویش بوده است. دیگر اصل ذهنی و انکار که درباره دوران زندگی بشر از زمانی که دارای قوه تفکر گردیده و این نیروی دماغی را به تکامل گذاشته و سرانجام به طرددل‌غواهر نوع بردگی خواهد انجامید. اما در باره

اصل سوم هکل یعنی طرد جنبه منفی، با کوئین آنرا یکنوع عامل تحریک و تهییج شناخته و کمال انسانیت را در تحقق آزادی کامل و حصول این آزادی را هدف کلیه انقلابات و عصیانها میداندو میگوید: « تاریخ سرگذشت تکامل بشریت از حالت زندگی حیوانی به زندگانی عقلی و چگونگی سیر انسان به کمال انسانیت است » بشر دیراه حفظ حقوق بشری که جزو ذات اوست مبارزه کرده ولی بشریت در راه کسب قدرت ناشناخته و موهم قربانی شده است » .

در میان انارشیستها با کوئین از همه بیدین قر است زیرا او خود را دشمن شخصی خدا معرفی کرده و نخستین درسی که در اعلام « اتحاد » خود میدهد لزوم انکار خدا و دیافت است. اما نباید چنین پنداشت که بیدین با کوئین ناشی از ماده پرستی (ماتریالیسم) خشن و هتکی به تمنع ولذات حیوانی است. با کوئین دیافت را برای خروج بشر از زندگی اولیه حیوانی لازم میدانسته ولی معتقد است که انسان بهمان نسبت که از زندگی حیوانی خود را آزاد ساخته باید از قید و بند عبودیت نسبت به خدا فیض نجات یابد. دیشه و منشاء بیدین با کوئین را، که معتقد است خداوند صفات بشری را از انسان سلب و آزادی او را بنفع خود محدود می‌سازد، باید در کتاب « جوهر می‌بی‌حیت » نوشته فوئر باخ آلمانی جستجو کرد. با کوئین در کتاب « درام بشریت بیدین » که صحنه‌های آن هر بوط به قرن نوزدهم است خود را شاگرد و پیر و اصول فوئر باخ نشان داده است. خلاصه و نتیجه بحث فوئر باخ درین باره این است که « سیر تاریخ بشریت از زمانی تغییر می‌کند که انسان

وتحمل در توافق و هماهنگی تابع تنوع طلبی ماست. اما پروردن ایجاد تعادل و هماهنگی بین «من»‌های مختلف و احیاناً متباین یکدیگر را امکان پذیر میداند و سایر صاحب نظر ان انارشیسم معتقدند که یک حدمشترک بین خود کامی و دیگر کامی (۱) بر اساس علمی میتوان بوجود آورد و مخصوصاً گروپتکین در کتاب خود بنام «تعاون و همکاری» کوشیده است تا نظریه انارشیستها را با استفاده از نظریه تکاملی داروین تایید کند.

در بادی امر بنظر عجیب می‌آید که از

### تعاون

نظریه تکاملی داروین، منطقی استخراج شود که اساس آن پر دیگر کامی و بشردوستی باشد زیرا مگر داروین تئوری تنازع بقا و مبارزه دائم برای زیستن را اساس نظریه خود قرار نداده و نشان نمیدهد که انسان گریزان از قوانین مافوق طبیعت خودهر گز حاضر نیست با یک زندگی اجتماعی که بر اساس تعاون و مسئولیت مشترک استوار باشد انس بگیرد؟ معذالت گروپتکین که خواسته است از نظریه داروین استفاده کند خاطر نشان کرده است که کتاب اول داروین بنام «اصل انواع (۲)» میتوان نظریه‌ای در حدود نظریه تعاون و همکاری استخراج نمود در صورتی که کتاب دوم او بنام «فصل بشر (۳)» با چنین نظریه‌ای کاملاً منافات دارد.

داروین میگوید که در بعضی از انواع جانداران یک نوع حس مسئولیت مشترک، که مستلزم صیانت و بقای آنهاست، وجود دارد ولی در همان حال که انواع موجودات در حال مبارزه با یکدیگر

دریا بد که تنها خدای او خود است (۱) و این بیان در اعلامیه با آذونین باین صورت تشریح شده است که: «اگر خدا هست پس انسان برده است و پس از انسان میتواند و باید آزاد باشد پس خدا وجود ندارد».

اما هیئت حاکمه نیز باشی از مذهب است زیرا اعضاء این هیئت خود را نمایند گان خداد در روی زمین میدانند و معتقدند که روح و قدرت الهی در آنان حلول کرده است. دولت بمثابه حلقه زنجیری است که در آن بربریت و زندگی حیوانی بشر را بدوران انسانیت اتصال داده و چون دولت از مذهب ناشی میشود دواز آن قابل تکلیف نیست وقتی مذهب یک امر بیهوده وزائد باشد قهرآ وجود: دولت نیز زائد و بیهوده خواهد بود. بطور کلی دولت یک چیز مطلق قطعی و لازم نیست بلکه فقط «یک سازمان تاریخی و ناپایدار وزودگذره جلوه‌ای از سیر تکاملی جامعه است».

دولت دارای تمام صفات زشت و ناپسند بهره کنی و بهره پردازی است و اتباع خود را بفرمانبرداری و زبونی میکشاند حال اگر فرض کنیم که دولت تمام قدرت خود را در راه خیز و صلاح و نیکویی بکار ببرد در این صورت نیز سجایا و نیروهای نهفته افراد را ملتکه می‌سازد و بدیهی است که هر نوع فرمانروایی و تحمیل، جهش مشروع افراد را برای کسب آزادی بدنبال دارد. بعلاوه وقتی که نیکی و نیکوکاری قدرت فرمانروایی یافت به شروع بدی تغییر حالت میدهد با توجه باینکه حیثیت انسانی ایجاب میکند که نیکی و احسان را آزادانه و از روی میل ورغبت پذیرد نه از راه زور و تحمیل.

بودند قرارداشتند.

وجود تضاد و اختلاف در بین الملل اول امر تازه‌ای نبودواز مدت‌ها پیش بین دو گروه نیر و مندانقلابی (سوسیالیستها و انارشیستها) بحث مردمی و مسلکی و مشاجره درباره مسائل اجتماعی و سیاسی بشدت ادامه داشت و تضاد بین آراء و افکار آن دو گروه در حقیقت مقدمه شکست وزوال بین الملل اول بود.

ماکس استئیرنر در کتاب «فرد و مالکیت او» با شور و حرارت خاص و بکمک یک منطق قوی تفاوت بین دفاع واقعی فردی و دفاع موهوم وفرضی را که سوسیالیستها در صورت استقرار نظام نوین مورد علاقه خود به فرد و عده میدادند، پذیدار ساخت. بعقیده او شکفتگی فرد فقط در صورتی امکان پذیراست که از اصل خود جدا نماند در حالی که سوسیالیسم، جز در موارد بی‌اهمیت، شخصیت فرد را مطلقاً تابع مقتضیات زندگی مشترک اجتماعی (نوعی از رژیم اشتراکی معنده — مترجم) قرار میدهد. گارل هارکس در دو مقاله مشهور خود که در سالنامه «فرانسه و آلمان» انتشار یافته کوشیده است تا انسان واقعی را فدای انسان مطلق، یعنی انسانی که فوئر باخ آنرا در کتاب «جوهر مسیحیت» وصف کرده است، بکند و استئیرنر او را مورد سرزنش قرار داده است، بدان جهت که «من» و «هنریت» را از کلیه امتیازات فردی خود محروم و از خصوصیات وجود او موجود عالی جدیدی ساخته است که بی شباهت به بتها و خدایان قدیم نیست و جز در عالم

وهم نمی‌گنجد  
مارکس، که از سرزنشهای زننده استئیرنر سخت برآشته

الزام آور نیست. »

از نقطه نظر انارشیستها، تعاون و همکاری، که یکی از پدیده‌های طبیعی تکامل است، بر اخلاق متکی به سنت‌ها و آداب و رسوم بر قریغیر قابل انکار دارد زیرا جزو طبیعت بشری و در حقیقت «هنیمت» سرچشم‌هه حقیقی اخلاق است نه آنچه با زور و اجبار ناشی از قدرات‌های مختلف بر انسان تحمل می‌شود. بعبارت دیگر غرائز طبیعی انسان بر اصلی قرار می‌گیرد که آن غرائز را رو به بر قری می‌برد.

انارشیسم بر اساس اعتقاد به اینکه نهاد و سرشت انسان بر خوبی و پاکی استوار است دور نمایی از وجود یک هماهنگی طبیعی بین افراد بشر مجسم ساخته و به خوش‌بینی قرن هیجدهم بازگشته و گروپتکیین با طرح نظریه تعاون و همکاری تابلویی از زندگی «یک وحشی خوب» ساخته است. درینجا دیده می‌شود که انارشیسم که تقویت «هنیمت» را اساس فعالیت و کوشش خود قرار داده بود بار دیگر به نمایش جنبه‌های قرار دادی زندگی بشر پرداخته است.

هستند غریزه صیانت نفس به افراد او باسته بهر نوع چنین حکم میکنند که مستولیت مشترک و همکاری بین خود را حفظ نمایند. گروپتکین میگوید «تعاون بر سراسر عالم طبیعت حکم فرمایی میکند». بعقیده داروین غریزه تعاون یک شعور و غریزه ازلی موجود جدان اخلاقی بشر است.

همینکه حس تعاون بر اساس علمی استوار و تهییج گردید نوع بشرطی یک تحول کند و آهسته، ولی مداوم، رو به کمال خواهد رفت و خاصیت ذاتی اجتماعی بودن انسان بقاعده عکس العمل به عدالت و سرانجام به بلند همتی و سخای طبع مبدل خواهد شد و از آن پس برای تشریح چگونگی تکوین مکارم اخلاقی و بیطرفي و عدالتخواهی انسان توسل به علم ماوراء الطبيعه لزومی خواهد داشت.

گروپتکین میگوید: «تعاون، عدالت و اخلاق من احل متواالی ترقی و تعالی روانی و نفسانی است که ما برای مطالعه در دنیای حیوانات و انسان در مدد نظر قرار میدهیم. این مراحل از ضرورت های اساسی خلقت و ممکن تکامل دنیای حیوانی از آغاز نخستین دوره حیات حیوانی تا تشکیل جامعه های منظم انسانی است و ما میتوانیم بگوئیم که بر اساس یک قانون اساسی خلقت است که احساسات تعاون و عدالتخواهی و اخلاق بصورت یک غریزه بسیار نیر و مند مادر زادی در روح انسان رسخ کرده و پایدار گردیده است».

غریزه نخستین یعنی غریزه تعاون بسیار قوی است و خیلی زود جلوه کرده ولی غریزه سوم یعنی اخلاق کند ترو دیرتر به صورت یک حس ناپایدار پدیدار گردیده و رعایت آن بحد کافی

پر ودن بصورت یک نویسنده درجه دوم استفاده کرده است. اما بعد از سال ۱۸۴۳، هوئیفر هس، پر ودن را فوئرباخ فرانسه خوانده و انگلیس در مقاله خود که در یکی از جراید انگلیسی درباره کتاب «مالکیت چیست؟» انتشار داده چنین نوشته است: «اگر کتابی بزبان فرانسوی وجود داشته باشد که من دوست داشته باشم آنرا بانگلیسی ترجمه کنم همین کتاب است.» بدینگونه از نویسندهای یک نویسنده‌ای که فقط میخواسته است خود را بشناساند تمجید و تحسین بعمل آمده است.

از این تاریخ ببعد پیر وان تازه کار مکتب هگل، که باهمیت و ارزش استثنائی پر ودن پی برده بودند، اورا مورد انتقاد و سرزنش قراردادند و یکی از آنان نوشت «پر ودن در جستجوی یک چیز مطلق و مستقل و یک اساس و پایه از لی وابدی در تاریخ و بعبارت دیگر در جستجوی خدائی است که بشریت را بهبود میکند. آنچه پر ودن در جستجوی آنست بعقیده او عدالت یعنی کوکب و ستاره مرکزی و قطب ثابت و استوار جامعه انسانی است». مارکس نیز نظریه اعتقاد بیک موجود وهمی بر ترو عالیتر از همه افراد بشر را در کتاب «خاندان مقدس» مورد انتقاد قرار داده است. انتقاد از آراء انارشیستی پر ودن منحصر به مارکس نیست زیرا پیر وان تازه کار مکتب هگل مدتها پیش از مارکس عقیده به برتری و تفوق عدالت ناشی از فکر پر ودن را از خلال نویسندهای او دریافت و تشریح کرده بودند.

اما واقعاً زمینه اصلی کتاب «بد بهتی ناشی از فلسفه» چیست؟ مارکس در نویسندهای خود پر ودن را متمهم کرده با اینکه آراء و افکار خود را فقط بر اساس مطالعه صوری و نظری مطلق قرارداده است.

را بکلی ازیاد نمود.

ثانیاً فلاسفه و متفکرین طبقه خاصی از مردم را تشکیل بدھند که بر اثر تکامل اقتصادی پیش رفته و فقط متکی بوجودان و شعور عاری از هر گونه وابستگی اجتماعی باشد تا بتواند در برابر هر نوع جهش نیرو های خلاقه جدید ایجادگی کند و مخالهت ورزد.

این توصیف و تعریف ازانارشیسم را کارل مارکس به مؤلف کتاب «فردومالکیت او» فسیبت داده و میگوید که این یک ایدهٔ یولثی مطلق است که در دایرهٔ زیست «آزادگان» محدود نمیشود و برای استدلال و اثبات حقایق خود از یکسلسله آراء و عقائد هگل (مانند چوبی که آدم لنگ برای راه رفتن زیر بغل نمیگذارد) استفاده کرده است و ما میدانیم که (ماکس مقدس) یکی از اشراف زادگان کوچک آلمانی و عضو طبقه‌ای بود که پیوسته در صد دیز از ذاتیج و آثار ناشی از انقلاب اقتصادی قرن نوزدهم بودند. (ماکس مقدس) بی خبر از حقایق اقتصادی «هن» دیگران را با جهل و نادانی خود محکوم ساخته و در حقیقت او یک موجود واقعی و حقیقی (انسان) را در قربانگاه ایدهٔ یولثی پوج و تو خالی و پر از مدعای خود قربانی کرده است.

کارل مارکس در بیانیه انتقاد آمیز خود علیه استییر نو فرمول خاصی گنجانید که بعدها همه‌جا و همه وقت مورد استناد سوسيالیستها علیه آنارشیستها قرار گرفته است. کارل میگوید «آراء آنارشیستها مجموعه‌ای از خواسته‌های منافق با جبر تاریخ و درهای آینده تاریخ بشر را بر روی آنان بسته است».

## بخش چهارم

### نهضت انارشیستی

#### فصل اول - بین‌الملل اول

نهضت‌های انارشیستی و سوپریستی، هر چند که در مواردی چند با یکدیگر اختلاف دارند، ولی از نظر تاریخی کاملاً بیکدیگر مربوط هستند. هر دو نهضت دارای منشاء مشترک و دشمنان و مخالفین مشترک‌اند ولی راه و روش این دو نهضت در ظاهر با یکدیگر متفاوت است و انسان را بشبهه می‌اندازد.

در مورد بین‌الملل اول میتوان گفت که این بین‌الملل بیش از آنچه تابع نهضت سوپریستی باشد ناشی از نهضت انارشیستی است و بدون اغراق شعبه فرانسوی بین‌الملل اول کاملاً بتاریخ انارشیسم مستگی دارد.

بین‌الملل اول، که همکاری اطمینان بخش بین‌فرانسیونهای گوناگون آن‌کمتر وجود داشت، بر اساس یک‌هدف واحد تأسیس شد ولی یک‌مبارزه، گاهی پنهانی و بصورت جنگ سرد و زمانی آشکار و شدید، بین دو جناح سیاسی بین‌الملل اول ادامه داشت و هر یک از آن دو جناح میخواست خود را از یوغ تبعیت نسبت به تشکیلات و سازمانهای مشترک آن مؤسسه رهایی بخشد. در یک جناح انارشیستهای پیر و ائتمانی و مخالف وجود هر نوع قدرت متمر کزو در جناح مقابل آنان، سوپریستها که طرفدار تمرکز قدرت

و هنوز شیفته و پیر و عقائد فوئر باخ بود، بدستیاری دوست‌صمیمی خود ازگلس (۱) با جواب شدیداً لحن و مفصل خود استیه. نر را مورد انتقاد ساخته قرارداد و در رساله انتقاد آمیز خود او را تحت عنوان «ما کس مقدس» خطاب کرد و می‌خواست باین وسیله بفهماند که ما کس استیه‌نر از بستگان «خاندان مقدس» است و این عنوان را مارکس قبل در نوشته‌های خود به برادران نوئر و سایر پیروان جوان مکتب هگل داده بود. متن کامل رساله<sup>۱</sup> سعاد آمیز مارکس تا سال ۱۹۳۲ بچاپ نرسیده بود و این سال چاپ و منتشر شدو نوشته‌های مارکس در این رساله برای کسانی که کتاب «فرد و مالکیت او» را نخوانده باشند خسته‌کننده است لیکن از این لحاظ اهمیت دارد که انحراف افکار کارل مارکس را ازاومانیزم فوئر باخ (که مارکس خود از پیروان او بود) به هاتر بالیسم تاریخی نشان داده است. ما برای آنکه از مبحث خود دور نشویم فقط بآن قسمت از نوشته‌های مارکس که محکومیت انارشیسم را نشان میدهد توجه می‌کنیم:

بعقیده مارکس، با آن<sup>۲</sup> صاحب‌نظر انارشیسم خواسته‌اند از هر گونه رنگ و جلوه سیاسی و اجتماعی بگریزند، انارشیسم یکی از پدیده‌های زندگی اجتماعی است. برای اینکه انارشیسم بتواند متولد شود، یعنی برای اینکه انسان خود را بدین امید دلخوش کند که وجودان و شعور او فرمانروای مطلق بر وجود اوست، لازم می‌آید که:

اولاً هر نوع کار فکری و دماغی از کارهای بدنی بطوری تفکیک وجوداً شود که فلاسفه مبانی اجتماعی آراء و افکار خود

از طرف دیگر دولت اتباع خود را با نحطاط اخلاقی و بفساد می کشاند زیرا چون اتباع هر دولت باستی از یک سلسله مقررات و نظمات تغییر ناپذیر تبعیت کنند بتدریج حرارت نیروی خلائق و انرژی لازم برای تجهیز خود را برای زمانهای آینده از دست می دهند و امتیازاتی که بعضی از آنان بدست هی آورند آنرا به تبھ کاری و قساوت قلب سوق میدهد. با کوئین می گوید «کسی که امتیازاتی، حواه سیاسی و خواه اقتصادی، بدست هی آورد انسانی است از لحاظ روح و قلب فاسد؛ این قانون لا یتغیر اجتماعی شامل کلیه ملل جهان و کلیه طبقات و دسته ها و گروهها و افراد هر جامعه است».

انحلال و اضمحلال دولت چنانکه با کوئین پیش بینی کرده است روزی بنفع آزادی و آزادگی بحقیقت خواهد پیوست اما نکته اساسی که انارشیسم با کوئین را از انارشیسم استقیم نم کاملاً جدا و مشخص کرده این است که با کوئین برخلاف استقیم نم، فرد را شایسته ابراز کامل نهاد و سرشت خود ندانسته بلکه بعقیده او احترام و حیثیت و آزادی فرد باید در جامعه و اجتماع و بر اساس اصول و مقرراتی که همه افراد بمیل و رغبت و آزادانه آنها را پذیر فته باشند استوار گردد.

بعقیده با کوئین، آزادی من در حقیقت عامل آزادی همگانی و تهییل بر هو عضو جامعه مستلزم بر دگی و عبودیت دیگران است. ارباب ورعیت در رژیم زور و قدری بیک نسبت از آزادی محرومند. میگویند «من هنگامی انسان آزاد هستم که حیثیت انسانی و آزادی تمام افراد پیرا که پیرامون من هستند بشناسم». بدین ترتیب انارشیسم ما کوئین با تعهدات و تکالیف اجتماعی که برای هر فرد تعیین نموده

مشاجرة قلمی پرودن و مارکس مورد  
توجه وزمینه مطالعات متعدد متفکرین  
قرار گرفته است. مارکس در کتاب  
«خاندان مقدس» نوشت «پرودن را در باب  
مالکیت زیر عنوان «مالکیت چیست؟» با نوشتہ سی یس (۱) بنام  
«حکومت سه نفری چیست؟» مقایسه کرده و میگوید: اگر سی یس  
سزاوار این باشد که او را نخستین کسی بدانیم که ادعاهای  
خواسته‌های جامعه اشرافی فرانسه را در کتاب خود تدوین و  
تنظیم کرده پرودن نیز هیتواند پر خود ببالد که نخستین مانیفست  
علمی طبقه کار گر را تدوین نموده است. در صورتی که همین پرودن  
دو سال پس از تدوین مانیفست خود با انتشار «سیستم تضادهای  
اقتصادی یا فلسفه تیره بختی» در ساله هجدهمیز «بد بختی ناشی  
از فلسفه»، آراء و عقائد ابراز شد، در مانیفست خویش رامضحك  
و خنده آور جلوه داده است.

جای تعجب است که چرا انارشیسم پرودن ابراز شده در  
رساله «مالکیت چیست؟» از سال ۱۸۴۲ میلادی ببعد افکار  
مردم آلمان را بخود متوجه ساخته است. لورنتس فون شتین (۲)  
در کتاب تحقیقی مشهور خود بنام «سوسیالیسم و کمونیسم فرانسه  
معاصر» که بسال ۱۸۴۲ بچاپ رسیده، و در آن کتاب جلوه‌های  
 مختلف سوسیالیسم فرانسه را تشریح کرده، از آراء و عقائد

۱ - Sieyès یکی از سه تن عضو حکومت سه نفری  
بود که بعد از انحلال کنواصیون فرانسه زمام امور را در دست  
گرفتند - مترجم.

۲ - Lorenz von Stein

پیروان جوان مکتب هگل نیز در همین زمینه گفته‌اند که پرودن خود را گول زده و یک سلسله از روش‌های اقتصادی رادریک سیستم ثابت و تغییر ناپذیر گذاشته است و حال آنکه این روش‌ها ذاتاً ناپایدار و زود گذر دستند و با جبر زمان و مقتضیات عصر تغییر شکل میدهند و نهضت‌های تاریخی پس روی این روش‌ها اثر می‌گذارند. علاوه بر آن حل یک مسئله اجتماعی خارج از کادر دوستی است اشتباه محض است و هیچگاه نهضت‌های اجتماعی و سیاسی، برخلاف آنچه که پرودن خواسته است، قابل تفکیک از یکدیگر نیستند. مارکس مینویسد: «هر گز نگوئید که نهضت اجتماعی ناقض نهضت سیاسی است زیرا هیچ نهضت سیاسی وجود ندارد مگر آنکه در عین حال ماهیت و جلوه اجتماعی داشته باشد».

خلاصه اینکه مجموعه انتقادات مارکس از استیونز و پرودن معرف دو نوع طرز فکر مختلف در بین الملل اول است. استیونز تأکید کرده است که «هن» و «همیت» وجود واقعی و فرد حقیقی است و مارکس، برخلاف او، گفته است که خود را موجودی خارج از کادر تاریخی نمیتوان دافست. پرودن اظهار کرده است که اقتصاد و عوامل اقتصادی بر عوامل سیاسی اولویت و تقدم دارد و مارکس تفکیک اقتصاد از سیاست و برتری و تقدم اقتصاد را بر سیاست رد کرده است. افารشیستهای بین الملل اول از یکطرف می‌خواستند که فرد بارزش واقعی خود را اوقف باشد و از طرف دیگر با حذف دولت، انقلاب اجتماعی را به مرحله اجرا در آورند. اما سیاستهای بین الملل اول، برخلاف افشارشیستها، سلامت و امنیت را فقط در تشکیلات توده‌های کارگری و سپردن زمام امور سیاسی جامعه به سازمانهای هزب و میدانستند و همین

تضاد و برخورد آراء و عقائد بود که ادامه آن موجب ضعف و ناتوانی و بالاخره زوال بین‌الملل اول گردید.

### بین‌الملل اول

بین‌المللی کار گران «در محل سن مارتن هال (۱)» در لندن تشکیل گردید و، برخلاف آنچه از انتخاب محل بین‌الملل اول پنظر می‌آمد، اعضاء اتحادیه بازرگانی انگلستان در این سازمان از لحاظ عقیده و آراء خود نفوذ نمایادی نداشتند و نفوذ نمایند گان فرانسه بیشتر بود و بهمین مناسبت می‌توان گفت که «بین‌الملل اول نوزادی بود که در کارگاهها و کارخانه‌های پاریس بدنیا آمد و در انگلستان پرورش یافت» و همچنین بیانات و اعلامیه‌نما یند گان فرانسوی بود که زمینه اساسنامه‌این سازمان جدید گردید.

نویسنده اصلی این اعلامیه تولن (۲) حکاک هنرمند پیر و افکار پروردن بود. در سال ۱۸۶۱، که قرار بود یک هیئت نمایندگی از کارگران فرانسوی به نمایشگاه لندن بروند، تولن حامل پیام کارگران فرانسه برای رهبران نمایشگاه او پس از آنکه در یک مقاله خواسته بود که انتخاب هیئت اعزامی با آراء مستقیم خود کارگران انجام گیرد لویی ناپلئون (۳) با او اطمینان داد که استقلال و خودمختاری کارگران را درین باب رعایت کند. تولن آنگاه در بیانیه‌ای خطاب به کارفرمایان نوشت «دیگر یک

Saint – Martin – Hall - ۱

۲ - Tolain . ۳ - لویی ناپلئون در دوره ریاست جمهوری فرانسه که پس از کودتا مستقل از مام امور را در دست گرفت و زیر عنوان ناپلئون سوم امپراطوری فرانسه را تجدید نمود مترجم.

تاجدی به سوسياليزم نزد يك است.

شاخصیت عقائد و آراء با کونین نسبت بساير صاحب نظر ان انا را شیسم باوضوح کامل در مورد توزیع دارایی بچشم می خورد. حکومیت دولت بزوا - مستلزم لغو مالکیت خصوصی است زیرا دولت بر اساس مالکیت استوار می گردد و بنا بر این بهمان دلیل که جامعه جانشین دولت می گردد و آزادی همگانی را تضمین می کند باید مالکیت دسته جمعی نیز جایگزین مالکیت فردی و خصوصی بشود با کونین در مورد مالکیت مربوط بمصرف نظر مخالفی ندارد اما توجه او بیشتر معطوف به مالکیت وسائل تولید خاصه زمین و ابزار کار و تولید است و عقیده دارد که کلیه سرمایه ها باید بمالکیت جامعه درآید.

این نوع مالکیت و کار و تولید دسته جمعی تاجدی بکمونیسم شبیه و با کونین برای گذشتن از مرحله انا را شیسم اجتماعی به سوسيالیزم آنرا لازم دانسته است. نکته ای که مکتب مالکیت و تولید دسته جمعی با کونین را با حفظ آزادی فردی سازش داده و هم آهنگ ساخته این است که بعقیده او هیچ گونه فشار و تحملی نباید وجود داشته باشد. او معتقد است که هر م اجتماع بر اساس موافقت و رضایت عمومی بنامی شود نه بپایه قدرت و زیاست فائقه فرد یا یک هیئت. در این هر م، پایه و قاعده هر م وضع و حالت رأس و قله آنرا معین و مشخص می کند نه آنکه رأس و قله وضع و حالت پایه را مشخص سازد. او می گوید: « من می خواهم که سازمان اجتماع و مالکیت دسته جمعی و اجتماعی از پائین بالا بنیان گذاری شود نه از بالا بپائین آنهم بسلیقه و میل صاحبان زور و قدرت ». ۴

گردید و سازمانهای سری ذیرزمینی که درین زمینه برای مبارزه با رژیم تσاری بوجود آمد در تاریخ روسيه نام مکتب نیچایف بخود گرفت.

حال به بینیم که روش رهبری نیچایف در مورد پیروان خود چه بوده است؟ بنابر کتابه دستور العملی که هنگام بازداشت نیچایف از دفتر کار او بدست آمد، و اکنون چنین بنظر می‌آید که آن کتابه بوسیله باکو نین تدوین شده بود، روش و مرام نیچایف یک مرام ضد اخلاقی بسیار وحشت‌انگیز بوده است. نیچایف دستور داده است که یاران و پیروان او از کلیه وسائل و روشها، هر چند پست و شنیع باشد، برای مبارزه استفاده کنند. برای تحصیل پول و وسائل مبارزه اشخاص را بزردند و در برای آزادی آنان پول مطالبه کنند. وی ترور اشخاص و در صورت لزوم بندوبست باراهز نان و استفاده از آدم‌کشان حرفه‌ای را برای پیشرفت مرام خود توصیه کرده است.

نیچایف، یکی از دانشجویان عضو گروه سری خود را، بگمان آنکه جاسوس پلیس تσاری است، بادست خود کشت. وی دوباره پس از این گریخت و همچنان به تبلیغ مرام خود در مورد دزدی و خرابکاری به مرأهان مسلح خویش ادامه داد و لی در سال ۱۸۷۲ بدرو خواست دولت تσاری، نیچایف بوسیله مقامات دولت سویس بازداشت و تسليم هاآمورین روسی گردید. وی ده سال بعد از این تاریخ در زندان سن پطرزبورغ وفات یافت ولی روش و مرام او همچنان باقی ماند. فکر ترویستی انا رشیسم از مرام و روش مثبت نیچایف قبیعت می‌گرد.

(۱) آراء باکوئین در میان صاحبنظران باکوئین و تروریسم انارشیسم بیش از همه دقت و نیروی تصویر انسان را بر می‌انگیزد. انارشیسم باکوئین در هاله‌ای از تخیلات و تصورات درهم و برهم قرار گرفته و هدف اساسی آن ویران کردن سازمانها و تشکیلات و تحریک و تقویت حس عصبان و انقلاب تسلیه دولت است.

عفاید باکوئین حق هر گونه عمل و عکس العمل شدید، و حتی جرم و منایت زاد رواه رسیدن بهدف، برای افراد حفظ کرده است. انقلاب را این گونه تعریف کرده‌اند: «غلیان و طغیان آنچه که در اصطلاح امروز بذام‌هوی و هوس و تمایلات بدخوانده می‌شود و نابود کردن آنچه که در همین اصطلاح، نظام عمومی نامیده شده است».

سخنان آشین باکوئین فکر تروریسم انارشیستی را در مغز بعضی از شیفتگان آراء و عقاید وی بوجود آورده و این پدیده در حقیقت اثر ناهرقی و عجیبی از نتایج فلسفه هگل است. در حالی که باکوئین می‌خواسته است خود را نماینده برجسته کسانی قرار دهد که در برابر عقاید هگل، آراء و عقاید متقابل ابراز کرده‌اند. باید دید که آیا دسته‌های راه‌ران و آشوبگران انارشیست اواخر قرن نوزدهم می‌دانستند که با اعمال ذکردار خود دیالکتیک هگل دیا احیاء می‌کنند در حالیکه عامل حقیقتی اعمال و کردار آنان آراء و نظرات باکوئین بوده است؟

---

۱ - **Terrorisme** بمعنی هر گونه اعمال موجود وحشت داضطراب عمومی و از آن جمله کشتن و نابود کردن اشخاص معین - مترجم

همچنان در برایر سوسیالیسم قرار گرفته بود و با حلوه تازه‌ای در صحنه بین‌الملل اول ظاهر شد. بدین معنی که مسئله مالکیت اشتراکی، بشرط آنکه تابع بکسازمان ائتلافی وابسته به بین‌الملل اول وغیرقابل تفکیک از آن باشد، مطرح گردید و انارشیستها با طرح «ائلاف آزادش رکتهای صنعتی و فلاحتی» با عقیده به تمرکز، که مورد درخواست مارکس بود، مخالفت ورزیدند. این انارشیستها که جیمز گیوم (۱) (سویسی) و دوپاپ (۲) (بلژیکی) و وارلن<sup>۳</sup> (فرانسوی) آنانرا رهبری میکردند در بین‌الملل اول بنام گروه کمونیست ضد تمرکز و طرفداران مارکس بنام گروه کمونیست تمرکز طلب خوانده شده بودند. مشاجره و مناقشه این دو جناح در بین‌الملل اول روز بروز بطوری شدت یافت که انارشیستها برای حفظ حیثیت خود واستفاده از وجودیک رهبر نیرومند به باکونین متولّ شدند و اورا در سال ۱۸۶۸ به بین‌الملل دعوت کردند.

مبازه شدیدهارکس و باکونین صفحه دیگری از جریان تاریخی بین‌الملل اول را تشکیل داده است. این مبارزه در حقیقت برخورد و تضاد بین دو طرز تفکر، مبارزه دو حریف: یکی خونسرد واستدلالی (مارکس) و دیگری پرشور و باحرارت و احساساتی (باکونین) و نیز برخورد دو ملیت مختلف (مارکس، پروسی سرخ و باکونین منادی پان اسلاویسم) بود. این مبارزه سر انجام به طرد باکونین و جیمز گیوم از بین‌الملل

در کنگره لاھه (۱) (سال ۱۸۷۲) و انتقال دفتر بین‌الملل اول به نیویورک (در کشورهای متحده امریکای شمالی) منجر گردید. پس از طرد با کونین وجیمز گیوم از بین‌الملل اول، نهضت انارشیسم به تشکیل فدراسیون جدیدی در شهر کوچک سنت آیمیه<sup>۲</sup> (واقع در ناحیه کوهستان ژورا در سویس) اقدام کرد. اعضاء این فدراسیون از نمایندگان منفرد ملیت‌های گوناگون بودند و فدراسیون بوجود آوردند: فدراسیون اسپانیولی، فدراسیون ایتالیائی و فدراسیون ناحیه ژورا، (فدراسیون ژوراسین<sup>۳</sup>) این نکته را مطلعین دریافت‌هایند که از هم گسترش ائتلاف انارشیستها و سوسیالیستها دارای زمینهٔ حرف‌افباوی بوده و در گروه سوسیالیستها بیشتر کشورهای ژرمنی و در گروه انارشیستها اکثرًا کشورهای لاتن قرار گرفته بودند. هار کسبیستها برای توجیه این حالت، که موجب شگفتی کلیه کسانی گردید که از تشکیل بین‌الملل اول برخود می‌باشدند، علل و موجبات اقتصادی را پیش‌کشیده‌اند و گفته‌اند که، چون توسعه اقتصادی در کشورهای لاتن بپایه کشورهای ژرمنی نرسیده بود فکر انقلاب و عصیان در ممالک فرانسه و ایتالیا و اسپانیا ریشه دارد و پایدار تراز کشورهای ژرمنی یعنی آلمان و انگلستان بوده است. این توجیه قابل قبول است لیکن کافی و رضایت بخش نیست و بنظر می‌آید که، ماوراء اختلاف سطح اقتصادی، علل و موجبات

۱ - La Haye کنگره عمومی نمایندگان عضو بین‌الملل اول هر چند گاه یکبار در پایتخت یادربیکی از شهرهای بزرگ اروپا تشکیل می‌شود - مترجم.

Saint - Imier - ۲  
Fédération Jurassienne - ۳

جرائمی هستند که بانیش قلم غده های چر کی شده اجتماع را می‌شکافند و پیکر جامعه را از ناپاکی و اینگونه غده ها باک می‌کنند. میلان با هیجان و فریاد گفت: « آزادی مطبوعات، همانست که گاهیل دهولن (۱) در فوشه انتقادی جاودان خود بنام، و یوکردلیه (۲) آنرا مجسم ساخته و مدت یک قرن در راه نابود کردن غلبازی و حبشه گری و غداری بهار رفته است. » میلان ادامه داد و گفت که این ترس و هراس از مطبوعات بیمورد و بیجاست و هر گز ما احتیاجی به اجرای چنین قوانینی نخواهیم داشت.

قوانین جزایی جدید بسیار مؤثر واقع شد و تبلیغ بوسیله عمل فاشیستها بسرعت پایان یافت. دردادگاه تو افت (۳) سران انارشیست و مرتكبین جرائم عمومی مشترکاً طبق قوانین جزایی جدید، بمحاکمه دعوت شدند. ولی دادگاه در صدور رأی نسبت با این دو گروه تفاوت قائل شد و فقط مرتكبین جرائم عمومی را محکوم کرد. از آن پس ترویستها از هدفهای سابق خود دست کشیدند یعنی، بیجای تحریک و تهییج احساسات و جلب توجه توده های مردم، در راه بستوه آوردن توده ها فعالیت می کردند. انانارشیسم نابود نشد ولی تاحدی از آلودگیها منصاً و در پدیده جدیدی بنام « سندیکالیسم انقلابی (۴) » مجسم گردید.

۱ - Camille Desmoulins  
۲ - Vieux Cordelier، کردلیه سالخورده (عضو Trente-30 ترجمه).

یکی از انجمنهای مشهور دوره انقلاب فرانسه (۱۷۹۰-۱۸۰۰) - مترجم.  
۴ - Syndicalisme Révolutionnaire

سندیکالیسم بر اساس تشکیلات صنفی و هدف آن حفظ و گسترش همبستگی افراد صنف بیکدیگر و دفاع از حقوق مشترک صنف است - مترجم.

## فصل پنجم - لئون تولستوی<sup>(۱)</sup>

( ۱۹۱۰ - ۱۸۳۸ م )

آیا تولستوی از انتشار شیوه است  
تولستوی دانمی تو اینم در دردیف صاحب  
نظر ان انا را شیسم قرار دهیم مگر آنکه  
بوده است؟ قبل از بحث درباره آراء و عقاید

وی به شخصیت و سجایای خود او توجه کنیم.

شنیده ایم که تولستوی از اشتهار خود به داستان سرایی  
چندان خشنود نبوده و درین مورد نیز ما با جنبه ادبی این نویسنده  
کاری نداریم. مسلم این است که تولستوی فیلسوف، یعنی  
تولستوی بعد از سال ۱۸۷۴ هر موقع که با حضور او از داستانها یی  
که نوشته بود نام می برند خشمگین می شد زیرا تولستوی  
از ماهیت یک نویسنده داستانسرا به ماهیت یک فیلسوف در  
آمده بود.

درباره آراء و عقاید تولستوی با یاد گفت که وی از انتشار شیوه است  
بوده با یعنی صورت که با هر نوع عزور و فشار و اعمال قدرت مخالفت  
ورزیده و ضمناً یک نوع تصوف و عرفان بر وجود او غلبه داشته و  
به مین جهت به روح دیانت مسیح بیشتر، از شرایع و ظواهر آن

توجه کرده است.

چنین بنظر می آید که مسئله وجود تضاد بین جامعه و دولت،  
که ظهور آن ناشی از نتایج انقلاب کبیر فرانسه و نقطه عطف آراء

مبازه میکند . آنچه گفته شدنونهای از نظر یه‌های انارشیستی ژرژ سورل در باره اعتصاب عمومی است . سورل پیش از آنچه به روش عملی اعتصاب و تایج مادی آن توجه کند به اهمیت نقشی که اعتصاب در حیات فعاله کارگران بازی میکند توجه داشته و گفته است : «اعتصاب عمومی یعنی یک‌تر کیب و آهنگ هنری و زنده کننده امیدها و آمالی که رهبری کنونی بر تحقق آنها استوار است ». اعتصاب عمومی، حتی اگر بمرحله عمل و جرا در نباید ، در طبقه کارگر « عالی‌ترین و عمیق‌ترین و مهیج‌ترین احساساتی را که کارگر دارد دراویدار میکند . اکنون باید تراز نامهای از این تجسم فکری انارشیسم را درینجا بیاوریم . تراز نامهای که پیش از هر زمان مثبت‌بنظر می‌آید : انارشیسم ، بالهایم دو اصل سندیکالیسم را تقویت کرده و بفعالیت و اداشته و این اصول اساس کلیه نهضت‌های سندیکالیسم گردیده است . یکی از آن دو اصل تفکیک جنبش‌های سندیکایی از جنبش‌های سیاسی و دیگر ارزش و اهمیت وظیفه‌ایست که سندیکا در مورد تعلیم و تربیت کارگران باید بر عهده بگیرد .

اصول الهام‌شده از انارشیسم ، هر چند که مدتی دوام یافته ولی بعلت تحولاتی که در فکر و اندیشه و روش کار انارشیستها روی داد ثابت‌واستوار نگردید . انارشیسم بمرور زمان از جنبه آشتی ناپذیری خود عدول کرد و از ایجاد صحنه‌های انقلابی پراکنده چشم پوشید و مبارزه‌ای را که برای تفکیک اقتصاد از سیاست پیش گرفته بود به مبارزه علیه دولت مبدل ساخت و در حقیقت روش مبارزه دو جانب اقتصادی و سیاسی را بموازات یکدیگر اختیار نمود . بدین ترتیب سندیکالیسم انقلابی از طرفی با کسب واجرای اصول

فردی بر کنار باشد بلکه، بر خلاف این تصور، اعتصاب و سیله ایست که بی پروائی و تهور و از خود گذشتگی فردی و شخصی در آن تجلی میکند. در سویل در فصل مربوط به اعتصاب عمومی در کتاب اساسی خود بنام «تفکرات درباره شدت عمل» مینویسد: «اعتصاب عمومی تجلی خیره کننده‌ای از قدرت و نیروی ایمان به اصالت فرد است.» اعتصاب که متکی به شجاعت و شهامت کارگر، یعنی مبارزه حقیقی در برخورد با هر پیشامدی است، این غرور را در کارگر ایجاد میکند که شخصاً رهبر و راهنمای سعادت و نیکبختی خویش است.

اعتصاب هم کارگر را در بوته آزمایش‌های سخت و دردناک میگذارد و هم نیروهای معنوی او را پرورش میدهد و بدین ترتیب اعتساب مدرسه و مکتب پرورش طبقه کارگر است.

غیر از آنچه گفته شد، ساعقه ذهنی دیگری در روح انارشیستهای قدیمی برای اعتساب وجود داشته است: دولت و قنی که بدرخواست کارفرمایان، ژاندارمهای مسلح را برای سر کوب کردن اعتصاب در اختیار آنان میگذارد، ماهیت و سرشت خود را فاش میکند و بدین ترتیب راهی برای صلح و سازش اجتماعی که دموکراتها مدعی حصول آن هستند باقی نمیماند و همچنین پدیدار شدن ماهیت حقیقی دولتشان میدهد که باید بسازش و اختلاط ظاهری و مصنوعی طبقات اجتماعی، که رژیم دموکراسی برقرار کرده است، پایان داده شود. دولت در حقیقت حربه و سلاحی است که مالکین و ثروتمندان و اربابان آنرا برای زور گویی و اعمال قدرت بکار میبرند. بنا بر این اعتساب نه تنها نیروهای فعال خود را بهیجان میآورد بلکه با دشمن حقیقی خود، یعنی دولت،

انارشیسم اهمیت وارش این مکتب را بالا برداز طرف دیگر بطوری آنرا تغییر شکل داد که میتوان گفت در حقیقت انارشیسم را بخود جذب کرد. انارشیسم که بدین ترتیب از سال ۱۸۹۵ در سندیکالیسم انقلابی مستهلک شده و جنبه کلاسیک بخود گرفته بود در آستانه شروع جنگ جهانی اول با پایان عمر سندیکالیسم انقلابی از میان رفت.

\*\*\*

نتیجه

انارشیسم، علی‌رغم جلوه‌های گوناگونی که بخود گرفته، برپایه یک هدف اساسی استوار است: هدف انارشیسم که از تفکیک دولت از جامعه، یعنی نتیجه انقلاب فرانسه، ناشی شده است حذف دولت و ایجاد جامعه‌ای براساس تأمین استقلال فردی است.

با توجه به تعریف فوق میتوان آنچه را که از آنارشیسم نا بود شده و از میان رفته و آنچه را که زنده و باقی مانده است دریافت.

تاریخ نشان میدهد که انارشیسم در مورد حالت آشتی، ناپذیری دولت و جامعه خود را فریب داده است. باید اعتراف کنیم که افتخار واردساختن اصول سیاسی انقلاب کبیر فرانسه در کادر حیات اجتماعی متعلق به دموکراسی پارلمانی و همین افتخار است که انارشیسم آنرا تخطیه کرده و بی‌اهمیت و ناچیز جلوه داده است. ملی کردن صنایع و منابع ثروت کشور واستوار کردن اساس جامعه بر قوانین و مقررات مفید نشان داد که دولت نه تنها دشمن ناتوانان و طبقه بی‌بعاعت جامعه نیست بلکه هنگام ضرورت از این طبقات حمایت می‌کند. طبقه کارگر، چنانکه

از روی حقیقت گفته‌اند «در میان ملت زندگی نمی‌کند بلکه خود ملت را تشکیل میدهد و همین تحول است که انارشیسم سیاسی و اجتماعی راست و ناتوان و محکوم بزوال ساخته است. یکی از جلوه‌های اخلاقی انارشیسم حساسیت عجیب‌این‌مسلسل نسبت به اصالت فرد است.

در این زمینه از انارشیسم مامکلف و مجبور هستیم که بر حسب مقتضی وجود خویش زندگی کنیم و خود را بسازیم و تربیت کنیم و بالاخره آزادی نفس خود را، یعنی آنچنان آزادی که در حیات اجتماعی موجب گشترش حیات فردی ما گردد، تأمین کنیم. اینگونه پدیده‌های فکری انارشیسم هرگز کهنه و فراموش نمی‌شود.

اکنون که دنیا در معرض تهدید یک انقلاب جهانی برای تغییر دارایی و ثروت قرار گرفته و علیه نتایج غیر انسانی ناشی از ماشینیسم (۱) که بحد کمال خود رسانیده بپا خاسته است انارشیسم، که با مسلک عقیده به اصالت فرد مشتبه شده، بر خود ببالدازاینکه بار دیگر بابرگ و مورد پسند دنیای کنونی قرار گرفته است «پایان»

---

۱ - **Machinisme** جانشین شدن ماشین و نیروهای محرک طبیعی بجای انسان که روز بروز توسعه می‌یابد و از حدود صنایع بزرگ و سنگین تجاوز کرده و در سراسر شئون اجتماعی و زندگی فردی بشر رسخ کرده است - مترجم.

و عقائد انارشیستها بوده، فکر تولستوی را زیاد بخود متوجه نساخته باشد و این امر چندان شگفت آور نیست زیرا تضادی که پس از انقلاب فرانسه در اروپای غربی در کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی بچشم می‌خورد در امپراطوری واحد و دژیم استبداد مطلق روسیه پدیدار نشده بود و بهمین جهت بجای آنکه تولستوی آزادی سیاسی را در بر این بردگی اقتصادی قرار دهد، مسئله آزادی کلی انسانی را در محیط کشور خود مورد مطالعه قرارداد، تمدن اشرافی و فاسد شهر نشینان را با زندگی آزاد و پاک و منزه مردم روستا نشین مقایسه کرد و بنام حفظ اخلاق سالم، تضاد بین این دو تمدن را بر کلیه شئون زندگی مردم روسیه عمومیت داد و آن را مردود شناخت.

آراء و عقاید تولستوی که ناشی از نفرت و ارزجار او نسبت به صفات و سجا یایی زشت طبقه اریستوکرات ( اشراف ) روسی است. دوران حساسیت کشاورزان فرانسه را پیش از انقلاب کبیر بخاطر مامیاورد . انارشیسم تولستوی بیش از آنچه مؤید انقلاب روسیه باشد ، در کنار عقائد مشابه جایی برای خود باز کرده و گسترش تفکرات فلسفی تولستوی فقط نتیجه ارزش شخصیت بارز او بوده و خود او توانسته است بیهترین وجهی آن تفکرات را مجسم سازد

شرح حال

نیمی از عمر تولستوی در محیط زندگی نجبا و نجیب زادگان روسی گذشت .

وی بسال ۱۸۲۸ میلادی در املاک خانوادگی خود در یاسنا یا- پلیانا ( ۱ ) واقع در چند کیلومتری مسکو بدنیا آمد و در همانجا

پرورش یافت و سپس برای تحصیل به دانشگاه غازان<sup>(۱)</sup> رفت و در آنجا او را بمعلمین خارجی فرانسوی و آلمانی سپردند و بدین ترتیب بازبان و ادبیات ملی فرانسه و آلمان آشنا شد و بخصوص تحت تأثیر آثار ژان ژاک روسو قرار گرفت و بحدی شیفته آثار او گردید که مدال حاوی تصویر بر جسته روسو را همیشه روی سینه خود نصب میکرد. چون از توقف در یاسنا یا-پولیانا خسته شد بارتیه افسری وارد ستونهای اعزامی روسيه به قفقاز یه شد و در جنک سو استوپل<sup>(۲)</sup> شرکت کرد. سپس از شغل و مقام خود کناره گرفت و مدتی در دربار پطرز بوزع (پایتخت آن روز روسيه) میزیست. وی چند بار به کشورهای سوپس و فرانسه و آلمان سفر کرد و در سال ۱۸۶۱، سال آزادشدن برگان، به یاسنا یا باز گشت. در سال ۱۸۶۲ ازدواج کرد و دارای سیزده فرزند شد. زندگی زناشوئی تولستوی مقرون به خوشبختی و سعادت و در همین دوره از عمر بوده که وی فعالیت ادبی بی نظیری بروز داده و آثار بر جسته‌ای چون «جنک و صلح» و «آن کارنینا<sup>(۳)</sup>» از خود بیاد گار گذاشته است.

در سال ۱۸۷۴، چنان‌که خود تولستوی در کتاب «اعتراف من» اشاره میکند وی دچار بحران روحی ناگهانی گردیده، بطوریکه آن مرداشرا فی و نویسنده توانا و پدر مهر با و خوشبخت یک خانواده بزرگ بفکر خود کشی افتاده است. اما چرا زندگی

---

(Sebastopol - 2. Kozan - 1) (سباستوپل - ۲. کازان - ۱)

بندر روسيه در شبه جزیره کریمه در شمال دریای سیاه که در جنکهای کریمه بوسیله نیروهای انگلیس و اتریش و فرانسه محاصر شده بود - مترجم . Anna Karénina - ۳

چنان بر تولستوی سخت گرفته بود که او چاره منحصر بفرد را یافته خود را از یک غم و اندیشه جانفرسا خود کشی میدانست. حقیقت این است که دیگر نه علوم و ادبیات و نه فلسفه نمیتوانست روح تشنگ تولستوی را سیراب کند و سرانجام اوراهنجات را در آن یافت که عشق بورزد و در برابر بدیها حالت تسلیم و متعارمت منفی داشته باشد. او معتقد شد که باسas و روح تعلیمات مسیح پی برده و از همان زمان چگونگی زندگی تولستوی عوض شد. «ی بجای آنکه از کار و دسترنج دیگران زندگی کند شهر را رها کرد و به مزرعه رفت و شخصاً بکار کشت و زرع پرداخت، کفش و لباس خود را از راه کار در مزرعه و بکوشش شخصی تهیه میکرد. تصویری از تولستوی بزرگ و نویسنده بنام روییه در این دوران از زندگی باقیست که اورا با کمرچین مخصوص رستائیان آنحضر و در فشن مخصوص وصله کردن کفش نشان میدهد. آثاری نوشته که مورد سانسور قرار گرفت و جامعه روحانی سن سینفوود (۱) اورا تکفیر کردند. مهمترین آنها عبارتست از «اعتراف من» و «شرايع مسیح»، «دین من»، «سلامت و امنیت در خود شماست» و «هنر چیست؟».

تولستوی با عشق ورزی و در دل گرفتن محبت دیگران و تسلیم در برابر بدیها گامهای بلندی در راه تصوف برداشته بود اما پس از گذشتن از زندگی اشرافی و شهرت نویسنده‌گی و محبوبیت هنری لازم بود که آخرین دارایی خود را نیز در راه رسیدن به هدف فدا کند و آن دارایی بسیار عزیز و گرامی عبارت بود از خانواده. تولستوی ۸۲ ساله بود که از خانه وزندگی خود

دست کشید و راه سفر نامعلومی را پیش گرفت اما مرگ که قدم بقدم در پی او میگشت در ایستگاه کوچک اپوسکوو (۱)، در حالیکه تولستوی در بستر بیماری افتاده بود، بسراغش آمد و روح مسافر سرگردانی را که خود بسوی ابدیت میرفت با خود با آسمانها بردا.

**انارشیسم مذهبی** آنهم مسیحی پرشور و حرارت اما اعتقاد و ایمان تولستوی به مسیحیت بخاطر آنست که تولستوی وظیفه دینی و ایمانی خود را مبارزه با کلیسا دانسته است، بعقیده او مگر کلیسا چه کرده است جز آنکه دین مسیح را بسلیقه خود و بر حسب مقتضی زمان با بدعتهای ناروا از روح حقیقی آن دین دور ساخته و اکنون دین حقیقی مسیح با شرایع و تشریفات و آداب مذهبی که کلیسا معمول ساخته است فرسنگها فاصله دارد. بجای آنکه ما به آداب و شرایع غیر مفید و دور از عقل پابند و مقید باشیم باید بدانیم که اساس دیانت مسیح «ارزش عقل» و تنها عقل است که مارا بزندگی واقعی رهبری میکند. عقل زمینه یک اصل و قانون کلی است که بدون وجود آن زندگی هیچ معنی و مفهومی ندارد و آن اصل «محبّت و عشق» است.

تولستوی خود پرستی و خود بینی را بشدت محکوم کرده زیرا عشق بخود و خود پرستی زوال پذیر است و با مرگ کما نایبود میشود و هیچ گونه ارزشی بزندگی مانمی بخشد و تنها عشق بدیگران و دیگر کامی است که حتی مرگ نیز قادر به محو آثار و نتایج آن نیست.

عقیده اصولی تولستوی از این اصل، محبت و عشق بدیگران، سرچشمه گرفته وبصورت اصل « مقاومت منفی در برابر بدیها و گریز از شدت عمل» درآمده است او میگوید «مگر مسیح نکفته است: در برابر شرارت مقاومت نکنید مفهوم گفته مسیح این است که هر گز و هیچگاه در برابر بدی مقابله بمثل نکنید و بعبارت دیگر از شدت عمل وار تکاب هر عملی که منافی با محبت و عشق بدیگران باشد مطلقاً دوری بجویید ». امامفهوم حقیقی بیان تولستوی این نیست که وی هر گونه مبارزه با بدی و پلیدی را منع کرده باشد، بلکه او فقط با اعمال زور وقدرت و شدت عمل درین مورد مخالف است و در واقع مکتب تولستوی درین مورد مکتب تسليم و رضای کامل در برابر زورو قلدی نیست بلکه تعلیمات او درین مورد شامل همه افراد از برده و آقا و رعیت و مالک و ناتوان و زورمند و محکوم و حاکم و بالاخره تمام افراد انسانی است .

وجود دولت با عمل به تعلیمات حقیقی مسبحیت سازگار نیست و این مطلب که قدرت دولت نتیجه تبعیت هیئت حاکمه از عقاید مسیح است هر گز صحت ندارد . زیرا مساوات و برابری تمام افراد انسانی که بنام « فرزندان مسیح » خوانده شده‌اند بر اثر اصل وراثت سیاسی مورد تمیخت و استهzaء قرار گرفته است و تعلیم « محبت و عشق » در مسیحیت هیچگاه با اعمال حاد و بکار بردن زورو قدرت و شدت عمل، که هر دولتی ناگزیر از انجام آنهاست، سازش ندارد و تولستوی میگوید « هر گونه تشکیلات دولتی و حکومتی

باشد بر انداده شود اعم از رژیم سلطنت مطلقه، حکومت کنوانسیون (۱) با کنسولی (۲)، امپراطوری اول یا دوم (۳) حکومت واحد پارلمانی، حکومت کمونها و یا جمهوری ».

تولستوی هر گز از حمله شدید و پرتاب تیرهای زهر آگین بهرنوع و شکل از قدرت حاکمه خسته نشده و در میان انارشیستها بیش از همه عبارات و جملات آتشین خطاب به دولت و هیئت حاکمه نوشته است و هیچ کس بقدر تولستوی نتوانسته فساد و معايب «قدرت» و نحسی و بدیمنی آنرا برای حاکم و می‌حکوم و صاحب قدرت و ناتوان هر دو تشریح کند. اراده نیرومند تولستوی در این زمینه در نوشهای مهیج او کاملاً نمودار و در همین نوشهای است که سرفوشت در دنیاک «دولتها» را پیش‌بینی کرده و پرده از تحمیلات سنگین مالیاتی و ارتقاء در دستگاه دولت برداشته است.

برای تشریح حالت آشتبانی ناپذیر عقائد تولستوی با دولت لازم است توضیحاتی درین باره بدھیم. دولت بر چهار رکن اصلی استوار و این ارکان وسائل مانند حلقه‌های زنجیر یکدیگر را

حفظ می‌کنند:

۱ - عامل یا وسیله اولی یک نوع نفوذ معنوی است که دولت در سایه بستگی خود بمذهب و با استفاده از حس وطن پرستی افراد

- Convention ، مجلس عهد ، اشاره به کنوانسیون

فرانسه در دوره انقلاب کبیر فرانسه - مترجم .

۲ - Consulat اشاره به حکومت کنسولی در دوره

انقلاب کبیر فرانسه که به دیکتاتوری ناپلئون بنای پارت منجر

گردید - مترجم .

۳ - اشاره به امپراطوریهای اول و دوم فرانسه - مترجم .

بـ اتباع خود تحمیل و در حقیقت بخدعه و نیز نک، خود را نماینده افکار عمومی معرفی میکند.

۲ - وسیله دوم فساد و تباہی است یعنی دولت با وضع مالیاتها و عوارض و بوسیله کارمندان و سازمانهای خود بر مردم مسلط میشود و آنانرا بصورت مزدور خود درمی آورد و دسترنج آنانرا میں باید.

۳ - ایجاد رعب و هراس در مردم باینصورت که دولت خود را یک عنصر مقدس و لازم الاحترام و شایسته پرستش عموم مردم قلمداد میکند.

۴ - خدمت نظام وظیفه عمومی است که بدین وسیله دولت با نیروی مردم رنج دیده بر ملت فشار وارد می آورد و اعمال قدرت میکند.

تولستوی، که با هر نوع اعمال زورو قدرت بشدت مخالف است، علیه مالکیت عصیان کرده و میگوید مالکیت یک نوع جنایت است زیرا سلطه تو انگران و صاحبان ملک را بر ناتوانان و مردم بی ملک و آب تامین میکند و قبح و زشتی مالکیت خاصه در مورد وسائل تولید یعنی زمین و ابزار کار و تولید نمایان تر است و مالک زمین و ابزار کار میتواند رعیت و کار گر را مجبور کند که بنفع مالک و برای او کار کند.

راه حل تولستوی قبول اصل مسلم «محبت و عشق بدیگران» است. هر انسانی بقدر تاب و توان خود کار میکند اما فقط آنچه در حداقل ضرورت است بدست می آورد نه بیشتر و بهمین جهت هر فرد نه تنها بزندگی آینده خود امیدوار نیست بلکه همیشه از باخت بیماران و پیران که نسل و اطفال نگران است. تولستوی

بنام دیانت مسیح تا زین منافع فردی، و شخصی راخواستار و معتقد است که این اصل حتی در هورد واحدهای تعاونی کشاورزی روسیه (میر ۲۰۲) با ید رعایت شود زیرا در این واحدها همه بشر کت یکدیگر کار میکنند بدون آنکه از بهره و منافع فردی برخوردار باشند (۱)

احترام تولستوی نسبت به سجیه خاص ملت روس، که گوشهای از تئوری تولستوی را در باره مالکیت نشان میدهد، ضمناً کلید حل مسائل مر بوط به مجموعه آراء و عقائد اوست. تصوف تولستوی، که خود مبلغ و مروج آنست، در عین حال که ثمره دیررسی از سجیه ملت روس میباشد نموداری از مسیحیت مخصوص روسی است. دولتی که مورد سرزنش و انتقاد تولستوی قرار گرفته، از دولتهای لیبرال اروپای غربی نیست بلکه دولت تسازی جبار رویه است و جامعه‌ای که مورد بحث و تحلیل تولستوی واقع شده همان کمونها و واحدهای تعاونی روسی است که قدرت در آنها تمرکز یافته نه جامعه صنعتی اروپای غربی. تولستوی در جستجوی مسیحیت صادقاً نه وعای از زیربُریا بی است که سعادت و خوشبختی گمشده بشر را باید در آن یافت، مسیحیتی که رمز عظمت و شکوه آن فقط در نیروی اخلاقی و ایمان داسخ پیروان آن باشد.

۱ - منظور تولستوی از واحد کشاورزی تعاونی، واحدهایی

است که بس از اصلاحات ناقص ارضی و لغو برداشته شده دهقان روسی، پیش از انقلاب سرخ روسیه و در دوره تزاری تأسیس شده بود. مترجم.

آراء و عقاید تولستوی، بدون تردید

**تولستوی و گاندی (۱)** در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی در جهان بی اثر نبوده است. پیام تولستوی به روشنفکران و دعوت آنان به ساده زیستن، پیام وی به هنرمندان که در آن خواسته است تا هنر را وسیله شاطر قرار ندهند بلکه آنرا رکن اساسی زندگی انسانی و ترجمان حقیقی عواطف بشری بشناسند، مانند آراء و عقاید ضد دولتی تولستوی در محافل غرب کم و بیش منعکس شده است. اما اصل «احتراز از از شدت عمل» تولستوی بر عکس باطرز تفکر ملل غرب اروپا سازش نداشته و محافل غربی معتقد بودند که تسلیم و احتراز از شدت عمل در برابر شر و بدی نه تنها بی عدالتی را از میان نمیرد بلکه به وسعته و تقویت آن کمک میکند.

اما در آسیا، کوشش ثمر بخشی در زمینه «احتراز از شدت عمل» آغاز شده بود که به پیروزی این اصل منجر گردید. گاندی حقوقدان و وکیل دغاوی جوان هندو در شهر یوهانسبورگ (در ترانسواں از کشورهای اتحاد افریقا جنوبی) این اصل را شعار خود قرار داده و آنرا در میان هم میهنان و سایر افراد رنج دیده افریقا و هند تبلیغ می کرد. تولستوی در نامه ای که به گاندی نوشته مانند یک پیغمبر پیش گوئی کرده و گفته است: «فعالیت و

۱- مهاتما گاندی (۱۲۴۸ هجری شمسی - ۱۳۲۷ هجری شمسی)

رهبر ملیون و استقلال طلبان هندو قیاسوف و متفکر و مصلح واقعی شبه قاره هند، حقوق داچ و عالم اجتماعی و سیاستمدار و مردمبارز شکست ناپذیر و معتقد به مبارزه دائم هنفی و مسالمت آمیز برای رسیدن به هدف یعنی احیای استقلال هند بود و سرانجام بدبست عمال بیگانه بقتل رسید - مترجم

کوشش شمادر ترانسوال که در نظر ما بمنزله انتهای جهان است در حقیقت در قلب و مرکز منافع ما و خواسته‌های ماقرار دارد و در نوع خود ۰هر بخش ترین و پر ارزش ترین فعالیتی است که در عصر ما در سراسر جهان بعمل می‌آید». پیشگویی تولستوی بحقیقت پیوست و سیاست «مقاومت منفی» گاندی سرانجام شبه قاره هند را از یوغ برداشتی است عمار رهانید. اما آیا تولستوی میتوانست پیروزی در خشان اصل «احتراز از شدت عمل» و «مقاومت منفی» را که در واقع محور تمام آراء و عقائد او بود، در عالم رؤیا ببیند؟

## بخش سوم

### نظریه‌های کلی اناارشیسم

با آنکه اناارشیسم، همان‌طور که تشریح  
افزارشیسم بر اساس  
کردیم، محصول و نتیجه تضاد‌ها و  
اصالت فرد  
تباین‌های موجود در لینیرالیسم است  
و

اناارشیسم کمونیستی و کاملاً تحت تأثیر فلسفه تاریخ‌و‌سیر  
زمان قرار گرفته و از یک سلسله آراء و نظرات ظاهرآ مشابه‌ولی  
گوناگون تر کیب پافته از خود می‌پرسیم که آیا میتوانیم علیرغم  
مرور زمان که موجب تضادها و اختلاف آراء صاحب‌نظر ان اناارشیسم  
گردیده است، جها، کلی برای نظریه‌های این مکتب بیایم؟  
بعبارت دیگر آیا می‌توان جریان‌های گوناگون اناارشیسم را به  
قطب واحد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی منتهی ساخت؟

در اوآخر قرن نوزدهم معمولاً دو جریان متفاوت در اناارشیسم  
تشخیص داده می‌شد: اناارشیسم بر اساس اصالت فرد و اناارشیسم  
کمونیستی. اولی بوسیله پروردن و احیاناً از طرف استییر فرا رائه  
شد. و استییر نر بخیوص اصالت فرد اناارشیسم را بر اساس دفاع از  
«هن» و «هنیت» قرارداده است. دومی یعنی اناارشیسم کمونیستی ساخته  
و پرداخته را کونیون و شاگرد مکتب او یعنی کروپوکین (۱) است.  
این دونوع اناارشیسم اگرچه از جنبه منفی و مخالفت با دستگاهها

و تشکیلات موجود مازمان خود دلیر، مازمیان برداشتن آنها بایکدیگر هم‌آهنگ هستند، اما از جنبه مثبت یعنی ساختمان نوین اجتماع و جامعه در درجه مختلف قرار گرفته‌اند. انارشیسم بر امن اصالت فرد معتقد به حفظ مالکیت خصوصی تعديل شده و انارشیسم کمونیستی مخالف با هر نوع مالکیت خصوصی و معتقد به مالکیت عمومی است.

در مورد نظام خیالی جامعه ناگزیر باید مسائل مربوط به دونوع انارشیسم را بطور ددسته جمعی مورد مطالعه قرارداد. این نکته مسلم است که هر نظریه و پدیده فکری نوینی، بیش از آنچه تابع اصل مولده خود باشد، تابع عوامل کوناگون محیط خارجی است، کما اینکه انارشیسم کمونیستی سادگی و اصالت خود را در برابر سوسيالیسم، که در پسیاری از موارد درجهت مخالف آن قرار داشت، از دست داد. با وجود این اگر در جستجوی یک نظریه و پدیده فکری باشیم که کلیه آراء و عقائد منشعب از آن بیکمر کن منتهی شود چنین پدیده فکری بدون شک از انارشیسم است زیرا کلیه جلوه‌های آن از یک منشاء ناشی شده و آن عبارتست از: حفظ استقلال کامل اراده فردی.

وحدت منشاء در انارشیسم هنگامی بچشم می‌خورد که محقق و متبع به جوهر ذاتی این پدیده فکری متوجه و در جستجوی یافتن آن باشد. جوهر ذاتی انارشیسم، دفاع از استقلال و خود بختاری فردی است و ما کوشش خواهیم کرد که این اصل را در آراء و عقائد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی این مکتب بیاییم و تشریع کنیم.

## فصل اول - نظریه‌های سیاسی

افارشیسم هر گونه اعمال قدرت را  
مخالف با آزادی فردی میداند و  
آنرا مندوډ نمی‌شناشد درینصورت باید  
دید که غیر از اعمال قدرت والزم

میثاق انانارشیستی

و

میثاق اجتماعی

واجبات از چه راهی و بچه و سیله‌ای میتوان نظم و عدالت را دریک اجتماع برقرار نمود؟ جواب انانارشیستها این است که : زندگی اجتماعی باید بر اساس مناسبات مشروع و ارادی افراد و یا بعبارت دیگر بر پایه یک میثاق اجتماعی قرار گیرد که آزادانه بین افراد بر قرار گردیده و مواد آن برای همه افراد سودمند باشد و همه کس آنها را بميل و رغبت بپذيرد. میثاق اجتماعی انانارشیستها میثاق اجتماعی روسورا بیاد می‌آورد، اما بین این دو میثاق تفاوت بسیار هاست و پروردن در کتاب «نظر کلی در باره انقلاب در قرن نوزدهم» موارد اختلاف این دو میثاق را بخوبی تشریح کرده است.

پروردن میگوید که میثاق اجتماعی روسورا فقط ازل حاظ نام میتوان اجتماعی دانست زیرا طرح روسو یک اختراع و توهمند شاعرانه‌ای است نظیر آنچه حقوق دانان قدیم فرانسه برای مشروع و موحده ساختن سلطنت استبدادی عصر خود طرح کرده بودند و هدف میثاق اجتماعی روسو این است که حالت اجتماعی موجود را صورت مشروع و قانونی بدهد و «خلاصه آنکه این میثاق از راه یک خد عه ما هر آنکه میخواهد تشویش عمومی جامعه را جنبه مشروع بدهد و سلطه بد بختی و مصائب اجتماعی را همچنان حفظ کند».

باتوجه به گفته‌های پر ودن معلوم می‌شود که میثاق انارشیستی بالقوه، مؤثر و قاطع و حقيقی است و آنرا نمیتوان نتيجه یک تجربه سیاسی دانست اما تحقق آن نمیتواند آنی باشد و هنگامی بمرحله عمل درمی‌آید که افراد جامعه بمبازهای دست بزنند که بتواافق و هماهنگی کامل آنان درمورد منافع شخصی و قبول تغییر مقررات میثاق در هر زمان که مقتضی لازم باشد بر سند. انارشیسم طالب میثاق واحدی که اختلاف طبایع و جلوه‌های گوناگون زندگی اجتماعی را برهمندانه نیست، بلکه اساس آن بر مجموعه نامحدودی از موافقت‌های الزام آور است که به صدها و هزارها مسائل و نیازمندی‌های هر فرد بستگی داشته باشد.

رسو در طرح میثاق اجتماعی خود هر گونه آزادی را از فرد سلب نمی‌کند و می‌گوید: «هر فردی با تمام حقوق انسانی خود در جامعه یا اجتماع مستهلك شود» پر ودن مینویسد که در عقد یک میثاق اجتماعی با یده‌های فرد معادل آنچه را که بجماعه میدهد بگیرد و دور از هر نوع الزام و اجراء محدودیت، از حق تمتع خود در کمال آزادی و تسلط بر نفس خویش بهره‌مند گردد. بطور خلاصه میثاق اجتماعی انارشیسم دارای هدفهای مشخص و محدود است و در حقیقت در این میثاق بهر فردی بیشتر از آنچه از آزادی او سلب می‌شود با و آزادی داده می‌شود در حالی که این میثاق حقوق و امنیت او را تضمین می‌کند.

**عقیده ائتلافی (۱) انارشیسم معتقد است که این ائتلاف و بسط و گسترش میثاق به ائتلاف منتهی و**

**Fédéralisme - ۱** ائتلاف میان چند حکومت خود مختار

یا چند گروه و دسته از مردم و بطور کلی توافق در یکسلسله از مسائل اجتماعی یا سیاسی برای زمان محدود و یا فامحدود مترجم.

اتحاد چایگزین تشکیلات دولتی میشود. یک سلسله میثاقهای نامتناهی که هر یک ناشی از دیگری باشد و یکدیگر را تعدیل کنند، میثاقهای غیر محدود و تغییرپذیر بر حسب سیر تکاملی زمان، خواه در یک جامعه صنف و خواه در اجتماع یک ناحیه و یا یک کشور و بالاخره در جامعه جهانی، این است بنای ظاهرآ مشوش و بی تناسبی که انارشیسم طرح آنرا بخته و چون اصل خود مختاری و آزادی اراده فردی در تمام مراحل در آن حفظ شده سرانجام بیک وحدت و توافق آزاد رضایت بخش بین افراد منتهی میشود و در این وحدت هر فردی خود را بیش از حالت وحدتی که بر او تحمیل شده باشد در همان میبیند.

ائتلاف، بجائی آنکه مانند دولت اراده و رغبت افراد را سر کوب کند، آنرا بطور نامتناهی افزایش و قوت میدهد. ائتلافهای متواتی، ائتلافهای تعاونی و ائتلافهای عمومی و نظامی آنها، همچون دوایر امواجی که برایر سقوط سنک در آب از یک مرگ حادث میشوند همگی دارای یک مرکز هستند و همچنین ریشه ائتلاف بسیار وسیع و دائم دار در اراده خود مختار و آزاد فرد استوار است. پروردن میگویند اگر میثاقی که من بادیگران میبینم بتوانم با همه بیندم و اگر همگان بتوانند آن میثاق را بین خود تجدید کنند و اگر هر گروهی از شهرونشینان، عامه، مردم ناحیه یا ایالت و دهستانها و مزارع و امثال آنها بر اساس چنین میثاقی متشکل شوند و بصورت یک شخصیت اخلاقی و حقوقی در آیند و بتوانند پیوسته بر همین اساس با گروههای دیگر و باهمه کس رفتار کنند درست مثل این است که اراده و میل من برای ابد پایدار مانده و پیوسته

در حال تکرار و تجدید حیات است و من مطمئن خواهم بود که قانونی که بدینسان و با توجه به کلیه ملاحظات جمهور مردم و نیروی ابتکار گوناگون میلیونها افراد وضع و اجراب شود جز فانون ناشی از اراده من نخواهد بود».

این نوع اختلاف که بر اساس گروه بندی حکومت عامه<sup>(۱)</sup> و طبقات قرار گرفته میباشد در فرانسه، که بنا بر سیاست را گوبن<sup>(۲)</sup> (۲) ها بحد اغراق متوجه کن و غیر قابل تفکیک گردیده بود، مورد استقبال عمومی قرار گیرد اما فقط در پاریس بود که نظریه اختلافی پروردن «دانارشی مشتبه» برای اولین بار بمرحله اجرا در آمد و گمدون پاریس در سال ۱۸۷۱ بر اساس ایده گولزی پروردن تشکیل گردید. برای تصدیق این مدعای کافیست که همانی هفت مورخ ۲۳ مارس بین الملل<sup>(۳)</sup> پاریس که در آستانه انتخابات گمدون آن شهر انتشار یافته است مطالعه شود. در این اعلامیه نوشته شده است که «استقلال گمدون پاریس و ثیقه یک میثاقی است که مواد آن بطور آزاد مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و به زوال اختلاف طبقاتی واستقرار مساوات اجتماعی هفتی خواهد شد» و چند سطر بعد چنین خوانده میشود «خود مختاری هر گمدون بمنزله اعلام زوال هر نوع اعمال زور و قدرت است و رژیم جمهوری را با تمام مفاهیم عالیه آن تایید و تثبیت میکند».

۱ - Commune: عامه، انجمن عامه، حکومت عامه.

۲ - les Jacobins: از فرقه های سیاسی فرانسه در دوران

انقلاب سال ۱۷۹۲-۱۷۸۹ میلادی. مترجم.

۳ - Internationale

مانifest جناح چپ کمون پاریس بدون اثر نمایند و کمون با استفاده از بی نظمی و اغتشاش عمومی به یک سلسله اقدامات ائتلافی دست زد. از آن جمله فرمانها یی برای تجدید سازمانهای خدمات عمومی بر اساس تعاون و همکاری آزاد افراد صادر کرد، خاصه به کارخانهای توپ دیزی و دانشکده پزشکی پاریس توجه نمود و مقرر داشت که استادان و دانشجویان دانشکده پزشکی بر اساس یک توافق متقابل مشکل شوند.

آیا شکست رقت انگیز گمون پاریس را در زمینه اجرای مقاصد خود میتوان شکست و محکومیت فرمول ائتلافی دانست؟ بدون شک از میان بردن هر گونه تمکن کز قدرت از طرف گمون لطمہ شدید به نیروی مقاومت کمون در برابر مخالفین وارد ساخته و به نا بودی آن منجر گردیده است، اما برای قضاوت درباره عقیده ائتلافی وارد یا بی صحیح آن لازم بود که در سراسر خاک فرانسه و شاید در سراسر جهان بمرحله اجرادر می آمد در صورتیکه فقط پاریس بود که هر رژیمی را انتخاب میکرد محکوم به اختناق بود. پروردن نیز به شکست فرمول ائتلافی، در صورتیکه فقط در قسمتی از یک کشور یا جامعه بمرحله اجرا در آید، اشاره کرده است و میگوید «پاریس بته تنها یی در حصار انقلابات چه میتوانست کردد حال یک شهرستان های دیگر مانند لیون، هارسی، تولوز، بودو، نانت، روان، لیل، استراسبورگ، دیژون و امثال آنها و استانها و ایالات خود مختار فرانسه از پاریس تبعیت نمیکردند».

علیرغم تجربه نکبت بار گمون پاریس، و یا شاید بدان علت که با آن آزمایش برای اولین بار قابل اجرا بودن طرح ائتلافی بمرحله ثبوت رسید، فکر ائتلافی در دوران جمهوری سوم

فرانسه مهمترین اصل تبلیغاتی انارشیستها گردید. مارکس، هرچند که بیشتر متوجه مبارزه با دولت بود، نوشته است: «در حقیقت تشکیل کمون پاریس کلیه نیروهای را که بواسطه دولت تا آن زمان از پیکر اجتماع سلب شده بود بجماعه باز گردانید. دولت یعنی انگلی که از خون اجتماع ارتزاق میکند و حرکت و تکامل آزادانه آنرا فلنج میسازد و بهمین دلیل است که تشکیل کمون پاریس مبدع یک تحول اساسی برای تجدید حیات اجتماعی فرانسه بشمار می‌آید» با توجه باین مطالب باسانی میتوان دریافت که چرا کمون پاریس در پیرامون جسد قربانی شده خود هاله درخشانی از آن دیشه و فکر نیرومند اجتماعی باقی گذاشته است.

**آیا فرمول ائتلافی** میثاقی که آزادانه میان افراد گروه-  
**قابل اجر است؟** های ذینفع منعقد گردد، پس از مرگ

انارشیسم همچنان بجهات خودادامه داد و در جهان کنونی نیز نقش مهمی را ایفا میکند و بهمین جهت ما این پدیده فکری را نخست بر اساس اصالت فرد و سپس در روی طرح و نقشه بین المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهیم.

قبل این نکته باید توجه کنیم که فقدان هرگونه الزام و اجبار دولتی در روابط میان افراد و آمادگی افراد برای قبول میثاقی که دارای هیچگونه ضمانت اجرایی نباشد فکر بیهوده ونا مفهومی نیست. زیرا اگر بنابر گفته انارشیستها مابتوانیم با هر کس میثاق بیندیم، هیچ عاملی مانع از این تفاهم نداشند و این پیمان را با کسانی نیز بیندیم که مورد اعتماد کامل مانباشند و کوشش و تلاش ما در مورد کسانی که از وظایف و تکالیف ناشی از

میثاق چندان خشنود نیستند بی فتیجه و بیفا یده نخواهد بود زیرا افرادی که نخواهند بعهد و پیمان خود وفا کنند دچار انزوای اجتماعی خواهند شد و این انزوا در چنان حالتی بعراقب از زور و تهدی ژاندارمهای دولت در دنا کثر خواهد بود.

اما هنگامیکه این طرح را با جیات اجتماعی جدید منطبق میکنیم با مشکلات حیرت انگیز و نامطبوعی مواجه میشویم. اجرای این طرح براساس ابداع وارداده مستقل فردی در یک جامعه ابتدائی روستائی، که تعاون و همکاری متقابل افراد و مبادلات جنسی را میتوان در حداقل برقرار ساخت، امکان پذیر است اما در مورد اجتماعات شهری، یعنی توده های انبوه مردم که در فضای محدود شهر بهم فشرده شده اند و حفظ مناسبات و روابط تولید کنند کان و مصرف کنند گان با یکدیگر جز بوسیله دستگاههای حاکمه و دولتی امکان پذیر بمنظر فمی آید، چگونه میتوان طرح میثاق ائتلافی را اجرا کرد؟ تجسم حالت یک شهر فشین در سالهای جنک، و بفرض اجرای طرح «میثاق اجتماعی آزاد» میتواند تاحدی مطلب را برای ماروشن سازد. در آن سالها فقط مداخله دولت و اجرای طرح جیوه بندی بوسیله دولت بود که توافق مردم را از گرسنگی و مرگ فجیع نجات بخشید.

هر چند که صاحب نظر ان انارشیسم خود فیز برای «میثاق اجتماعی آزاد» حدودی معین کرده اند و طرح ائتلافی را بمنزله اکسیر یا وسیله درمان تمام دردهای اجتماعی ندانسته اند اما آنان آراء و عقائد و طرحوهای خود را هر کدام براساس نوع خاصی ارزندگی قرار داده اند که اجرای نظرات آنان را امکان پذیر سازد. مثلاً تولستموی، زمین و بیهه برداری از زمین را اساس عقائد خود قرارداده و با کوئین ارزندگی اشتراکی دهقانی رو سیه

بر اساس ابتدایی ترین و ساده ترین تشکیلات سخن رانده و پروردن به سازمانهای حرفه‌ای جامعه متکی شده و با تمام قوا بازندگی جدید ناشی از توسعه و بسط صنایع بزرگ مخالفت ورزیده است.

اما تمام این طرحها و تمنیات و خواسته‌های صاحب‌نظر ان اثمار شیست‌متاسفانه در قطب مخالف سیر تکاملی حیات اجتماعی قرار گرفته است زیرا تمرکز جمیعت در شهرهای بزرگ بر اثر توسعه و بسط صنایع و مسئله تخصص که نتیجه ترقی روز افزون تکنیک است چنین ایجاد می‌کند که مداخله دولت در زندگی هر فرد روز بروز افزایش یا بدور واپس موجود بین افراد و گروههای دسته‌های گوناگون یک کشور بقدرتی متنوع و قابل توجه است که بدون یک دستگاه مجهز و متنوع حاکمه برقرار ساختن تعادل و توازن در چنین اجتماعی غیرممکن بنتظر می‌آید.

اما از لحاظ بین‌المللی، فکر ائتلاف در مواردی چند به مرحله عمل در آمده است. جامعه ملل که طی قراردادهای سال ۱۹۱۹ م بوجود آمد در حقیقت یک اتحاد و ائتلاف جهانی بود که بر اساس تساوی کامل حقوق کلیه کشورهای عضو جامعه بنیان گذاری شد و یکی از هدفهای آن حفظ حاکمیت ملی برای تمام دول عضو و مردم شناختن هر نوع قدرت فوق دولتها بود. سازمان ملل متحد کنونی، که بر اثر جنگ جهانی دوم تأسیس گردید، همچنان با ضعف و مستی ناشی از تشکیلات و سازمانهای ائتلافی مبارزه می‌کند، حالت و وضع کنونی شورای اروپا این حقیقت را روشن می‌سازد که یک اتحادیه و ائتلاف بین‌المللی در صورتی استوار و پا بر جا خواهد ماند که هر یک از دول و ملل عضو آن اتحادیه از قسمتی از حق حاکمیت ملی خود چشم پوشند و اتحادیه را بعنوان یک قدرت فوق دولتهای عضو بشناسند. در غیر اینصورت تلاش

درین باره بیهوده و طرح ائتلاف بین الملل یک فرمول پوج و اجرا نشدنی است.

**طرح ائتلافی انارشیستی** که ییوسته در ضد دموکراسی جستجوی راهی برای ایجاد تعادل و توازن بین گروههای مشخص اجتماع است هر نوع رژیم دموکراسی را، که هدف آن ترکیب و تأثیف افراد و دسته‌ها و ایجاد وحدت مطلق در جامعه باشد، مردود می‌شناشد. استیمیر فر می‌گوید: واقعاً بین رژیم قبل از انقلاب فرانسه و رژیم حکومت ملی، که دختر انقلاب کبیر است، چه تفاوتی می‌توان یافت؟ در رژیم سابق، قدرت پادشاه مستبد مستقیماً بین رعایا فشار وارد نمی‌آورد و اصناف و طبقات بمنزله را بطبقه این شاه و رعایا بودند و هر فردی ییک دسته یا یک صنف و طبقه از مردم بستگی داشت و قدرت مطلقه شاه بوسیله عده بیشماری از قدرتهای درجه دوم محدود می‌شد. اما از روزی که حکومت بدست ملت افتاد، رعیت مستقیماً در برابر قدرت حاکمه قرار گرفت و سلطه طبقات ممتازه رژیم سابق جای خود را به سلطه قانون، که هیچ کس را حق عصیان علیه آن نبود، سپرد. حقیقت این است که انقلاب فرانسه، قدرت مطلقه هیئت حاکمه جدیدی را جا نشینید و قدرت مطلقه سلطنت استبدادی گردانید. برداشتن خارجی رژیم سابق به برداشتن داخلی مبدل شد آنهم برداشتن و عبودیتی که ما آنرا مشرع و قانونی می‌شناسیم.

پروردن، ضمن اشاره به تضاد دموکراسی بر اساس مساوات با اصالت فرد، جنبه عملی مسئله را مورد بحث قرار داده و تشکیلات پارلمانی را در حکومت دموکراسی محاکوم کرده است. او می‌گوید که انسان

برای خود یک مولداست، یعنی انسانی که فعالیت او با آنچه انسان آینده خواهد کرد فرق دارد نه آنچنان انسانی که تعریفهای تاختاباتی برای او بهمان اندازه سنتگینی میکند که برای هر دعیت و فرد دیگر.

انارشیستها در تمام بحث‌ها و تظاهرات دامنه دار خویش

حس نفرت و انزعجار خود را نسبت به نوع حکومت دموکراسی ظاهر ساخته‌اند و از این نکته میتوان فهمید که چرا پروردن در رساله «انقلاب اجتماعی ناشی از کودتا دوم دسامبر» از گلوبی-

ناپلئون خواسته است که دست بیک انقلاب عمیق اجتماعی بزند

و چرا با گونین در کتاب «اعتراف» خود به تسار روسيه ابراز اعتماد و اطمینان کرده است. اینگونه کوشش‌های نامتناسب با

اصول و عقاید آنان بدون شک ظاهری از ناچیز شمردن کلبه

فرمایی سیاسی و نتیجه عدم اعتماد مطلق بحکومت دموکراسی

است که بزعم آنان نتوانسته است نظرات و طرحهای اجتماعی

انارشیستی را بمرحله اجرا درآورد.

**پروردن را بنا بر عللی یکی از بزرگترین مردان ضد انقلاب**

قرن نوزدهم دانسته‌اند و آنچه برای پروردن حقیقت داشته تا

حدودی برای کلیه انارشیستها نیز حقیقی بوده و بهمین جهت لذتیں

میگوید «انارشیست یعنی یک فرد هر تجمع» و این قضاوت

لذتیں بسیار اساسی و عمیق است.

جنبه ضد دموکراسی انارشیسم چنین ایجاد کرده است

که بجای رفع نقاеч دموکراسی، که اصول آن حقیقی و روشن

میباشد، انارشیستها حکومت مردم بر مردم را بطور کلی مردود

شandasند و آنرا یک نوع خدعا و اغفال تلقی کنند. از این جامعه

میشود که چرا هوسو لینی (۱) خود را پیرو ژرژ سورل (۲) شاگرد مکتب پروردن میدانست.

جنبه ضد سو سیالیستی اناز شیستها فیز

**ضد سو سیالیزم** ، مانند جنبه ضد دموکراسی آنان قابل توجه است. استیون فر با صراحت بسیار دشمنی خود را با سیستم اشتراکی بیان کرده و بعقیده او، دولت لیبرال دست کم یک امتیاز یعنی مالکیت فردی را برای فرد باقی گذاشته و مردم اشتراکی (کمونیسم) این تنها امتیاز را که نشانه استقلال فردی است، از فرد گرفته است. با اجرای طرح اشتراکی، جامعه دارای همه چیز خواهد شد و فرد دار و ندار خود را از دست خواهد داد و بنابراین کمونیسم یعنی «فقر و تمیل دستی همگانی» پروردن در همین زمینه با حکومت عامه (تعییی از رژیم اشتراکی - مترجم) مخالفت ورزیده و میگوید: عامه یعنی توده‌ها یی از افراد گوناگون وابسته و تابع طبقه کارگر و یا بعبارت دیگر توده غیر مشخص از انسانها یی که احوال خود را از دست داده‌اند. حکومت جا برانه یک چنین اجتماعی پروردن را بوحشت و هراس انداخته و او به اجتماعی از مردم توجه کرده که از صاحبان حرفه و صنایع و کشاورزان و بورژواها تشکیل شده و برای حفظ استقلال و آزادی خود پیوسته در حال مبارزه باشد.

در مبارزات انارشیستها با سو سیالیستها در تمام نیمه دوم قرن

۱- Mussolini - رهبر فاشیستهای ایتالیا که رژیم دموکراسی

آن کشور را به دیکتاتوری مبدل ساخت و در او اخراج نک دوم جهانی دست کمونیستهای آن کشور کشته شد - مترجم.

Georges Sorel - ۲

نوزدهم، این اختلاف مسلک و عقیده اساس جر و بحث و مناقشات پیر وان این دو مسلک و ناشی از دو نوع طرز تفکر بوده است: یکی طرز تفکر طبقات پیشه‌ور و هنرمندو صاحبان صنایع دستی که هنوز با سیستم صنایع بزرگ، که مشاغل و مزدها را یکنواخت می‌سازد، در معرض آزمایش سخت قرار نگرفته بودند (بقول مادر کس: طبقه خردی بورژوا) دیگر طرز نظر طبقه متسلک کارگر که آزادی فردی برای آنان دیگر مفهومی نداشتند و تنها مسئله آزادی اجتماعی فکر آنانرا بخود مشغول داشته است.

## فصل دوم - نظریه‌های اجتماعی

کوشش و تلاش منفی در برابر دولت، هر چند ظاهرآ امکان پذیر نباشد، ولی همواره مورد توجه و از آمال و هدفهای بعضی از مردم بوده و تقلیل و ساده کردن کلیه سازمانهای اداری و حذف هر گونه زور و فشار دولتها مسلم است. یکی از نظریه‌های منافی با جبر تاریخ و توسعه روز افزون روابط مناسبات افراد انسانی است ولی بدون تعمق در کیفیت آن هیچ عقل صلحی نمی‌تواند آنرا رد کند.

هر انسانی برای گرینز از عزلت و گوشه نشینی بوجود دیگران نیازمند ناگزیر است در یک نظام اجتماعی قرار گیرد. در روح این انسان همیشه دونوع تعایلات ضد یکدیگر باهم در کشاکش هستند: یکی تمایل به حفظ و دفاع از حبیثیت مستقل خود در برابر دیگران و دیگر درک این مفهوم که زندگی او بدون وجود دیگران امکان پذیر و بالا اقل خواشیدند نیست. انسانی که در عین حال هم منفرد است و هم اجتماعی پیوسته در جستجوی فرم

خاصی از زندگی اجتماعی است که بین دو نوع تمایلات ذاتی او تعادل پرقرار سازد.

آنارشیسم چون لزوم حفظ استقلال بدون قید و شرط فرد را تایید میکند ناگزیر از قبول هر نوع سازش و یامدا خلله نیروی خارجی (مثل دولت - مترجم) درامر سازش میان افراد امتناع میورزد ولی استقرار یک نظام اجتماعی جدید را لازم میداند، نظام اجتماعی خاصی که بتواند بین خود مختاری واستقلال فردی با مقتضیات اجتماع و تکالیف فرد در جامعه هماهنگی ایجاد کند و اکنون مامبیخواهیم این کوشش فکری را بكمک سهراه حل طرح شده از طرف صاحب نظر ان مکتب آنارشیسم تشریح و توجیه کنیم سهراه حل آنارشیستی عبارتست از:

۱- روش خاص اجتماع و تشریک مساعی طرح شده بوسیله استیرفر.

۲- روش تعاون و همکاری متقابل که بوسیله پرودن پیشنهاد شده است.

۳- کمونیسم بنا گو نین که در حقیقت، چنانکه قبل تشریح کردیم، جنبه حاد و افراطی آنارشیسم است

اجتماع استیرفر، چنانکه گفتیم چنین پند آشته

است که بین جامعه، بصورتی که

تشریک مساعی اکنون هست و اجتماع، بصورتی که

استیرفر طرح آفراریخته است، یک تفاوت اساسی وجود دارد:

جامعه بوسیله افراد بوجود نیامده بلکه فوق افراد قرار گرفته و یک راه حل نهائی و پایدار و هر چند که دارای سلطه و

استیلاست لیکن این سلطه و قدرت، حقیقی نیست زیرا نیروی خلاقه افرادی که در آن مشکل شده‌اند علت وجودی آن نبوده و ساخته و پرداخته دست افراد نیست و چنین جامعه‌ای، به افراد تغییر شکل و ماهیت میدهد وارداده فردی آنانرا ضعیف و ناپود میکند. اما اجتماع تیجه برخورد آنی افراد و یک اتحادناپایدار و بر حسب زمان قابل تغییر و نظارت افراد تشکیل دهنده بر اجتماع دائم و استوار و این اجتماع همیشه تابع استقلال و خود مختاری «هن» و «هنیت» افراد است. تازمانی که در خدمت با افراد و رفع نیازمندیهای آنان سیر میکند برقرار میماند و همینکه از این مسیر منحرف شد بخودی خود بیفایده و منحل می‌گردد. استینر با نوعی از «تشکیلات کار» موافق و با آنچه که درین مورد از طرف لیبرالها طرح شده، و بقول استینر انسان را قربانی ماده پرستی و مادیات میکند، مخالف است. در «تشکیلات کار» مورد قبول استینر انسان برای تهیه نیازمندیهای صدر صد مادی زندگی کمتر کار میکند، کاری که استینر آنرا به «کار بشری» تعبیر کرده است.

وقتی که بار سنگین و شکننده «کارهای بشری» از دوش فرد برداشته شود، اجتماع به فردا جازه میدهد که به «کارهای انصرافی» پردازد. یعنی کارهایی که هر فرد به تنها یی و مطابق میل و سلیقه و استعداد خود میتواند انجام دهد مانند کارهای هنری و ادبی. بنابراین هنگامی که فقط «کارهای بشری» در اجتماع بصورت سازمان منظم در آید، شخصیت و منیت هر فرد از هر نوع تابعیت نسبت به دیگران آزاد خواهد شد.

آیا باید جریان پول را در اجتماع حفظ کردو آیا فرد

را باید در قید اراده کورو و یک نو اختر یک قدرت فائقه ، یعنی پول نگاه داشت ؟

پول است که انسان در آن نقش یک قدرت جابر انهمی بیند و در حالیکه انسان برای پول جز ازل حاظ خرید و پرداخت بهای اجناس ارزشی قائل نیست، و بهمین منظور برای کسب آن تلاش میکند ، کافیست که اعتبار پول را ازل حاظ خرید و فروش از آن سلب کنند و درینصورت پول قدرت نامشروع خود را از دست خواهد داد و آنگاه مسلم می شود که پول جز یک مخلوق و ساخته دست انسان بیش نبوده است .

اما اگر پول در استیلای «من» و «منیت» قرار گیرد ، و وسیله اعمال زور و قدرت نباشد، بسبب قابلیت انتقال بهترین ضامن حیات فعاله انسان و موجب حرکت و جزو و مد دائم اجتماع خواهد بود.

در کادر اجتماع روابط افراد چگونه خواهد بود ؟ در جامعه انسانها نسبت بیکدیگر محبت متقابل دارند که آنرا باید «عشق یا محبت بشری» نامید ولی محبوب هر کس یک فرد مشخص دیگر نیست بلکه محبوب همگی نفس مجرد یک انسان (یا بعبارت دیگر نفس انسانیت یا بشریت - مترجم ) است . این عشق با آسانی مبدل به کیفیته و این کیفیت توزی پیجای آنکه متوجه یک فرد معین گردد متوجه انسان بطور کلی (انسانها) میشود . اما اجتماع فقط یک نوع عشق و محبت را میشناسد و آن «خود پرسنی» و «خود کامی» یعنی عشقی است که هر فرد نسبت به فرد دیگر دارد در صورتیکه آن فر درا یک وسیله ارضاء حس «خود کامی» خویش و او را در حکم «غذای روح منیت» خود میداند و باین

ترتیب در عالم احساسات و عواطف نیز هر فرد استقلال ارادی خود را حفظ میکند.

آیا در اجتماع، آزادی فرد حفظ و تأمین میشود؟ استیرنر میگوید: اگر الزام و اجبار اجتماعی از میان برود آزادی فرد تا حدودی تأمین خواهد شد. اما نکته قابل دقت این است که استیرنر با این مسئله انسانی توجه دارد که انسان جز تا حدودی که ساختمان بدنی و جسمانی او اقتضا میکند نمیتواند آزاد باشد و مزیت اجتماع بر جامعه در این نیست که یک آزادی موهوم بی قید و شرط را برای ماتأمین کند بلکه اجتماع نگهبان اصالت فردی ماست. تمام محدودیتهای اجتماع بر اساس میثاق و توافق استوار خواهد شد و هر فرد با اختیارات کامل و باراده خود، بر حسب مقتضی زمان، از قسمتی از حقوق فردی خود چشم خواهد پوشید.

خلاصه مطلب اینست که نظریه اجتماعی استیرنر محافظه کارانه است. او حفظ مالکیت فردی و تشکیل «سازمان کار» و جریان پول را لازم دانسته است. در حقیقت او میخواهد که جامعه باقی بماند مشروط بر اینکه بر اساس حفظ اصالت فرد استوار گردد. موئیز هس<sup>(۱)</sup> در سالهای آغاز خود بنام «متاخرین فلاسفه»<sup>(۲)</sup> استیرنر را مورد سرزنش قرار داده و گفته است که استیرنر فقط خواسته است بورژوازی را از تابلوی جامعه پاک کند. کارل هارکس نظریه استیرنر را یک نوع «اجتماع خود پرستان» میداند که دنیای کنونی در آن نفوذ کرده است.

**تعاون و همکاری** در حالبکه نظریه اجتماعی استیرنر بر پایه ساختمان فکری و آگاهی صحیح متقابل اخلاقی قرار گرفته نظریه «تعاون و همکاری متقابل» پرودن، با حفظ اصول عقائد انارشیسم و حق دفاع از استقلال فرد، بر اساس حقایق اجتماعی استوار گردیده است.

پرودن بعلت تجربه تلخی که از تأسیس چاپخانه ناپایدار خوداندوخته و یا شاید بسبب اشتغال چندین ساله درامور مالی و حسابداری عادت کرده است که افکار و نظریه‌های خودرا با نتیجه عملی آنها تطبیق کند و بهمین علل، نظریه تعاون و همکاری پرودن از وهم و تصور شاعرانه دور و حتی از حدود ایده‌ثولثی محض بیرون است.

مبده نظریه اجتماعی پرودن کاملاً معلوم و مشخص است. همانطور که پرودن می‌خواهد افراد را از زیر قیومت یک قدرت و ریاست فائقه (مثلًا دولت یا هیئت حاکمه یا هر دستگاه نیرومند دیگر - مترجم)، که خواه و ناخواه جز رویه زور و فشار نفرت انگیز و مخرب اخلاق و سجایای فرد نمی‌تواند در مورد اتباع خود پیش گیرد، رهایی بخشد می‌خواهد کلیه علل و موجبات تعددی و تجاوز نسبت با فراد را، که آنان را تغییر ماهیت اخلاقی می‌دهد و مناسباتی را که اخلاقاً میان افراد برقرار است تباہ می‌سازد، از میان بردارد؛ پرودن وضع وحالت دولت را در مقابل افراد انسانی تغییر قدرت مشئوم زردر بر این دسترنج و محصول کار افراد میداند و میگوید، همانطور که برقرار ساختن تعادل و توازن بین منافع افراد، در صورتیکه دولت نقش متقابل در برآ بر آنان بازی نمکند،

امکان پذیراست استقرار این تعادل در جریان هم‌اگهنا مبادلات اشیاء و کالاهای نیز مقدور خواهد بود بشرط آنکه تفویض نکبت بار سرهایه از میان برود.

پروردن از خود فیپرسد که بدون استمداد از سرمایه چگونه میتوان جریان منظم مبادلات و نقل و انتقال دارایی و اموال و اشیاء را برقراز ساخت؟ پروردن برای حل این مشکل دو وسیله در نظر گرفته که یکی از آن دو مکمل دیگر است. وسیله اول اینست که با حذف وجه نقد و سکه در معاملات، جریان داد و ستد را بصورت سالم درآورند و وسیله دوم، که مکمل اولی است، قائمین قطعی را یگان بودن اعتبارات و تنزیل است و درینصورت برگهای اعتباراتی (اسناد اعتباراتی)، که پشتواه آنها قیمت محصولات و مواد تولید شده و قیمت محصولات به نسبت مقدار کاری که برای تولید آنها انجام گرفته ارزیابی شده باشد، جای سکه و پول را خواهد گرفت و دیگر اعتبار اعطای اعتبار و نرخ بهره و تنزیل در اختیار بانکهای سرمایه دار نخواهد بود زیرا این بانکها بمقظور جلب منافع و سود بیشتر برای سهام خود در راه بالابردن قیمت محصول، کار «مواد تولید شده» کوشش میکنند و حال آنکه با اجرای طرح اولی، میانجیگری و دلالی سرمایه در معاملات از میان میرود و تولید کننده و مصرف کننده بدون واسطه در برآبر یکدیگر قرار می‌گیرند.

پروردن کسی نبود که در عالم تئوریهای خود متوقف شود. وی در بحبوحه بحران انقلابی سال ۱۸۴۸ با طرح «بانک مردم» (۱) خواست نظریه‌های خود را بمرحله عمل و آزمایش در آورد.

بانک مردم، برداصل استوار بود: یکی آنکه مشتریان بانک خود با خریدن سهام، سرمایه بانک را تأمین و در فعالیت بانک شرکت کردند. دیگر آنکه برای سود و جوهر و مبالغ دریافتی از بانک به عنوان وام حداقل نرخ بهره (۱۴ درصد و یا ۱۲ درصد) تعیین گردید و این مقدار بهره نیز فقط برای تأمین هزینه های اداری بانک بود و بدین ترتیب در مناسبات بین سرمایه و کار تحول عمیقی بوجود آمد.

برای مثال میتوان به مالکیت اراضی اشاره نمود: در سازمان اجتماعی کنونی یکنفر مالک، مزارع و اراضی زراعتی خود را به بروزگران اجاره میدهد و بروزگران ناگزین هستند که بطور دائم در آن اراضی کار کنند. در این سیستم ظالمانه بروزگران مجبور است برای همیشه قسمت عمده‌ای از دسترنج و محصول کار خود را به مالک تسليم کند و هر گز امید مالک شدن زمینها را که روی آن کار می‌کند بدل راه نمهد. اما بروزگران که ۳ سال روی یک زمین زراعتی کار کرده و دارای یکنوع حق تملک نسبت بآن زمین شده بودا گر پولی بدهست می‌آورد میتوانست با بهای کم زمین را مالک شود و بانک مردم این پول را بدون سود و بهره در اختیار بروزگران می‌گذاشت تا با قسط سالانه پردازد و بدین ترتیب بروزگران خود مالک زمین زراعتی می‌شد.

در مورد صنایع نیز، حذف سود سرمایه موجب تغییر و تتعديل ساختمان اجتماعی طبقه کارگر و کارفرمایی شد. هر کارفرمایی سرمایه خود را از برکت کار و کوشش گروهی از کارگران سیرا برمی‌کرد بدون آنکه مزد و اجرت کافی برای تأمین حداقل زندگی به کارگر بدهد و بانک مردم اداره هر کارخانه را به

کارگران همان کارخانه و اگذار میکرد که براساس تعاون کارکنند و بین شرکتهای تعاونی کارگران و بانک مردم دو قرارداد متقابل وجود داشت یکی آنکه بانک مردم سرمایه لازم برای تأسیس و بکارانداختن کارخانه را در اختیار کارگران متشکل در شرکت تعاونی قرار دهد و شرکت کارگران متعهد شود که کالا و مواد تولید شده را بیهای تمام شده در اختیار مصرف کنند گان قرار دهد و مصرف کننده را از هر نوع تخفیف و تعدیل در قیمت و بهبود کالا از لحاظ کیفیت و تکنیک پهنه مند سازد . بدین ترتیب از رقابتی که نتیجه آن افزایش قیمت مواد صنعتی بود جلوگیری و توزیع و فروش محصول کارخانه ها زیر نظارت مستقیم قرار می گرفت . در مورد افراد تشکیل دهنده شرکت تعاونی کارگران ، شرکت برای آنان حقوق مشاع دسته جمعی را در مورد انتخاب افراد برای مشاغل و شرکت در تصویب مقررات و پهنه مند شدن از مود کارخانه و همچنین شرکت دسته جمعی در پرداخت عوارض و مالیات و بدھی های دیگر شرکت تعاونی را تأمین میکرد . ضمناً هر عضو شرکت تعاونی میتوانست هر لحظه که بخواهد از عضویت شرکت خارج شود و شرکت بروی جانشین عضو مستعفی باز بود .

طرح بانک مردم ، که پروردن اجرای آن او سیله احبابی نیروی خلاقه مردم و مجدد آزادی سیاسی و صنعتی میدانست ، اجرا نشد ، زیرا دوماً پس از طرح و تدوین اساسنامه بانک "پروردن برائی یک حکومیت سیاسی ناگزیر شد دست از تعقیب نقشه خود بردارد . اما نظریه « تعاون و همکاری متقابل » پروردن در هر یک از دو مورد : هبادله کالا و اعتبارات مورد توجه قرار گرفت و

تشکیل شرکتهای تعاونی متعدد و انجمنهای خیریه و معاونت عمومی شاهد این مدعایست و شاید بهمین علت بوده که بوگله (۱) در کتاب خود بنام «سوسیالیسم فرانسه» تأسیس و توسعه روزافزون اینگونه مؤسسات را «پاداش پروردن» دانسته است.

انارشیسم، که بعلت مخالفت شدید

**کمونیسم** سومبایستها بیک مبارزه و کشمکش محت وارد شده و خواه و ناخواه گروه کثیری از توده‌های انقلابی را با خود به این مبارزه کشانیده بود، بتدریج بسوی نظریه‌ها و آراء و افکار تند و افراطی - هنچنه که هنوز در عمق انارشیسم حفظ و دفاع از آزادی فردی نهفته بود - تمايل گردید. این نکته را باید متذکر شویم که انارشیسم فقط در زمینه طرد هر گونه ریاست و قدرت فاقد (مثلادولت) و امتیازات فردی دارای خاصیت و جلوه کمونیسم گردیده و این گونه آراء و نظریه‌ها در اوآخر قرن نوزدهم بر اثر انتشار آراء و عقاید گروپتکن در کتاب «جنگ نان» و «الیزه گلوس» (۲) در کتاب‌های «تکامل» و «انقلاب» و «ایده‌آل انارشیستی» بسط و توسعه پافته است. از گسترش و انتشار سریع انارشیسم در پایان قرن نوزدهم میتوان چنین نتیجه گرفت که در این عصر، کمونیسم مهمترین جلوه افکار انارشیستی بوده و هر ای از این کونه افکار در محافل مختلف بوجود آمده، و انعکاس آن هنوز در فکر و اندیشه ماهست، نتیجه تمايل انارشیسم بسوی کمونیسم بوده است.

همزمان با دو تن از صاحبنظر این که حفظ مالکیت فردی را، اولی از لحاظ دفاع از اصالت فرد دومی با تبدیل مالکیت عده

بنوعی از خرده مالکیت لازم شمرده‌اند و دومی گفته است که انسان بدون مالکیت نمیتواند زیست کند، انارشیستهای کمونیست باین بهانه که هر نوع مالکیت بر اساس بیعدالتی استوار است آنرا بکلی رد کرده‌اند. این جماعت از حدود سوسيالیسم - که میگوید هر کس باید از دسترنج خود مناسب با کاری که انجام می‌دهد برخوردار شود - تجاوز کرده و «حق حیات و حق آسایش و تنعم برای همه» را خواستار شده و علیه سرمایه و قدرت خفغان آور آن سر بعصیان برداشته و افراد بی زمین را بخلع پداز مالکین برانگیخته‌اند. گروپتکمین میگوید «دهقانان و بزرگران مالکین بزرگ را از املاک آنان خواهند راند و مالکیت اشتراکی و عمومی را جانشین مالکیت فردی خواهند ساخت. بساطر با خواری و رهن و گروکشی را درهم خواهند کوبید و استقلال تمام خود را اعلام خواهند کرد».

همینکه کمونیسم برقرار گردید تمام جهانیان میتوانند در «ضیافت بزرگ حیات» شرکت کنند. قانون مالقوس (۱) این است که در هر ۲۵ سال جمعیت هر کشور دو برابر می‌شود در حالیکه در طی این مدت تولید محصول بد و برابر افزایش نمی‌یابد ولی انارشیستهای کمونیست مدعی بودند که برخلاف نظریه مالتوس پس از استقرار دژیم کمونیسم سطح تولید محصول سمعن و پیشتر از سطح افزایش جمعیت بالا خواهد رفت و در نتیجه توزیع مواد و محصولات برخلاف امروز، که متناسب با میزان تولید است نه بر اساس نیازمندی مصرف کنندگان، بر حسب میزان احتیاجات افراد صورت خواهد گرفت.

چنین بنظر می‌آید که سیستم اقتصادی که هدف آن تأمین کلیه نیازمندیهای مردم و ملی کردن (بمالکیت عمومی در آوردن مترجم) کلیه اراضی و معادن و جنگلها و منابع ثروت و وسائل تولید و نیز وسائل مواد مصرف باشد در دنیا کنونی ما کم و بیش به مرحله اولیه تحقق در آمده است. حق العبوری که ای گذشتن از یک پل و یا یک جاده پرداخته می‌شود (۱) کتابخانه‌ها، وزشگاه‌های مجانية و رایگان، حق استفاده از آب که غالباً بدون در نظر گرفتن مقدار مصرف برای همه کس منظور گردیده، خود عالمی از دنیای اثارشیسم است که زمانی بر اساس شعار «هر چه لازم دارد مصرف کنید» قرار داشت.

خوش بینی اثارشیستهای کمونیست در مورد بالارفتن سریع سطح تولید موجب شده است که در هر دو تقسیم کارنیز همین خوش بینی و امیدواری را ابراز کنند. در مرحله اول مدت کار (واحد زمان کار در روز یا هفته) تقلیل خواهد یافت زیرا بر اثر از میان رفتن رقابت، که تباہ کننده وقت و دارایی است، واستقرار سازمان جدید مواد مصرفی در شرایط مساعد و کیفیت بهتر تولید خواهد شد. کروپتکین معتقد است که روزی پنج ساعت کار منظم مردان وزنان بین ۵۰۰۰۴ یا ۵۰۰۰ ساله برای تأمین زندگی مادی همکان کافی خواهد بود و بقیه وقت کار گران «مثل اتفاقات پنج ساعت و هشت ساعت - مترجم») صرف رفع احتیاجات ذوقی و فکری آنان در زمینه‌های هنری و علمی خواهد شد. این روش یک مزیت اخلاقی غیرقابل انکار دارد زیرا وقتی که نیازمندیهای جسمانی و روحی

---

۱ - بنابراین اصل که یل‌ها و راهها جزو اموال عمومی مردم است - مترجم.

افراد توأم برا آورده شود دیگر بین کار دستی و جسمانی و کار فکری و معنوی فاصله غیرقابل عبور وجود نخواهد داشت و طبیعاً اختلاف طبقاتی و تبعیض و بیعدالتی نیز از میان خواهد رفت و علاوه بر آن کار برای کار گر مطلوب و خوشایند خواهد بود . چون انگیزه سیستم اقتصادی دیگر ارضاء شهوای و حس سودپرستی افراد مشخص نخواهد بود بلکه هدف آن بهتر زیستن همگان است در راه بکار بردن طریقه ها و روش های علمی کوشش بکار خواهد رفت و علم در خدمت مردم قرار خواهد گرفت و ترس از اخراج از محیط کار بکلی بر طرف خواهد شد . این تغییر شکل و ماهیت در کار که کار خسته گفته و نفرت انگیز را به کار مطبوع و خوشایند مبدل میکند، بقول کروپتکین «بر اتباعی تر و محصل این کار بر اتباعی بهتر از کار و محصل کاری است که اکنون تحت شرایط بردگی کار گر واستخدام واجیر کردن او وجود دارد .»

### فصل سوم - نظریه های اخلاقی

**خودکامی (۱)** مهمترین عاملی که موجب رد و بطلان انارشیسم گردیده محکومیت نظریه های اخلاقی این مکتب است زیرا هیچ عقیده ای غیر مشروع تر وغیر اخلاقی ترازا این نیست که کسی آزادی های مطلق و بدون قید و شرط «من» یا «منیت» فرد را خواستار باشد و بدیهی است که ستایش اغراق آمیز فرد در حقیقت یک نوع جواز افسار گسیختنگی وزور گوئی و قدری برای فرد بشمار می آید و «خودکامی» که انارشیسم

آنرا تزویج و تایید میکند، فرد رادر هوی و هومن و تمایلات ناشی

از غرائیز واقعیتی طبیعت او مستقر میسازد.

اما از مطالعه آثار و نوشهای صاحب نظر ان اثارشیسم برمیآید که منطق اثارشیسم متمایل بیکنوع مسئولیت فردی است و این مسئولیت را بیشتر از آزادی بی قید و شرط فرد، که اورا به تباہی و نابودی میکشاند، مورد توجه قرار داده است. ازینجا معلوم میشود که چرا در مکتب اثارشیسم بر هانی واستدلای گلد وین به لزوم حفظ اصل صفات اخلاقی و نهاد انسانی اشاره شده و چرا پروردن باشور و علاقه عجیبی خواستار حفظ اخلاق خانوادگی و سنن ملی است. اما اثارشیستهای او اخر قرن نوزدهم با آراء و عقائد استقیم فر بیشتر از پروردن و گلد وین توجه داشته اند و همین تئوری سین اثارشیسم است که جمله مشهور «من بنیان خود را بر هیچ قرارداده ام» رادر سر لوحه کتاب خود آورده است. آیا استقیم فر نبوده است که انهدام دولت و جامعه و اخلاق را بهانه نسبت پرستی خواستار شده و فر درا به استیلای بر موجودیت خود و تملک نفس خویش قریب کرده است؟

اما استقیم فر، علیرغم آنچه در بالا گفته شد، بمبارزه با فسق و فجور بر خاسته و غرائیز و مقتضیات فطری رادر صورتیکه به تنها بی شخصیت و جوهر ذاتی فر درا تشکیل بدنهند مردود شناخته است و میگوید که بر دگی فرد نسبت به هرزگی و فسق و فجور مانند اسارت مطلق در قید تقوی و فضیلت غیر قابل تحمل و محکوم بزواں است. هدف اساسی استقیم فر احیای اصالت فرد و تقویت سرشت و طینت اصلی انسان است.

استقیم فر نظریه های اخلاقی خود را بر اساس «تمتع فردی و شخصی» قرارداده است. اما در برای این تمتع فطری و طبیعی،

تمتع مصنوعی نیز وجود دارد که شعور ناخودآگاه فرد را به تجاوز از حدود انسانیت و تکالیف اخلاقی فرد برمی‌انگیزد و باید دید که این دونوع تمتع را چگونه میتوان از هم تمیز داد؟ در صورتیکه تمتع فطری اساس تمتع مصنوعی قرار گیرد در نهادهای از ما حس احترام به شخصیت و اصلالت غیرقابل تفکیک را بیدار میکند و همین احساس است که روسو آنرا در آغاز کتاب، «اعترافات» خود در قالب جملاتی چند نشان داده و گفته است «من تنها، من وجود قلب خود را حس میکنم و آنگاه مردم را میشناسم. من ما فند هیچیک از کسانی که زیست میکنند ساخته نشده‌ام و اگر بیش از دیگران ارزش نداشته باشم لااقل موجودی غیر از دیگران

هستم ».

اظهار عقیده «و یله لهم هیستو (۱) که مسلمًا من بوط بخود اوست، تاحدی به نظریه‌های اخلاقی انا را شیسم فردیک است. او می‌گوید «بنا بر آنچه گوته (۲) در قالب پهلوانان داستانهای خود نشان داده است، تکامل ورشد من بمقتضای سرشت و طبیعت و ساختمان من و بدست خود من از آغاز جوانی جزو آمال و نقشهای من بوده است ».

خود کامی انا را شیسم در حقیقت در این نهضت فکری قرن نوزدهم نهفته است که در بر این سلب اختیار تصمیم از طرف فرد که ناشی

**Wolfrang Goethe - ۲. Wilhelm Meister - ۱**

یکی از مشاهیین نویسنده‌گان و شعرای آلمان (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) یکی از مشاهیین نویسنده‌گان و شعرای آلمان (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) که روح بلند پرواز و قوه تخیل بی نظیر و قدرت بیان فوق العاده داشته و شیفته غزلیات حافظ شیرازی گوینده نامدار ایران بوده است - مترجم .

از ایمان قطعی به اصابت رای اجتماعی است، افراد را دعوت می‌کند تا خصوصیات مادی و مالی خود را بخاطر بیاورد و با آثار ناشی از تمدن جدید که بشر دنیا از انسانیت و اصالت آن دور می‌سازد مبارزه کند. منطق مثبت افشارشیسم مانع از آنست که بعضی از نظریه‌های موهوم غیرقابل قبول سیاسی و اجتماعی این مکتب بارگها و ظواهر فریبند در نظر ماجلوه کند. کارگر ۱۴ ساله یا کمتر از ۱۴ ساله فرانسوی که تحت تأثیر آراء و افکار پروردگار گرفته نمی‌خواهد متعلق ووابسته بطبقه کارگر (پرولتاریا) باشد بلکه او خود را عضو ملت و جامعه‌ای میداند که به سن و شعائر ملی خویش می‌باشد. کارگری که با میل و رغبت با محافل علمی و آموزشی معاشرت می‌کند و با شور و علاقه در بالابردن سطح معلومات خود می‌کوشد می‌خواهد آزادی خود را بسیار کوشش شخصی تأمین کند و اگر روزی این فرد، جامعه و دولت را مستول سر شکستگی خویش بدآند فراموش نخواهد کرد که اولین شرط احیای شخصیت خود و جبران مافات، کار بیشتر و بهتر و کوشش شخص او در راه پیشرفت و ترقی است.

اشکال منطق افشارشیسم هنگامی بچشم می‌خورد که از توافق افراد بایکدیگر بحث بینان می‌آید. افرادی که می‌خواهند مالک مستقل نفس خویش باشند چگونه می‌توانند در یک کادر معین و مشخص بایکدیگر توافق کنند.

استیلر فر تأیید می‌کند که تمایل به تنوع مارا به شکیباتی و تحمل در برابر دیگران و ادار خواهد ساخت و با توجه با این مسئله، که در این توافق ایده آل مشترکی در مورد تنبیه کسانی که از توافق و هماهنگی با دیگران امتناع می‌ورزند وجود ندارد، شکیباتی

وتحمل در توافق و هماهنگی تابع تنوع طلبی ماست. اما پروردن ایجاد تعادل و هماهنگی بین «من»‌های مختلف و احیاناً متباین یکدیگر را امکان پذیر میداند و سایر صاحب نظر ان انارشیسم معتقدند که یک حدمشترک بین خود کامی و دیگر کامی (۱) بر اساس علمی میتوان بوجود آورد و مخصوصاً گروپتکین در کتاب خود بنام «تعاون و همکاری» کوشیده است تا نظریه انارشیستها را با استفاده از نظریه تکاملی داروین تایید کند.

در بادی امر بنظر عجیب می‌آید که از

### تعاون

نظریه تکاملی داروین، منطقی استخراج شود که اساس آن پر دیگر کامی و بشردوستی باشد زیرا مگر داروین تئوری تنازع بقا و مبارزه دائم برای زیستن را اساس نظریه خود قرار نداده و نشان نمیدهد که انسان گریزان از قوانین مافوق طبیعت خودهر گز حاضر نیست با یک زندگی اجتماعی که بر اساس تعاون و مسئولیت مشترک استوار باشد انس بگیرد؟ معذالت گروپتکین که خواسته است از نظریه داروین استفاده کند خاطر نشان کرده است که کتاب اول داروین بنام «اصل انواع (۲)» میتوان نظریه‌ای در حدود نظریه تعاون و همکاری استخراج نمود در صورتی که کتاب دوم او بنام «فصل بشر (۳)» با چنین نظریه‌ای کاملاً منافات دارد.

داروین میگوید که در بعضی از انواع جانداران یک نوع حس مسئولیت مشترک، که مستلزم صیانت و بقای آنهاست، وجود دارد ولی در همان حال که انواع موجودات در حال مبارزه با یکدیگر

هستند غریزه صیانت نفس به افراد او باسته بهر نوع چنین حکم میکنند که مستولیت مشترک و همکاری بین خود را حفظ نمایند. گروپتکین میگوید «تعاون بر سراسر عالم طبیعت حکم فرمایی میکند». بعقیده داروین غریزه تعاون یک شعور و غریزه ازلی موجود جدان اخلاقی بشر است.

همینکه حس تعاون بر اساس علمی استوار و تهییج گردید نوع بشرطی یک تحول کند و آهسته، ولی مداوم، رو به کمال خواهد رفت و خاصیت ذاتی اجتماعی بودن انسان بقاعده عکس العمل به عدالت و سرانجام به بلند همتی و سخای طبع مبدل خواهد شد و از آن پس برای تشریح چگونگی تکوین مکارم اخلاقی و بیطرفي و عدالتخواهی انسان توسل به علم ماوراء الطبيعه لزومی خواهد داشت.

گروپتکین میگوید: «تعاون، عدالت و اخلاق من احل متواالی ترقی و تعالی روانی و نفسانی است که ما برای مطالعه در دنیای حیوانات و انسان در مردم نظر قرار میدهیم. این مراحل از ضرورت های اساسی خلقت و ممکن تکامل دنیای حیوانی از آغاز نخستین دوره حیات حیوانی تا تشکیل جامعه های منظم انسانی است و ما میتوانیم بگوئیم که بر اساس یک قانون اساسی خلقت است که احساسات تعاون و عدالتخواهی و اخلاق بصورت یک غریزه بسیار نیر و مند مادر زادی در روح انسان رسخ کرده و پایدار گردیده است».

غریزه نخستین یعنی غریزه تعاون بسیار قوی است و خیلی زود جلوه کرده ولی غریزه سوم یعنی اخلاق کند ترو دیرتر به صورت یک حس ناپایدار پدیدار گردیده و رعایت آن بحد کافی

الزام آور نیست. »

از نقطه نظر انارشیستها، تعاون و همکاری، که یکی از پدیده‌های طبیعی تکامل است، بر اخلاق متکی به سنت‌ها و آداب و رسوم بر قریغیر قابل انکار دارد زیرا جزو طبیعت بشری و در حقیقت «هنیمت» سرچشم‌هه حقیقی اخلاق است نه آنچه با زور و اجبار ناشی از قدرات‌های مختلف بر انسان تحمل می‌شود. بعبارت دیگر غرائز طبیعی انسان بر اصلی قرار می‌گیرد که آن غرائز را رو به بر قری می‌برد.

انارشیسم بر اساس اعتقاد به اینکه نهاد و سرشت انسان بر خوبی و پاکی استوار است دور نمایی از وجود یک هماهنگی طبیعی بین افراد بشر مجسم ساخته و به خوش‌بینی قرن هیجدهم بازگشته و گروپتکیین با طرح نظریه تعاون و همکاری تابلویی از زندگی «یک وحشی خوب» ساخته است. درینجا دیده می‌شود که انارشیسم که تقویت «هنیمت» را اساس فعالیت و کوشش خود قرار داده بود بار دیگر به نمایش جنبه‌های قرار دادی زندگی بشر پرداخته است.

## بخش چهارم

### نهضت اناres پستی

### فصل اول - بینالمملل اول

نهضت‌های اناres پستی و سوپرالیستی، هر چند که در مواردی چند با یکدیگر اختلاف دارند، ولی از نظر تاریخی کاملاً بیکدیگر مربوط هستند. هر دو نهضت دارای منشاء مشترک و دشمنان و مخالفین مشترک‌اند ولی راه و روش این دو نهضت در ظاهر با یکدیگر متفاوت است و انسان را بشبهه می‌اندازد.

در مورد بینالمملل اول میتوان گفت که این بینالمملل بیش از آنچه تابع نهضت سوپرالیسم باشد ناشی از نهضت اناres پستی است و بدون اغراق شعبه فرانسوی بینالمملل اول کاملاً بتاریخ اناres پستی مستگی دارد.

بینالمملل اول، که همکاری اطمینان بخش بین فرانسوی‌های گوناگون آن‌کمتر وجود داشت، بر اساس یک‌هدف واحد تأسیس شد ولی یک‌مبارزه، گاهی پنهانی و بصورت جنگ سرد و زمانی آشکار و شدید، بین دو جناح سیاسی بینالمملل اول ادامه داشت و هر یک از آن دو جناح میخواست خود را از یوغ تبعیت نسبت به تشکیلات و سازمانهای مشترک آن مؤسسه رهایی بخشد. در یک جناح اناres پستهای پیر و ائتلاف و مخالف وجود هر نوع قدرت متمر کزو در جناح مقابل آنان، سوپرالیستها که طرفدار تمرکز قدرت

بودند قرارداشتند.

وجود تضاد و اختلاف در بین الملل اول امر تازه‌ای نبودواز مدت‌ها پیش بین دو گروه نیر و مندانقلابی (سوسیالیستها و انارشیستها) بحث مردمی و مسلکی و مشاجره درباره مسائل اجتماعی و سیاسی بشدت ادامه داشت و تضاد بین آراء و افکار آن دو گروه در حقیقت مقدمه شکست وزوال بین الملل اول بود.

ماکس استئیرنر در کتاب «فرد و مالکیت او» با شور و حرارت خاص و بکمک یک منطق قوی تفاوت بین دفاع واقعی فردی و دفاع موهوم وفرضی را که سوسیالیستها در صورت استقرار نظام نوین مورد علاقه خود به فرد و عده میدادند، پذیدار ساخت. بعقیده او شکفتگی فرد فقط در صورتی امکان پذیراست که از اصل خود جدا نماند در حالی که سوسیالیسم، جز در موارد بی‌اهمیت، شخصیت فرد را مطلقاً تابع مقتضیات زندگی مشترک اجتماعی (نوعی از رژیم اشتراکی معنده — مترجم) قرار میدهد. گارل هارکس در دو مقاله مشهور خود که در سالنامه «فرانسه و آلمان» انتشار یافته کوشیده است تا انسان واقعی را فدای انسان مطلق، یعنی انسانی که فوئر باخ آنرا در کتاب «جوهر مسیحیت» وصف کرده است، بکند و استئیرنر او را مورد سرزنش قرار داده است، بدان جهت که «من» و «هندیت» را از کلیه امتیازات فردی خود محروم و از خصوصیات وجود او موجود عالی جدیدی ساخته است که بی شباهت به بتها و خدایان قدیم نیست و جز در عالم

وهم نمی‌گنجد  
مارکس، که از سرزنشهای زننده استئیرنر سخت برآشته

و هنوز شیفته و پیر و عقائد فوئر باخ بود، بدستیاری دوست‌صمیمی خود ازگلس (۱) با جواب شدیداً لحن و مفصل خود استیه. نر را مورد انتقاد ساخته قرارداد و در رساله انتقاد آمیز خود او را تحت عنوان «ماکس مقدس» خطاب کرد و می‌خواست باین وسیله بفهماند که ماکس استیرن از بستگان «خاندان مقدس» است و این عنوان را مارکس قبل از نوشهای خود به برادران نوئر و سایر پیروان جوان مکتب هگل داده بود. متن کامل رساله<sup>۱</sup> سعاد آمیز مارکس تا سال ۱۹۳۲ بچاپ نرسیده بود و این سال چاپ و منتشر شدو نوشهای مارکس در این رساله برای کسانی که کتاب «فرد و مالکیت او» را نخوانده باشند خسته‌کننده است لیکن از این لحاظ اهمیت دارد که انحراف افکار کارل مارکس را ازاومانیزم فوئر باخ (که مارکس خود از پیروان او بود) به هاتر بالیسم تاریخی نشان داده است. ما برای آنکه از مبحث خود دور نشویم فقط بآن قسمت از نوشهای مارکس که محکومیت انارشیسم را نشان میدهد توجه می‌کنیم:

بعقیده مارکس، با آن<sup>۲</sup> صاحب‌نظر انارشیسم خواسته‌اند از هر گونه رنگ و جلوه سیاسی و اجتماعی بگریزند، انارشیسم یکی از پدیده‌های زندگی اجتماعی است. برای اینکه انارشیسم بتواند متولد شود، یعنی برای اینکه انسان خود را بدین امید دلخوش کند که وجودان و شعور او فرمانروای مطلق بر وجود اوست، لازم می‌آید که:

اولاً هر نوع کار فکری و دماغی از کارهای بدنی بطوری تفکیک وجوداً شود که فلاسفه مبانی اجتماعی آراء و افکار خود

را بکلی ازیاد نمود.

ثانیاً فلاسفه و متفکرین طبقه خاصی از مردم را تشکیل بدھند که بر اثر تکامل اقتصادی پیش رفته و فقط متکی بوجودان و شعور عاری از هر گونه وابستگی اجتماعی باشد تا بتواند در برابر هر نوع جهش نیرو های خلاقه جدید ایجادگی کند و مخالهت ورزد.

این توصیف و تعریف ازانارشیسم را کارل مارکس به مؤلف کتاب «فردومالکیت او» فسیبت داده و میگوید که این یک ایدهٔ یولثی مطلق است که در دایرهٔ زیست «آزادگان» محدود نمیشود و برای استدلال و اثبات حقایق خود از یکسلسله آراء و عقائد هگل (مانند چوبی که آدم لنگ برای راه رفتن زیر بغل نمیگذارد) استفاده کرده است و ما میدانیم که (ماکس مقدس) یکی از اشراف زادگان کوچک آلمانی و عضو طبقه‌ای بود که پیوسته در صد دیز از ذاتیج و آثار ناشی از انقلاب اقتصادی قرن نوزدهم بودند. (ماکس مقدس) بی خبر از حقایق اقتصادی «هن» دیگران را با جهل و نادانی خود محکوم ساخته و در حقیقت او یک موجود واقعی و حقیقی (انسان) را در قربانگاه ایدهٔ یولثی پوج و تو خالی و پر از مدعای خود قربانی کرده است.

کارل مارکس در بیانیه انتقاد آمیز خود علیه استییر نو فرمول خاصی گنجانید که بعدها همه‌جا و همه وقت مورد استناد سوسيالیستها علیه آنارشیستها قرار گرفته است. کارل میگوید «آراء آنارشیستها مجموعه‌ای از خواسته‌های منافق با جبر تاریخ و درهای آینده تاریخ بشر را بر روی آنان بسته است».

مشاجرة قلمی پرودن و مارکس مورد  
توجه وزمینه مطالعات متعدد متفکرین  
قرار گرفته است. مارکس در کتاب  
«خاندان مقدس» نوشت «پرودن را در باب  
مالکیت زیر عنوان «مالکیت چیست؟» با نوشتہ سی یس (۱) بنام  
«حکومت سه نفری چیست؟» مقایسه کرده و میگوید: اگر سی یس  
سزاوار این باشد که او را نخستین کسی بدانیم که ادعاهای  
خواسته‌های جامعه اشرافی فرانسه را در کتاب خود تدوین و  
تنظیم کرده پرودن نیز هیتواند پر خود ببالد که نخستین مانیفست  
علمی طبقه کار گر را تدوین نموده است. در صورتی که همین پرودن  
دو سال پس از تدوین مانیفست خود با انتشار «سیستم تضادهای  
اقتصادی یا فلسفه تیره بختی» در ساله هجدهمیز «بد بختی ناشی  
از فلسفه»، آراء و عقائد ابراز شد، در مانیفست خویش را مضحك  
و خنده آور جلوه داده است.

جای تعجب است که چرا انارشیسم پرودن ابراز شده در  
رساله «مالکیت چیست؟» از سال ۱۸۴۲ میلادی ببعد افکار  
مردم آلمان را بخود متوجه ساخته است. لورنتس فون شتین (۲)  
در کتاب تحقیقی مشهور خود بنام «سوسیالیسم و کمونیسم فرانسه  
معاصر» که بسال ۱۸۴۲ بچاپ رسیده، و در آن کتاب جلوه‌های  
 مختلف سوسیالیسم فرانسه را تشریح کرده، از آراء و عقائد

۱ - Sieyès یکی از سه تن عضو حکومت سه نفری  
بود که بعد از انحلال کنواصیون فرانسه زمام امور را در دست  
گرفتند - مترجم.

۲ - Lorenz von Stein

پر ودن بصورت یک نویسنده درجه دوم استفاده کرده است. اما بعد از سال ۱۸۴۳، هوئیفر هس، پر ودن را فوئرباخ فرانسه خوانده و انگلیس در مقاله خود که در یکی از جراید انگلیسی درباره کتاب «مالکیت چیست؟» انتشار داده چنین نوشته است: «اگر کتابی بزبان فرانسوی وجود داشته باشد که من دوست داشته باشم آنرا بانگلیسی ترجمه کنم همین کتاب است.» بدینگونه از نویسندهای یک نویسنده‌ای که فقط میخواسته است خود را بشناساند تمجید و تحسین بعمل آمده است.

از این تاریخ ببعد پیر وان تازه کار مکتب هگل، که باهمیت و ارزش استثنائی پر ودن پی برده بودند، اورا مورد انتقاد و سرزنش قراردادند و یکی از آنان نوشت «پر ودن در جستجوی یک چیز مطلق و مستقل و یک اساس و پایه از لی وابدی در تاریخ و بعبارت دیگر در جستجوی خدائی است که بشریت را بهبود میکند. آنچه پر ودن در جستجوی آنست بعقیده او عدالت یعنی کوکب و ستاره مرکزی و قطب ثابت و استوار جامعه انسانی است». مارکس نیز نظریه اعتقاد بیک موجود وهمی بر ترو عالیتر از همه افراد بشر را در کتاب «خاندان مقدس» مورد انتقاد قرار داده است. انتقاد از آراء انارشیستی پر ودن منحصر به مارکس نیست زیرا پیر وان تازه کار مکتب هگل مدتها پیش از مارکس عقیده به برتری و تفوق عدالت ناشی از فکر پر ودن را از خلال نویسندهای او دریافت و تشریح کرده بودند.

اما واقعاً زمینه اصلی کتاب «بد بهتی ناشی از فلسفه» چیست؟ مارکس در نویسندهای خود پر ودن را متمهم کرده با اینکه آراء و افکار خود را فقط بر اساس مطالعه صوری و نظری مطلق قرارداده است.

پیروان جوان مکتب هگل نیز در همین زمینه گفته‌اند که پرودن خود را گول زده و یک سلسله از روش‌های اقتصادی رادریک سیستم ثابت و تغییر ناپذیر گذاشته است و حال آنکه این روش‌ها ذاتاً ناپایدار و زود گذر دستند و با جبر زمان و مقتضیات عصر تغییر شکل میدهند و نهضت‌های تاریخی پس روی این روش‌ها اثر می‌گذارند. علاوه بر آن حل یک مسئله اجتماعی خارج از کادر دوستی است اشتباه محض است و هیچگاه نهضت‌های اجتماعی و سیاسی، برخلاف آنچه که پرودن خواسته است، قابل تفکیک از یکدیگر نیستند. مارکس مینویسد: «هر گز نگوئید که نهضت اجتماعی ناقض نهضت سیاسی است زیرا هیچ نهضت سیاسی وجود ندارد مگر آنکه در عین حال ماهیت و جلوه اجتماعی داشته باشد».

خلاصه اینکه مجموعه انتقادات مارکس از استیونز و پرودن معرف دو نوع طرز فکر مختلف در بین الملل اول است. استیونز تأکید کرده است که «هن» و «همیت» وجود واقعی و فرد حقیقی است و مارکس، برخلاف او، گفته است که خود را موجودی خارج از کادر تاریخی نمیتوان دافست. پرودن اظهار کرده است که اقتصاد و عوامل اقتصادی بر عوامل سیاسی اولویت و تقدم دارد و مارکس تفکیک اقتصاد از سیاست و برتری و تقدم اقتصاد را بر سیاست رد کرده است. افารشیستهای بین الملل اول از یکطرف می‌خواستند که فرد بارزش واقعی خود را اوقف باشد و از طرف دیگر با حذف دولت، انقلاب اجتماعی را به مرحله اجرا در آورند. اما سیاستهای بین الملل اول، برخلاف افشارشیستها، سلامت و امنیت را فقط در تشکیلات توده‌های کارگری و سپردن زمام امور سیاسی جامعه به سازمانهای هزب و میدانستند و همین

تضاد و برخورد آراء و عقائد بود که ادامه آن موجب ضعف و ناتوانی و بالاخره زوال بین‌الملل اول گردید.

**بین‌الملل اول**  
بین‌الملل اول روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ میلادی زیر عنوان «اجتماع بین‌المللی کارگران» در محل سینماه قن‌هال (۱) در لندن تشکیل گردید و، برخلاف آنچه از انتخاب محل بین‌الملل اول پنظر می‌آمد، اعضاء اتحادیه بازرگانی انگلستان در این سازمان از لحاظ عقیده و آراء خود نفوذ نمایادی نداشتند و نفوذ نمایند گان فرانسه بیشتر بود و بهمین مناسبت می‌توان گفت که «بین‌الملل اول نوزادی بود که در کارگاهها و کارخانه‌های پاریس بدنیا آمد و در انگلستان پرورش یافت» و همچنین بیانات و اعلامیه‌نما یند گان فرانسوی بود که زمینه اساسنامه‌این سازمان جدید گردید.

نویسنده اصلی این اعلامیه تولن (۲) حکاک هنرمند پیر و افکار پروردن بود. در سال ۱۸۶۱، که قرار بود یک هیئت نمایندگی از کارگران فرانسوی به نمایشگاه لندن بروند، تولن حامل پیام کارگران فرانسه برای رهبران نمایشگاه او پس از آنکه در یک مقاله خواسته بود که انتخاب هیئت اعزامی با آراء مستقیم خود کارگران انجام گیرد لویی ناپلئون (۳) با او اطمینان داد که استقلال و خود اختاری کارگران را درین باب رعایت کند. تولن آنگاه در بیانیه‌ای خطاب به کارفرمایان نوشت «دیگر یک

Saint – Martin – Hall - ۱

۲ - Tolain . ۳ - لویی ناپلئون در دوره ریاست جمهوری فرانسه که پس از کودتا مستقل از مام امور را در دست گرفت و زیر عنوان ناپلئون سوم امپراطوری فرانسه را تجدید نمود مترجم.

همچنان در برایر سوسیالیسم قرار گرفته بود و با حلوه تازه‌ای در صحنه بین‌الملل اول ظاهر شد. بدین معنی که مسئله مالکیت اشتراکی، بشرط آنکه تابع باکسازمان ائتلافی وابسته به بین‌الملل اول وغیرقابل تفکیک از آن باشد، مطرح گردید و انارشیستها با طرح «ائلاف آزادش رکتهای صنعتی و فلاحتی» با عقیده به تمرکز، که مورد درخواست مارکس بود، مخالفت ورزیدند. این انارشیستها که جیمز گیوم (۱) (سویسی) و دوپاپ (۲) (بلژیکی) و وارلن<sup>۳</sup> (فرانسوی) آنانرا رهبری میکردند در بین‌الملل اول بنام گروه کمونیست ضد تمرکز و طرفداران مارکس بنام گروه کمونیست تمرکز طلب خوانده شده بودند. مشاجره و مناقشه این دو جناح در بین‌الملل اول روز بروز بطوری شدت یافت که انارشیستها برای حفظ حیثیت خود واستفاده از وجودیک رهبر نیرومند به باکونین متولّ شدند و اورا در سال ۱۸۶۸ به بین‌الملل دعوت کردند.

مبازه شدیدهارکس و باکونین صفحه دیگری از جریان تاریخی بین‌الملل اول را تشکیل داده است. این مبارزه در حقیقت برخورد و تضاد بین دو طرز تفکر، مبارزه دو حریف: یکی خونسرد واستدلالی (مارکس) و دیگری پرشور و باحرارت و احساساتی (باکونین) و نیز برخورد دو ملیت مختلف (مارکس، پروسی سرخ و باکونین منادی پان اسلاویسم) بود. این مبارزه سر انجام به طرد باکونین و جیمز گیوم از بین‌الملل

در کنگره لاھه (۱) (سال ۱۸۷۲) و انتقال دفتر بین‌الملل اول به نیویورک (در کشورهای متحده امریکای شمالی) منجر گردید. پس از طرد با کونین وجیمز گیوم از بین‌الملل اول، نهضت انارشیسم به تشکیل فدراسیون جدیدی در شهر کوچک سنت آیمیه<sup>۲</sup> (واقع در ناحیه کوهستان ژورا در سویس) اقدام کرد. اعضاء این فدراسیون از نمایندگان منفرد ملیت‌های گوناگون بودند و فدراسیون بوجود آوردند: فدراسیون اسپانیولی، فدراسیون ایتالیائی و فدراسیون ناحیه ژورا، (فدراسیون ژوراسین<sup>۳</sup>) این نکته را مطلعین دریافت‌هایند که از هم گسترش ائتلاف انارشیستها و سوسیالیستها دارای زمینهٔ حرف‌افباوی بوده و در گروه سوسیالیستها بیشتر کشورهای ژرمنی و در گروه انارشیستها اکثرآ کشورهای لاتن قرار گرفته بودند. هار کسبیستها برای توجیه این حالت، که موجب شگفتی کلیه کسانی گردید که از تشکیل بین‌الملل اول بر خود می‌باشدند، علل و موجبات اقتصادی را پیش‌کشیده‌اند و گفته‌اند که، چون توسعه اقتصادی در کشورهای لاتن بپایه کشورهای ژرمنی نرسیده بود فکر انقلاب و عصیان در ممالک فرانسه و ایتالیا و اسپانیا ریشه دارد و پایدار تراز کشورهای ژرمنی یعنی آلمان و انگلستان بوده است. این توجیه قابل قبول است لیکن کافی و رضایت بخش نیست و بنظر می‌آید که، ماوراء اختلاف سطح اقتصادی، علل و موجبات

۱ - La Haye کنگره عمومی نمایندگان عضو بین‌الملل اول هر چندگاه بینبار در پایتخت یاد ریکی از شهرهای بزرگ اروپا تشکیل می‌شود - مترجم.

Saint - Imier - ۲  
Fédération Jurassienne - ۳

## فصل دوم - تبلیغ بوسیله عمل

### (تبلیغ هشت) ثبت

تجلیل و ستایش جنایت سیاسی تنها متعلق به نهضت انارشیسم نیست و پس از سو عقد به جان وینهم اول امپراطور آلمان، رئیسی انارشیست و از آن

جنایت سیاسی  
و

جنایت انارشیستی

جمله بروس متهم شدند و بروس متهم بود باینکه در روزنامه (لاوان - گارد) توطئه و سوء قصد را مورد تجلیل و ستایش قرار داده است. وی میتوانست با آسانی سینه تاریخ را بشکافدو هزار آن توطئه و سوء قصد نظیر سوء قصد نسبت به امپراطور آلمان را از صفحات تاریخ بیر ون پکشید و بگوید که این توطئه ها غالباً زیباترین صفحات تاریخ را تشکیل داده است. مثل اپلوتارک (۱) مورخ رومی درباره برو تووس (۲) قاتل سزار (۳) (قیصر روم) نوشه است که او یکنفر رومی اصیل و محرك او درقتل سزار فقط تقوی وفضیلت اخلاقی او بود. همچنین گیوموتل (۴) قاتل گسلر (۵) در دریف چهره انان ملی سویس قرار گرفت و شارلوت کردی (۶)

César - ۳ . Brutus - ۲ Plutarque - ۱  
Gessler - ۵ . Guillaume Tele - ۴  
Charlotte Corday - ۶ . سیاستمدار سویس

ناشی از ملیت در این قطع را بطعم مؤثر بوده است، مثلاً افراد آلمانی به انضباط جمیعی خو گرفته بودند در حالیکه لاتن‌ها منفرد نبودند کی می‌کردند. آلمانی جز در لباس سر بازی نمی‌تواند مبارزه کند و بجنگد وحال آنکه لاتن بانبرد پارتیزانی و جنک و گرینز هنر نمایی می‌کند. بعلاوه باید متذکر شد که منفرد بودن و طرفداری از فرد، بیش از آنچه ناشی از عقل واستدلال باشد، یک حالت روحی موروثی است.

اینک بشرح مختصری در بارهٔ فدراسیون‌های سه گانه، که پس از انحلال بین‌الملل اول همچنان باقی ماندند، می‌پیش‌داریم:

**۱- فدراسیون اسپانیوی** - انارشیسم زمینه بسیار مناسبی برای توسعه در اسپانیا داشت زیرا نظریه انتلافی انارشیستها تا حدی با افکار تجزیه‌طلبی که در غالب فواحی آن‌ملکت، خاصه در کاتالونیا (۱) رسوخ داشت هم‌آهنگ و یا لااقل مشابه آن بود و بهمین جهت شهر بارسلونا (۲) (در کاتالونیا) مرکز مهم فعالیت فدراسیون گردید. از سال ۱۸۷۲ ببعد نهضت انارشیستی اسپانیا اوچ گرفت و بنا بر آماری که ادوار ددولئان (۳) در کتاب نفیس خود بنام «تاریخ نهضت کار گری» ذکر کرده فدراسیون که خود را «یک فدراسیون آزاد وابسته به جامعه تولید کنندگان آزاد» معرفی نموده شامل ۲۳۶ سندیکا با ۲۰ هزار نفر عضو بوده است. اتحادیه ملی کار (C.N.T) اسپانیا تنها

۱. Barcelona - ۲. (Catalogne) Catalonia - ۳. C.N.T) Confédération Nationale du Travail

سازمان کارگری است که پس از زوال دوره سندیکالیسم انقلابی بمرام فاشیسم وفادار مانده است.

این اتحادیه در آستانه جنگ داخلی اسپانیا قریب به یک میلیون نفر یعنی سه برابر اعضای اتحادیه عمومنی کارکه بوسیله سوسیالیستها بوجود آمده بود، عضوداشت.

۳- فدراسیون ایتالیائی- فدراسیون ایتالیائی، که اهمیت آن کمتر از خواهر خود (فدراسیون اسپانیولی) نیست، تحت تاثیر شدید آراء و افکار با کوئین قرار داشت و بوسیله رؤسای ادارزشی چون گستاخ (۱) و مالاتستا (۲) و کافیر (۳) رهبری میشد. تاریخ این فدراسیون مشحون از فتنه‌ها و آشوبها و شورش‌های مکرر است. اما عکس العمل مدبرانه دولت و سازمانهای خدمات عمومی در برابر فدراسیون موجب آن میشد که شورش‌های فدراسیون صورت ظاهری داشته باشد و خطراتی بوجود نیاورد و حادثه بنوان شاهد این مدعاست. در بهار سال ۱۸۷۷ کافیر و مالاتستا مقدمات یک شورش را فراهم ساختند و بدستیاری چهل تن از هواداران خود دو دهکده را در ایالت بنوان (۴) تصرف و فسخ مالکیت شخصی را اعلام نمودند و آرشیو ادارات و مؤسسات دولتی را در میدان عمومی دهکده سوزانند و لی چند روز بعد مجبور شدند که به مقامات دولتی تسليم شوند. دادگاه برای محکمه شورشیان تشکیل گردید اما نه با تهم عصیان و قیام سیاسی (زیرا فرمان عفو عمومی سیاسی بتازگی صادر شده بود.) بلکه فقط بخاطر آنکه در جریان شورش یک نفر را ندارم بقتل رسیده بود و سرانجام متهمین توانستند با آسانی تبرئه

۱. Malatesta - ۲. Costa -

۳. Cafiero - ۴. Bénévent

شوند .  
 ۳- فدراسیون ژوراسین - در این فدراسیون دونوع  
 تمايلات ناشی از نفوذ مرام و افکار پروردن که موجب تقویت مادی  
 و اخلاقی اعضاء فدراسیون گردیده بود و دیگر تمايلات ناشی از  
 آراء باکونین که پیوسته متوجه شورش و قیام و بکار بردن شدت  
 عمل بود . گروه اول بواسیله جیمز گیوم گروه دومی و بواسیله  
 بروس (۱) سردبیر روزنامه لاوان گارد (۲) رهبری میشدند .  
 این فدراسیون که در آغاز تشکیل رو به توسعه و کمال هیرفت بر  
 اثر از دست دادن اکثر اعضا خود ، که الحاق به نهضت سوسیالیستی  
 را بر عضویت فدراسیون ترجیح میدادند ، رو به ضعف نهاد . آخرین  
 کنگره این فدراسیون در سال ۱۸۸۰ در محل شودوفن (۳) و  
 در سویس تشکیل گردید و پس از آن الیزه کلموس (۴) و  
 پرس پیرو گروپتکین (۵) کلیه افشارشیستهای وفادار به مرام خود را  
 در پیرامون روزنامه لورولته (۶) (شوریده و سرکش) ناشر افکار  
 اناresیستی متمرکز ساختند .

L ' Avant - Garde - ۲ . Brousse - ۱

بمعنی طلیعه . پیشرو ، پیشتر اول است - مترجم

Chaux - de - Fonds - ۳

P. Pierre Kropotkine - ۵ Elisée Reclus - ۴

Le Révolté - ۶

## فصل دوام - تبلیغ بوسیله عمل

### (تبلیغ هشبت)

تجلیل و ستایش جنایت سیاسی تنها متعلق به نهضت انارشیسم نیست و پس از سوءقصد به جان وینهم اول امپراطور آلمان، رئیس ادارشیست و از آن

جنایت سیاسی

و

جنایت انارشیستی

جمله بروس متهم شدند و بروس متهم بود باینکه در روزنامه (لاوان - گارد) توطئه و سوء قصد را مورد تجلیل و ستایش قرار داده است. وی میتوانست با آسانی سینه تاریخ را بشکافدو هزار آن توطئه و سوء قصد نظیر سوء قصد نسبت به امپراطور آلمان را از صفحات تاریخ بیر ون پکشید و بگوید که این توطئه ها غالباً زیباترین صفحات تاریخ را تشکیل داده است. مثل اپلوتارک (۱) مورخ رومی درباره بروتوس (۲) قاتل سزار (۳) (قیصر روم) نوشته است که او یکنفر رومی اصیل و محرك او درقتل سزار فقط تقوی وفضیلت اخلاقی او بود. همچنین گیوموتل (۴) قاتل گسلر (۵) در دردیف قهرمانان ملی سویس قرار گرفت و شارلوت کردی (۶)

César - ۳ . Brutus - ۲ Plutarque - ۱  
Gessler - ۵ . Guillaume Tele - ۴  
Charlotte Corday - ۶ . سیاستمدار سویس

بدان جهت که در کمال شجاعت هارا (۱) را با خنجر از پای درآورد از قهرمانان افسانه‌ای فرانسه گردید (۲).

استدلال فوق الذکر یک نوع سفسطه فربینده بیش نیست زیرا در حقیقت بین حناپیت سیاسی و جناپیت انارشیستی مطلق یک تفاوت وجود دارد. جناپیت سیاسی که عکس العملی در برابر ظلم و ستمگریست در روح و فکر مرتب آن بصورت یک فریضه و تکلیف لازم‌الاجرا جلوه می‌کند و این الزام فکری نیز ناشی از آثاریست که بیدادگری وزور گویی در ذهن افراد باقی می‌گذارد و مرتب جناپیت را از توسل به راههای قانونی و مشروع برای احراق حق خود بازمیدارد.

عاصی از جان گذشته‌ای که زیر فشار بیعدالتی وزور گویی خرد و ناچیز شده است، بدون آنکه بخواهد کمترین امتیازی برای شخص خود بدست آورد، قهرمانانه و بیطرفا نه خود را آلت انتقام ستمدید گان در برابر کسانی قرار میدهد که بیدادگری آنان نیکبختی و آزادی عمومی را تهدید می‌کند.

اما جناپیت انارشیستی چیز دیگر است. زیرا ترویست انارشیست، صرفنظر از آنکه قربانی او واقعاً سزاوار مرگ باشد یا نباشد، چون فقط بنظر شخص او گناهکار جلوه کرده است اقدام به آدم کشی می‌کند. آنارشیستها می‌گویند که جناپیت انارشیستی، ولو آنکه محبتی علیه معصوم باشد، درست و منطقی است زیرا

Marat - ۱

طهماسبی نجار که در مسجد شاه تهران سپهبد رزم آراء نخست وزیر ایران را ترویز کرد مورد لطف یکی از روحانیون مشهور قرار گرفت و مجلس شورای ملی ایران از او تحلیل کرد - مترجم.

مهم آنست که بوسیله ترور و ایجاد وحشت توجه توده مردم و جمعیت جلب شود والبته هر قدر مقام و موقعیت قربانی سوء قصد بر ترویج عالیتر باشد توجه عمومی بیشتر جلب خواهد شد . تروریست - های انارشیست چنین استدلال میکنند که برای رخنه یا فتن در بنای اجتماع باید ضربه را بر سر آن فرود آورد . این جماعت از توده های مردم امید جنبش و حرکت حادوتندی ندارند ولی ، چون معتقدند که فردا ارابه تاریخ را پیش میرد امیدوار هستند که با ژستهای فریبند اتفاقابی توده های مردم را از رخوت و بیحالی بیرون آورند و با اعمال و کردار خود ، خوی بربریت و شرارت نهفته در نهاد توده های مردم را بیدار و تهییج کنند تا بالاخره محیط انقلابی مناسبی برای اجرای نقشه های آنان بوجود آید .

**نیچهایف (۱) میگوید «برای یکنفر انقلابی پیمان شکستن ، در صورتی که انجام عملی برخلاف پیمان در پیش باشد ، مهم نیست با ید بوسیله یک سلسله سوء قصد و ایجاد ترس و وحشت ، بدون هدف معین ، بر توده های مردم استیلا یافت تا بتوان مردم را بقدرت و توانائی مرموز خودشان آگاه و آنانرا بیدار و برای کسب پیروزی نهایی متحده و مشکل ساخت» .**

تروریستهای انارشیست بعنوان آلات و ابزار کور انقلاب قربانیان خود را از میان اشخاص و مقاماتی انتخاب می کردند که قتل آنان وسیله مؤثری برای تبلیغات و انعکاس اعمال آنان در جامعه تلقی شود . و درین زمینه یعنی «تبلیغ بوسیله عمل» رعایت هیچگونه مراتب اخلاقی و انسانی را جایز نمی شمردند . حقیر و ناچیز شمردن حیات انسانها و توسل باین ضرب المثل مشهور

که « برای رسیدن بهدف بکار بردن هر گونه وسیله‌ای جایز و م مشروع است » شعار امن جماعت بوده است.

**مکتب نیچایف** جنایات اثارشیسم بیشتر ناشی از جناح نیهلیست‌های (۱) روس با سو عقد و

**کازاکازو (۲)** خود بوسیله طبیانچه نسبت به تزار الکساندر دوم در سال ۱۸۶۵ مراحترا برای یکسلسله سوء قصدها و جنایات دیگر باز کرد ولی در حقیقت الهام دهنده فکر جنایت اثارشیستی سر ز نیچایف (۲) روسی بوده است. این دانشجوی جوان و انقلابی متعصب روسی در سال ۱۸۶۹ بسویس فرند با کونین رفت و چون آن انقلابی کهنه کار را با مردم ترویستی اثارشیسم موافق دید چندماه بعد بر روسیه باز گشت و در مسکو و سن پطرز بورغ (لینینگراد کنونی) دو گروه متشکل از دانشجویان افراطی بوجود آورد. مردم نیچایف در شرایط آن عصر روسیه بسرعت نفع گرفت زیر اژده استبدادی مطلق تزاری هیچ‌گونه دریچه اطمینان برای جامه برافروخته و ملتھب روسیه باقی نگذاشته بود و در نتیجه این خشوفت و بی‌تدبیری، مخالفین رژیم از هر گونه تحول اجتماعی از جانب تزار و دولت روس نو مید بودند و بنای چار تحت تأثیر الهامات فکری محیط قرار داشتند. بدین ترتیب مردم نیچایف الهام بخش جوانان و مردان پرشور انقلابی روسیه

۱ - Nihiliste معتقد به مذهب Nihilisme یعنی کسی که همه‌چیز را نفی و انکار می‌کند و خواستار الفای شرایط اجتماعی است بی‌آنکه شرایط دیگری باقطعیت بجای آن بگذارد و این مذهب در روسیه طرفداران بسیار داشت - مترجم ۲ - Serge Nietchaïev

۳ - Karakazov روسی

گردید و سازمانهای سری ذیرزمینی که درین زمینه برای مبارزه با رژیم تσاری بوجود آمد در تاریخ روسیه نام مکتب نیچایف بخود گرفت.

حال به بینیم که روش رهبری نیچایف در مورد پیروان خود چه بوده است؟ بنابر کتابه دستور العملی که هنگام بازداشت نیچایف از دفتر کار او بدست آمد، و اکنون چنین بنظر می‌آید که آن کتابه بوسیله باکو نین تدوین شده بود، روش و مرام نیچایف یک مرام ضد اخلاقی بسیار وحشت‌انگیز بوده است. نیچایف دستور داده است که یاران و پیروان او از کلیه وسائل و روشها، هر چند پست و شنیع باشد، برای مبارزه استفاده کنند. برای تحصیل پول و وسایل مبارزه اشخاص را بزردند و در برای آزادی آنان پول مطالبه کنند. وی ترور اشخاص و در صورت لزوم بندوبست باراهز نان و استفاده از آدم‌کشان حرفه‌ای را برای پیشرفت مرام خود توصیه کرده است.

نیچایف، یکی از دانشجویان عضو گروه سری خود را، بگمان آنکه جاسوس پلیس تσاری است، بادست خود کشت. وی دوباره پس از این گریخت و همچنان به تبلیغ مرام خود در مورد دزدی و خرابکاری به مرأهان مسلح خویش ادامه داد و لی در سال ۱۸۷۲ بدرو خواست دولت تσاری، نیچایف بوسیله مقامات دولت سویس بازداشت و تسليم هاآمورین روسی گردید. وی ده سال بعد از این تاریخ در زندان سن پطرزبورغ وفات یافت ولی روش و مرام او همچنان باقی ماند. فکر ترویستی انا رشیسم از مرام و روش مثبت نیچایف قبیعت می‌گرد.

تبليغ بوسيله نيقه فيلسوف مشهور آلمان در سال ۱۸۸۷م در كتاب «قدرت طلبی» چنین پيشگوئي کرده است: «آنچه من

### عمل

(تبليغ مثبت) حکایت میکنم تاریخ دو قرن آینده است. من از آنچه خواهد آمد سخن میکویم، از آنچه که محال است پيش نیايد یعنی: اوج گرفتن نيهيليسم نيهيليسی که نيقه در باره پيشرفت آن پيشگوئي کرده بود ازده سال قبل از آن تاریخ در محافل انارشیستی رخنه کرده و انارشیستها فکر مردم را باز هر کشند آن آلوده ساخته بودند. نيهيليسم از کنگره سنت-ايمیدر سال ۱۸۷۷م بدنیای غرب رخنه یافت و فدراسیون ژوراسپین، که معتقد شده بود نه تبليغ زبانی و نه کتبی هيچیک نمیتواند توجه توده های مردم را بخود جلب کند، تبليغ بوسيله عمل را به اعضاي خود توصين کرد.

باد بر خاسته و طوفان در شرف وزيدن بود. از سالهای بعد از آن تاریخ کلیه تاجداران ممالک اروپا خود را در معرض تهدید می ديدند. امپراطور آلمان مورد سوءقصد هوله دل (۱) حلبي ساز و نوبيلينك (۲) پزشك قرار گرفت و در اسپانيا او ليو اهمنکازی (۳) در صدد قتل پادشاه اسپانيا برآمد و در ایتاليا جان پادشاه در معرض تهدید پاساها نته (۴) آشپز قرار گرفت. عاملین اين جنایات و سایر انارشیستها بهيچوجه از اقرار به جنایت امتناع نمیورزیدند و با نهايت افتخار مسئولیت اين جنایات را می پذيرفتند. در طول سالهای متما دي اروپا در معرض ویرانی بوسيله نارنجک و بمب-

۱ - Hoedel . ۲ - Nobiling . ۳ - Oliva Moncasi . ۴ - Passamante

های انارشیستها بود و تبلیغات بوسیله عمل هرچه بیشتر جزو اصول مسلمه انارشیسم می گردید تا سرانجام این مکتب را رو بزوال و نیستی برد.

نکته عجیب و قابل توجهی که باید ذکر کنیم این است که انارشیسم، علیرغم تبلیغ مثبت، بیش از ترووریسم انارشیسم و عصر زیما آنچه موجب وحشت و اضطراب عامه مردم باشد مورد ستایش قرار گرفته و بهمین دلیل باید این عصر را عصر زیما برای انارشیسم خوانند اکنون باید دید چگونه در عصری که انارشیسم بکلی از جاده سلامت خارج شده و بروش شدت عمل گراییده و دست به خرابکاری و ترووریسم زده تا این حد تحسین واعجاب مردم را برانگیخته است؟ آیا میتوان بیحالی و بی حسی مردم این عصر، که در سایه رفاه و آسایش زندگی بر آنان عارض شده بود علت این امر دانست و گفت که لازمه تکان دادن و تهییج چنان مردمی و قوع حوادث هیجان انگیز و جنایات بزرگ بوده است؟

آیا باید گناه را بگردن جنبه تخیلی و افسانه آمیز سر کشی و شورش انداخت، همان جنبه‌ای که فکر و تخیل شیللر (۱) جوان را برانگیخت تا از وجود کارل موو (۲) نمونه و سرمشقی قابل ستایش برای کلیه سرگشان و شورشیان بسازد، همان جنبه‌ای که جیولیانو (۳) راهزن مشهور عصر ما را بمقام قهرمانی ارتقاء

داده است<sup>۹</sup> اما آنچه که موجب جلب توجه محافل روشنفکران به انارشیستها گردیده مسلماً این است که عملیات آنان بدون اجر و مزد مادی (و غالباً بدون هدف معین) انجام میگرفت. لولا فکا دیود آندره ژرید (۱) فقط برای آنکه ثابت کند در هر کاری آزاد است پیر مرد بیدفاعی را از پنجه قطار راه آهن، که در حال حرکت بود، بیرون انداخت و عمل این جنایتکار سرمشق کلیه انارشیستهای او اخر قرن نوزدهم گردید که بمبهای خود را بدون هدف معین، بهرجا که امکان داشت پرتاب میگردند و این اقدامات بنظر معاصرین آنان چنین میآمد که بر اساس نقشه و طرح و انتخاب قبلی انجام میگیرد و مظهر استقلال و حاکمیت فردی است.

بعضی از اقدامات واعمال شدید انارشیستها، که با طرح نقشه قبلی و هدف معین انجام گرفته، در حقیقت بمنزله هشدار و آگاهی دادن بجامعه بوده است. تروریسم انارشی در طول نیم قرن زیب صفحات تاریخ ماست و این جنایات در نظر مردم این عصر، که خود را از فساد و تباہی در امان میدانستند، چنین قلقی شده که فرد میخواستد نیروی پایداری وارداده خود را آزمایش کند. جامعه آنروز، که با اطمینان کامل بثبات واستوار بودن خود حوادث و اتفاقات سوء را با خونسردی مورد مستحضره قرارداده به تولد نت تیلسهاد (۲) شاعر انارشیست عصر خود، که با کمال بیپرواپی در اشعار شبطنیت آمیز خود گفته بود «کتاب فرد و

مالکیت او بر نفس خویش، برای آراستن و زینت دادن تا بستان من کافیست» این جرأت و جسارت را بخشدید که پس از وقوع یک جنایت انارشیستی بنویسد: «هنگامی که عمل و اقدام خوب و زیبا باشد قربانی شدن اشخاص چه اهمیت دارد؛ آنگاه که مسئله اثبات موجودیت و قدرت فردی درمیان است بگذار تا مرگ امواج انسانی فرارسد» اما قضا و قدر خواست که چندی بعد خود آن شاعر در چاهی که با دست خویش برای «امواج انسانی» کنده بود درافتند. هنگامی که لورن دریکی از رستورانهای پرجمعیت پاریس غذا میخورد پر اثر انفجار بهب انارشیستها زخمی شد و پس از شش سال تحمل رنج و عذاب چشم راست خود را از دست داد.

ستایش احمقانه و اغراق آمیز عملیات انارشیستها توأم با نفوذ ورسوخ ایده انارشیستی در حیات معنوی و روحی عصر خود بوده است. این نفوذ ورسوخ یک نوع اشتراك و هماهنگی بین نهضت فکری سمبلیسم (۱) و انارشیسم بوجود آورد.

ویلگر یفین (۲) مجله «گفتگوهای سیاسی و ادبی» را تأسیس کرد و مرام آن مجله تحقیق پیروزی مکتب سمبلیسم و در عین حال انتشار مطالبی از نوع عقائد انارشیستی بود. استوارت هریل (۳) شاعر سمبلیست که اصلاً امریکائی و معتقد بود که جامعه جدید شبیه فشری است که بد نوشته شده باشد و

---

نهضت فکری و ادبی قرن نوزدهم که اساس آن بر اصول رموز و علامات برای تذکر یک واقعه یا برای بیان یک عقیده و کشف روابط مخفی اشیاء با روح انسان است. مترجم

۲ - *Stuart Merrill - ۳ - Vielé - Griffin*

او میکوشید تا ادبیات منظوم را بوسیله مکتب سمبولیسم و جامعه را بوسیله اناورشی نجات بخشد.  
اما زان ریشپن (۱) که بعداً عضو آکادمی فرانسه گردید

درنوشته خود بنام «ترانه‌تهی دستان» مینویسد:  
«اینست ترانه زمخت و خشن این ماجرا جویان، این متاجسرین  
و این کودکان عاصی که جامعه در باره آنان نقش نامادری بازی  
گرده و چون در پستان این نامادری بیرحم شیری برای تغذیه خود  
نمی‌یابند بادند آن گوشت بدن او را میدرنند تا گرسنگی خود را  
تسکین دهند.»

در پایان این مقال لازم میدانیم شرح مختصری از سوء  
قصدهای مشهور اناورشیستها را در فاصله سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۴

ذکر کنیم:

### ۱- جنایات راواشل (۲) - اقدامات راواشل و نتایج

آنرا میتوان در چند قسمت تشریح کرد:  
اول- راواشل دو تن را زیر عنوان کفر و زندقه در حومه  
پاریس بقتل رسانید در حالیکه هردو قربانی از متدينین بودند  
و نفرت‌انگیزتر از قتل این دو بیگناه عمل راواشل در هوردسرقت  
دفینهای آنان و سپس نبش قبر قربانیان برای ربودن جواهرات  
آنان بود. راواشل در سمت ایتن (۳) بوسیله پلیس دستگیر  
ولی موفق بفرار شد.

دوم- در پاریس تا مدتی بمب‌های قابل انفجار بوسیله  
راواشل در آپارتمانهای محل سکونت قضاوتی که اناورشیستها نام  
و نشانی آنرا به راواشل میدادند گذاشته بیشد.

سوم- روزی که راواشل در پلرستوران غذای میخوردیکی

از گارسونهای رستوران بنام لرو (۱) از روی عالم و نشانه‌هایی که در جراید منتشر شده بود او را شناخت و به پلیس خبر داد. راواشل هنگام خروج از رستوران بوسیله پلیس بازداشت شد. اندکی بعد انتقام‌جویان انارشیست رستوران مزبور را بوسیله بمب ویران کردند. لرو از ترس جان مدتی بود که از خدمت در آن رستوران کناره گرفته بود اما شوهر خواهر او، وری (۲) که صاحب و مدیر رستوران بود ویکی از مشتریان بشدت زخمی شدند.

چهارم - راواشل متوالیاً در دوم حکمه جنائی: یکی دادگاه پاریس مخصوص رسیدگی به سوء قصدها و دیگری دادگاه هن بویزون (۳) مخصوص محاکمه متهمن به قتل، محاکمه و محکوم بمرگ شد. وی بار وحیده قوی و درحالی که آواز میخواند بمحل اعدام رفت.

پنجم - پنجمین و آخرین صحنه قابل ذکر درین مورد عملیات و اقدامات دهشت‌انگیز انارشیستها پس از اعدام راواشل است. راواشل، جانی بی‌رحمی که با دست خود قربانیان را خفه و نسبت بکلیه مقدسات بی‌احترامی می‌کرد، از قدر انارشیستها بصورت یک موجود قابل تقدیس درآمد زیرا بعقیده انارشیستها او هستی خود را در راه خیر جهان بر بادداده بود. الیزه رکلوس اورا جوانمرد دنیای معاصر معرفی کرد و شجاعت و بزرگی رود و جوانمردی اورا استود.

۲- جنایت ۱۸۹۳ - اگوست و ایان (۴) - روزنهم دسامبر ۱۸۹۳

میلادی انفجار شدیدی در محوطه پاله بوربن (۱) (کاخ بوربن) محل جلسه مجلس شورای ملی فرانسه، روی دادوپس از فرونشستن دود و آتش معلوم شد که هشتاد نفر بر اثر اصابت میخهای که در داخل بمب یا ماده منفجره دیگری بوده است زخمی شده‌اند. درین هورد بین‌ناسبت فرمیدانم شجاعت و خونسردی شارل دو پوی (۲) رئیس مجلس نمایندگان را مورد ستایش قرار دهیم. وی در همان لحظه انفجار از میان دود و آتش فریاد زد: «آقایان مجلس ادامه دارد.» . چون درست لحظه‌ای پس از انفجار تمام درهای ورودی و خروجی کاخ سته شده بود پلیس پاریس آواست. ۱۸۸۷ وايان، عامل آن جنایت را دستگیر کند. وی از کسانی بود که با داشتن هنر فویسندگی و شاعری و هنرهای دیگر در اجتماع سرخورده و بهردری زده نو مید گردیده و در نتیجه با محافل اناresپستی تماس برقرار ساخته بود. با آنکه بمب وايان موجب مرگ کسی نشده بود دادگاه جنایی او را بصرگ محاکوم کردو حکم درباره او اجرا شد. آرامگاه وايان بصورت زیارتگاهی در آمد که زنان زیبای پاریس با نقاب توری سیاه و با خضوع و خشوع خاص مذهبی بزیارت آن میرفتند و شاخه نخل بر روی قبر او می‌گذاشتند.

۳ - قتل سادی کارنو (۳) - قرودیسم اناresپستی با قتل سادی کارنو با وحشیت خود رسید. روز ۲۴ ژوئن سال ۱۸۹۴ هنگامیکه بالاترین شخصیت کشور، سادی کارنو زئیس جمهوری فرانسه، برای افتتاح نمایشگاه صنعتی و بازار گانی در لیون (۴)

Charles Dupuy - ۲ Palais Bourbon - ۱  
Zéïs Sadi Carnot - ۳  
Lyons - ۲ جمهوری فرانسه: ۲

بسهی برد و از محل اقامت خود عازم نمایشگاه بود بضرب کارد یک انارشیست جوان ایتالیایی بنام کازیرو (۱) کشته شد. قاتل با چالاکی عجیب خود را بر روی پله کالسکه رو باز حامل رئیس جمهوری انداخت و بضرب کارد او را از پادر آورد و در همان حال فریاد زد: «زنده باز انقلاب». این جنایت کاسه صبر مردم را لبریز ساخت و فرانسه که مدت‌ها بود در برابر قروریسم انارشیستها خونسردی نشان میداد مصمم شد که با شدت از تکرار اینگونه حوادث جلوگیری کند.

### قوانين جزا

نخستین قانون بمنظور مبارزه با قروریسم انارشیستها بعد از سوءقصد واایان (مورد خ دسامبر ۱۸۹۳) بتصویب رسید. مرگ غم انگیز سادی کارنو رئیس جمهوری فرانسه دولت را بتدوین قانون جدیدی برای حذف توطئه‌های انارشیستی و ادعاشت و این قانون در جلسه ۲۶ ژوئیه ۱۸۹۴ بتصویب مجلس رسید.

دولت دریافت که منشاء جنایات فاشیستی نوشته‌های تحریک آمیز مطبوعات وابسته به فاشیستها و تعداد آن جراید زیاد و تراژ آنها قابل ملاحظه بود. مهمترین جراید فاشیستی عبارت بودند از: «عصر جدید روزنامه هفتگی که بوسیله ران گراو (۲) اداره میشدو «لولیمبر تر (۳)» و «لدو گاسیون لیبر تر (۴)» و «لورولتھ (۵)» و «لوب پینار (۶)» که بوسیله

Jean Grave -۲ Casiero -۱ Le Libertaire -۳

هرچ و مر ج -۴ L'Education Libertaire یعنی پرورش بر اساس

Le Revolté -۵ طرفداری از آزادی مطلق.

Le Pére Peinard -۶

امیل پوژه<sup>(۱)</sup> انتشار می‌یافت . هدف قانون جزای جدید نظارت شدید مطبوعات بمنظور جلوگیری از جرائم مطبوعاتی بود و چون سوسیالیستها بیم آن داشتند که اجرای آن قانون آزادی مطبوعات وابسته با آنان را، که مخالف انارشیستها بودند، نیز مختل سازد علیه قانون جدید دست بفعالیت زدند .

نطق‌های ژان ژرز<sup>۲</sup> و میلر ان<sup>۳</sup> دو تن از نماینده‌گان مجلس ملی فرانسه درین مورد از جریان‌های تاریخی قوه مقننه فرانسه است . ژان ژرز برای توجیه اقدامات آنارشیستها به اعمال نتکین سیاسی و مالی بعضی از افراد و مقامات دولتی اشاره کرد و از جمله از ویلسن<sup>۴</sup> داماد رئیس جمهوری نام برد و گفت که این شخص باتکاء مقام ریاست جمهوری به تقلب و دسیسه و کلاه برداری در شبکه راه آهن جنوب و شرکت ترعه پاداما او مثال آنها دست‌زده است .

در نطق شیوا و مؤثر ژرز، که آنرا باید یک نطق عمیق و درخشان انتقادی خواند، این جملات بچشم می‌خورد:

«اگر روزی سیاستمداران فاسد و آنارشیستهای آدم کش همگی بایک کشتنی بسر زمینه‌ای گرم و تبخیز مستعمرات فرانسه تبعید شوند آنگاه معلوم خواهد شد که هر دو دسته زبان یکدیگر را خواهند فهمید و مسلم خواهد شد که هر دو گروه ظاهر اغیر متجانس وابسته و متعلق به منشاء واحد اجتماعی هستند .»

اما هیلر ان در همین زمینه سخن گفت و بخصوص به لزوم و اهمیت آزادی مطبوعات اشاره کرد و گفت که مطبوعات در حکم

بالآخر روز ششم سپتامبر همان سال رئیس جمهوری ممالک متحده امریکا بدست انارشیستها کشته شد در سایر کشورهای اروپا، بیش از فرانسه، سویسیا لیستها فرسترا مفتون شمردند واردۀ انقلابی خود را تحکیم نمودند و دست به تشکیلات منظم انقلابی زدند.

## فصل سوم - سندیکالیسم انقلابی

انارشیستها در بین الملل اول خواستند

### نمی خواست کارگری

که نیروی مقاومتی در برابر سویسیا لیستها

بوجود آوردند اما پس از هشت سال تلاش و کوشش باشکست هواجده

واز بین الملل اول رانده شدند. آنگاه خارج از کادر سویسیا لیسم

دست بشدت عمل زدند و نمونه آن تروریسم انارشیستی بود که بزودی

حدت و شدت واژه خود را از دست داد. بعد از مواجه شدن با این

شکستها، راه و روش جدیدی پیش پایی انارشیسم باز شد و رهبران

انارشیسم با این فکر افتادند که بجای مبارزه و مخالفت با سویسیا لیسم

بهتر است بهمان راهی که سویسیا لیستها پیش گرفته اند بروند.

همبستگی (با صطلاح مؤلف: ازدواج) دو طرز تفکر و استدلال

از دو گروه متصاد و مخالف یکدیگر و بهم پیوستن قدرت و توانایی

مالی آن دو گروه موجب تقویت متقابل هر دو دسته، سویسیا لیستها

و انارشیستها، گردید و سرانجام این دو جریان مخالف در

مسیر واحد افتادند و در قالب وهیئت «سندیکالیسم انقلابی» بهم

پیوستند.

مافعلا از بحث درباره این نکته که سندیکالیسم تاچه حد

جراحانی هستند که بانیش قلم غده های چرکی شده اجتماع را میشکافند و پیکر جامعه را از ناپاکی و اینگونه غده ها باک می کنند. میلان با هیجان و فریاد گفت: « آزادی مطبوعات، همانست که گاهیل دهولن (۱) در فوشه انتقادی جاودان خود بنام، و یوکردلیه (۲) آنرا مجسم ساخته و مدت یک قرن در راه نابود کردن غلبازی و حیله گری و غداری بهار رفته است. » میلان ادامه داد و گفت که این ترس و هراس از مطبوعات بیمورد و بیجاست و هر گز ما احتیاجی به اجرای چنین قوانینی نخواهیم داشت.

قوانین جزایی جدید بسیار مؤثر واقع شد و تبلیغ بوسیله عمل فاشیستها بسرعت پایان یافت. دردادگاه تو افت (۳) سران انارشیست و مرتكبین جرائم عمومی مشترکاً طبق قوانین جزایی جدید، بمحاکمه دعوت شدند. ولی دادگاه در صدور رأی نسبت با این دو گروه تفاوت قائل شد و فقط مرتكبین جرائم عمومی را محکوم کرد. از آن پس ترویستها از هدفهای سابق خود دست کشیدند یعنی، بیجای تحریک و تهییج احساسات و جلب توجه توده های مردم، در راه بستوه آوردن توده ها فعالیت می کردند. انانارشیسم نابود نشد ولی تاحدی از آلودگیها منصاً و در پدیده جدیدی بنام « سندیکالیسم انقلابی (۴) » مجسم گردید.

۱ - Camille Desmoulins  
۲ - Vieux Cordelier، کردلیه سالخورده (عضو Trente-30 ترجمه).

یکی از انجمنهای مشهور دوره انقلاب فرانسه (۱۷۹۰-۱۸۰۰) - مترجم.  
۴ - Syndicalisme Révolutionnaire

سندیکالیسم بر اساس تشکیلات صنفی و هدف آن حفظ و گسترش همبستگی افراد صنف بیکدیگر و دفاع از حقوق مشترک صنف است - مترجم.

تبليغ از راه عمل از حدود منطقه اطراف کوهستان ژورا تجاوز کرد و علاوه بر فرانسه، سایر کشورهای اروپا و حتی ممالک متحده آمریکا را در بر گرفت. این عارضه جنون بین‌المللی را میتوان در چند جمله بطور خلاصه بیان کرد.

در سال ۱۸۹۸ میلادی کشته شدن الیزابت همسر ارشاد، یکی از نیکوکارترین و فداکارترین زنان اروپا، بدست ژو پژوی تروریست اناشیست شهر ژنو انعکاس عجیبی در سراسر جهان داشت. عملیات خرابکارانه و جنایت آمیز دستهای از اناشیستهای اندلس در اسپانیا زیر عنوان «پنج جه سیاه» دهشت و اضطراب در سراسر اندلس بوجود آورد (سال ۱۸۸۲ م) و در سالهای ۱۸۹۳ م و ۱۸۹۴ م یا مایالت بارسلونا (در اسپانیا) صحنه‌غم انگیز سوء قصدها و جنایات متعدد بود. روز هشتم اوت سال ۱۸۹۷ م کانو ادل کاستیلو (۲) رئیس مجلس اسپانیا طی یک سوء قصد بقتل رسید. در ایتالیا، هوهمبرت (۳) اول پادشاه آن کشور روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۰ م بدست بررسی (۴) اناشیست کشته شد. پس از ورود یوهان هاست (۵) رهبر اناشیستهای آلمانی به ممالک متحده آمریکا موجی از خرابکاری و عملیات جنایتکارانه در سرزمینهای آنطرف اقیانوس اطلس (امریکا) بر حاست و پس از وقوع یک اعتصاب خوفین بوسیله اناشیستها، مر تکمیل حنایات اناشیستی توقیف و در سال ۱۸۸۷ م در شیکاگو اعدام شدند و

Canova del Castillo - ۲ Lucchesi - ۱  
Johann Most - ۵ Bresci - ۴ Hnmbert - ۳

مديون سوسیالیسم است صر فنظر می کنیم . همینقدر بایدمتذکر شویم که اساس تشکیلات و مقررات انصباطی سندیکالیسم منحصر آ مر بوط به سوسیالیسم یعنی همان اصولی بود که بشدت با آراء و نظریه‌ها و مرام انارشیستی مخالفت داشت . اما درین مورد بحث ما مر بوط به خاصیت مطلق انارشیستی نهضت سندیکایی و برای تشریح این مطلب لازم است قبل اگر وهای از نهضت کارگری فرانسه

ترسیم کنیم ،

ادوارد دولئان (۱) در کتاب فیس خود بنام «تاریخ نهضت کارگری» سه مرحله این نهضت را تشریح کرده است : مرحله اول از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۹ م ، درین مرحله شکست کمون ضربه شدیدی بود که به سازمان کارگری وارد آمد و قانون مصوب ۱۲ مارس ۱۸۷۲ م عضویت علنی و یاسری در بین الملل را ممنوع ساخت . کارگران از اجتماع و تشکیل اتحادیه صر فنظر نکردند لیکن بر اثر تصویب قانون جدید اجتماعات آنان تاحدی متعادل و مقرن باحتیاط گردید . تقاضاهای کارگران ، که در شعارها و بیانیه‌های خود درباره آنها اصرار میورزیدند ، منحصرآ در تعديل شرایط کار خلاصه میشد و میخواستند ، بدون توسل به مبارزه و کشمکش ، فقط با پشتیبانی و همکاری طبقات دیگر بهدف خود بر سند وایرانشانه پیشرفت و پیروزی اتحاد صنفی بود . اما از سال ۱۸۷۹ ببعد آهنگ شعارها و نحوه تمایلات اجتماعات کارگری دچارتغییر و تحول گردید و بر اثر شایستگی و کاردانی و قدرت نفس ژول گسسد (۱) رهبر کارگران و آزادی شرکت طرفداران

جرائمی هستند که بانیش قلم غده های چر کی شده اجتماع را می‌شکافند و پیکر جامعه را از ناپاکی و اینگونه غده ها باک می‌کنند. میلان با هیجان و فریاد گفت: « آزادی مطبوعات، همانست که گاهیل دهولن (۱) در فوشه انتقادی جاودان خود بنام، و یوکردلیه (۲) آنرا مجسم ساخته و مدت یک قرن در راه نابود کردن غلبازی و حیله گری و غداری بهار رفته است. » میلان ادامه داد و گفت که این ترس و هراس از مطبوعات بیمورد و بیجاست و هر گز ما احتیاجی به اجرای چنین قوانینی نخواهیم داشت.

قوانین جزایی جدید بسیار مؤثر واقع شد و تبلیغ بوسیله عمل فاشیستها بسرعت پایان یافت. دردادگاه تو افت (۳) سران انارشیست و مرتكبین جرائم عمومی مشترکاً طبق قوانین جزایی جدید، بمحاکمه دعوت شدند. ولی دادگاه در صدور رأی نسبت با این دو گروه تفاوت قائل شد و فقط مرتكبین جرائم عمومی را محکوم کرد. از آن پس ترویستها از هدفهای سابق خود دست کشیدند یعنی، بیجای تحریک و تهییج احساسات و جلب توجه توده های مردم، در راه بستوه آوردن توده ها فعالیت می کردند. انانارشیسم نابود نشد ولی تاحدی از آلودگیها منصاً و در پدیده جدیدی بنام « سندیکالیسم انقلابی (۴) » مجسم گردید.

۱ - Camille Desmoulins  
 ۲ - Vieux Cordelier، کردلیه سالخورده (عضو Trente-30 ترجمه).  
 یکی از انجمنهای مشهور دوره انقلاب فرانسه.  
 ۴ - Syndicalisme Révolutionnaire

سندیکالیسم بر اساس تشکیلات صنفی و هدف آن حفظ و گسترش همبستگی افراد صنف بیکدیگر و دفاع از حقوق مشترک صنف است - مترجم.

کمون در مبارزات سیاسی، نهضت کارگری برآں شد که زمام قدرت سیاسی را بدست آورد. نهضت کارگری بنا بر مرام و اساسنامه سو سیالیسم، جزاً قدام سیاسی، راه دیگری برای مبارزه نمی‌شناخت ولی از مبارزات خسته کننده سیاسی خود در طول زمان نتیجه مطلوب بدست نیاوردن دوره بران و محرکین کارگران متوجه شدند که بدون مشکل ساختن کارگران در یک کادر صنفی به هدف‌های سیاسی خود نخواهند رسید و بدین ترتیب از سال ۱۸۹۵ میلادی «کنفراسیون عمومی کار» بر اساس «سنديکالیسم انقلابی» تشکیل گردید و اکثریت اتحادیه‌های کارگری با این کنفراسیون پیوستند و تا سال ۱۹۱۴ بمرام و شعارهای کنفراسیون وفادار ماندند. مرحله دوم نهضت کارگری که از سال ۱۸۷۹ آغاز شده بود در سال ۱۸۹۵ با تشکیل کنفراسیون عمومی کار پایان یافت و در سویی مرحله یعنی از سال ۱۸۹۵ ببعد است که انارشیستها می‌خواستند مرام ضد دولتی خود را در نهضت کارگری وارد کنند. تلاش و کوشش انارشیستها در این کنفراسیون با این نتیجه رسید که نهضت کارگری از رویه سیاسی خود منحرف و بر اثر همین انحراف بود که در سال ۱۹۰۵ در کنگره عمومی آهین (۱) فرمانی ادرشد که بموجب آن کنفراسیون عمومی کارگران یک سازمان غیرسیاسی اعلام گردید.

مفاد فرمان آهین چنین بود: «در مورد سازمان و تشکیلات، کنگره اعلام می‌کند که سنديکالیسم بکمال خود رسیده و باید اقدام اقتصادی مستقیم علیه رژیم اربابی بعمل آورد. تشکیلات و اتحادیه‌های عضو کنفراسیون در کادر مشترک فقط تابع مقررات صنفی

مبازه میکند . آنچه گفته شد نمونه‌ای از نظریه‌های انارشیستی ژرژ سورل در باره اعتصاب عمومی است . سورل پیش از آنچه به روش عملی اعتصاب و تایج مادی آن توجه کند به اهمیت نقشی که اعتصاب در حیات فعاله کارگران بازی میکند توجه داشته و گفته است : «اعتصاب عمومی یعنی یک‌تر کیب و آهنگ هنری و زنده کننده امیدها و آمالی که رهبری کنونی بر تحقق آنها استوار است » . اعتصاب عمومی ، حتی اگر بمرحله عمل و جرا در نباید ، در طبقه کارگر « عالی‌ترین و عمیق‌ترین و مهیج‌ترین احساساتی را که کارگر دارد دراویدار میکند . اکنون باید تراز نامه‌ای از این تجسم فکری انارشیسم را درینجا بیاوریم . تراز نامه‌ای که پیش از هر زمان مثبت‌بنظر می‌آید : انارشیسم ، بالهایم دو اصل سندیکالیسم را تقویت کرده و بفعالیت و اداشته و این اصول اساس کلیه نهضت‌های سندیکالیسم گردیده است . یکی از آن دو اصل تفکیک جنبش‌های سندیکایی از جنبش‌های سیاسی و دیگر ارزش و اهمیت وظیفه‌ایست که سندیکا در مورد تعلیم و تربیت کارگران باید بر عهده بگیرد .

اصول الهام‌شده از انارشیسم ، هر چند که مدتی دوام یافته ولی بعلت تحولاتی که در فکر و اندیشه و روش کار انارشیستها روی داد ثابت‌واستوار نگردید . انارشیسم بمرور زمان از جنبه آشتی ناپذیری خود عدول کرد و از ایجاد صحنه‌های انقلابی پراکنده چشم پوشید و مبارزه‌ای را که برای تفکیک اقتصاد از سیاست پیش گرفته بود به مبارزه علیه دولت مبدل ساخت و در حقیقت روش مبارزه دو جانب اقتصادی و سیاسی را بموازات یکدیگر اختیار نمود . بدین ترتیب سندیکالیسم انقلابی از طرفی با کسب واجرای اصول

کنفراسیون و در خارج از کادر کنفراسیون آزاد هستند که هر نوع تحولات و تغییرات اجتماعی را دنبال کنند ..  
بعل گوناگونی که ذکر آنها از حدود بحث ما درین کتاب خارج است تصمیمات کنگره آمین سالها نفوذ ورسوخ خود را حفظ کرد و بار دیگر در سال ۱۹۳۹ میلادی در کنگره تولوز (۱) مورد تائید و تصویب قرار گرفت .

آنچه که به سندیکالیسم انقلابی قیافه و بورس کار (۲) سینمای انا رشیستی بخشید این بود که سندیکا بصورت یک بورس کار در آمده بود . سندیکا معمولاً کار گران وابسته بیک رشته صنعتی را ، ابتدا در یک حوزه و سپس در سراسر کشور متشکل میساخت در صورتیکه بورس کار گران رشته های مختلف صنعتی را در هر شهر یا یک حوزه صنعتی دورهم جمع می کرد ساختمان عمودی سندیکاها در حقیقت وحدت کامل یک توده کاملاً متشکل ودارای قدرت عمل مشترک بود در حالیکه ساختمان افقی بورس ار تمایلات خود مختاری و اصالت فردی کار گر را اقناع می کرد .

اکنون به بینیم که نقش اساسی بورس کار چه بوده است ؟ نقش اساسی عبارت بود از اینکه بکمک تعلیمات مخصوص ، شعور و وجدان شناسائی ارزش و احترام انسانی را بیدار و تقویت کند و در حقیقت بورس کار بنا بر تفسیر زیبائیکه از آن کرده اند « انشگاه کارگری » بود . الهام بخش بورس کار فوناولد پلوتیه (۳) از مبارزین سر سخت و یکی از قیافه های درخشنان مبارزات کارگری بود که

انارشیسم اهمیت وارش این مکتب را بالا برداز طرف دیگر بطوری آنرا تغییر شکل داد که میتوان گفت در حقیقت انارشیسم را بخود جذب کرد. انارشیسم که بدین ترتیب از سال ۱۸۹۵ در سندیکالیسم انقلابی مستهلک شده و جنبه کلاسیک بخود گرفته بود در آستانه شروع جنگ جهانی اول با پایان عمر سندیکالیسم انقلابی از میان رفت.

\*\*\*

نتیجه

انارشیسم، علی‌رغم جلوه‌های گوناگونی که بخود گرفته، برپایه یک هدف اساسی استوار است: هدف انارشیسم که از تفکیک دولت از جامعه، یعنی نتیجه انقلاب فرانسه، ناشی شده است حذف دولت و ایجاد جامعه‌ای براساس تأمین استقلال فردی است.

با توجه به تعریف فوق میتوان آنچه را که از آنارشیسم نا بود شده و از میان رفته و آنچه را که زنده و باقی مانده است دریافت.

تاریخ نشان میدهد که انارشیسم در مورد حالت آشتی، ناپذیری دولت و جامعه خود را فریب داده است. باید اعتراف کنیم که افتخار واردساختن اصول سیاسی انقلاب کبیر فرانسه در کادر حیات اجتماعی متعلق به دموکراسی پارلمانی و همین افتخار است که انارشیسم آنرا تخطیه کرده و بی‌اهمیت و ناچیز جلوه داده است. ملی کردن صنایع و منابع ثروت کشور واستوار کردن اساس جامعه بر قوانین و مقررات مفید نشان داد که دولت نه تنها دشمن ناتوانان و طبقه بی‌بعاعت جامعه نیست بلکه هنگام ضرورت از این طبقات حمایت می‌کند. طبقه کارگر، چنانکه

فردی بر کنار باشد بلکه، بر خلاف این تصور، اعتصاب و سیله ایست که بی پروائی و تهور و از خود گذشتگی فردی و شخصی در آن تجلی میکند. در ژوئن در فصل مربوط به اعتصاب عمومی در کتاب اساسی خود بنام «تفکرات درباره شدت عمل» مینویسد: «اعتصاب عمومی تجلی خیره کننده‌ای از قدرت و نیروی ایمان به اصالت فرد است.» اعتصاب که متکی به شجاعت و شهامت کارگر، یعنی مبارزه حقیقی در برخورد با هر پیشامدی است، این غرور را در کارگر ایجاد میکند که شخصاً رهبر و راهنمای سعادت و نیکبختی خویش است.

اعتصاب هم کارگر را در بوته آزمایش‌های سخت و دردناک میگذارد و هم نیروهای معنوی او را پرورش میدهد و بدین ترتیب اعتساب مدرسه و مکتب پرورش طبقه کارگر است.

غیر از آنچه گفته شد، ساعقه ذهنی دیگری در روح انارشیستهای قدیمی برای اعتساب وجود داشته است: دولت و قنی که بدرخواست کارفرمایان، ژاندارمهای مسلح را برای سر کوب کردن اعتصاب در اختیار آنان میگذارد، ماهیت و سرشت خود را فاش میکند و بدین ترتیب راهی برای صلح و سازش اجتماعی که دموکراتها مدعی حصول آن هستند باقی نمیماند و همچنین پدیدار شدن ماهیت حقیقی دولتشان میدهد که باید بسازش و اختلاط ظاهری و مصنوعی طبقات اجتماعی، که رژیم دموکراسی برقرار کرده است، پایان داده شود. دولت در حقیقت حربه و سلاحی است که مالکین و ثروتمندان و اربابان آنرا برای زور گویی و اعمال قدرت بکار میبرند. بنا بر این اعتساب نه تنها نیروهای فعال خود را بهیجان میآورد بلکه با دشمن حقیقی خود، یعنی دولت،

از روی حقیقت گفته‌اند «در میان ملت زندگی نمی‌کند بلکه خود ملت را تشکیل میدهد و همین تحول است که انارشیسم سیاسی و اجتماعی راست و ناتوان و محکوم بزوال ساخته است. یکی از جلوه‌های اخلاقی انارشیسم حساسیت عجیب‌این‌مسلسل نسبت به اصالت فرد است.

در این زمینه از انارشیسم مامکلف و مجبور هستیم که بر حسب مقتضی وجود خویش زندگی کنیم و خود را بسازیم و تربیت کنیم و بالاخره آزادی نفس خود را، یعنی آنچنان آزادی که در حیات اجتماعی موجب گشترش حیات فردی ما گردد، تأمین کنیم. اینگونه پدیده‌های فکری انارشیسم هرگز کهنه و فراموش نمی‌شود.

اکنون که دنیا در معرض تهدید یک انقلاب جهانی برای تغییر دارایی و ثروت قرار گرفته و علیه نتایج غیر انسانی ناشی از ماشینیسم (۱) که بحد کمال خود رسیده بپا خاسته است انارشیسم، که با مسلک عقیده به اصالت فرد مشتبه شده، بر خود ببالداز اینکه بار دیگر بابر روز و مورد پسند دنیای کنونی قرار گرفته است «پایان»

---

۱ - **Machinisme** جانشین شدن ماشین و نیروهای محرک طبیعی بجای انسان که روز بروز توسعه می‌یابد و از حدود صنایع بزرگ و سنگین تجاوز کرده و در سراسر شئون اجتماعی و زندگی فردی بشر رسوخ کرده است - مترجم.

در سن ۳۲ سالگی بر اثر بیماری ناشی از کار زیاد بدروود حیات گفت و کتاب نفیس او بنام «تاریخ بورسها» پکساپس از مرگ او بچاپ رسید.

فکری که بر تشكیلات بورس کار، و یا تشكیلات انارشی سندیکالیست، سایه انداخته و تفوق خود را حفظ کرده فکر «پرورش خویشتن» یا بعبارت دیگر مستعد ساختن فرد کارگر برای آنکه با نیروی کار و کوشش شخصی و بالا بردن سطح فرهنگ و معلومات خویش و تقویت نیروهای معنوی خود آزادی و خود مختاری را بدست آورد. سندیکالیسم انقلابی معتقد است که انقلاب اجتماعی نتیجه حتمی یک تحول اجتناب ناپذیر نیست و فقط مبارکسیست‌ها هستند که آنرا می‌پذیرند. کارگر فقط در شرایطی میتواند برشد معنوی خود ادامه بدهد که خود را آزاد و شایسته ولايق آزاد بودن بداند. ادوارد برت<sup>(۱)</sup> یکی از پایه گذاران مکتب سندیکالیسم انقلابی مینویسد که این کوشش و تلاش برای تعلیم و پرورش کارگر و بالا بردن مقام معنوی و شخصیت او تقریباً یکنون بازگشت به عقاید گافت<sup>(۲)</sup> است برت مینویسد: «اگر به عمق عقائد و نظریه‌های کانت توجه کنیم در می‌یابیم که کانت ضرورت ذاتی سوسیالیسم و نتایج اخلاقی آنرا در کرده است.»

تعلیم و تربیت بورس کار بیشتر متوجه اطفال کارگران بود و این تعلیمات منحصر به تعلیمات کلاسیک متکی به کارهای

فکری و دماغی نبود : یرا درینصورت اولیای کارگر اطفال در خود احساس حقارت می کردند. تعلیمات فرزندان کارگران علاوه بر پر نامه تعلیمات فکری و کلاسیک شامل تعلیمات حروهای و فنی، خاصه کارهای دستی و صنایع طریقه، بود. ژوژ سورل (۱) یکی از بزرگترین عمال نهضت سندیکالیسم ضمن تشریح هدفهای تعلیماتی سندیکایی مینویسد : « برای حصول اطمینان به نجات آینده، باید اطفال و جوانان را طوری پرورش بدheim که کار خود را دوست بدارند و به محصول ساخته دست خود بهمان دیدهای بنگرنند که یک هنرمند با ثار هنری خود مینگرد . باید نیروهای معنوی و قوه درک و فهم کارگران را چنان پرورش دهیم که آنچه را که در محیط کار میگذرد بخوبی درک کنند و در پی آن باشند که رموز کار و کارگاه خود را هر چه بهتر در بینا بند . باید روحیه دانش طلبی و هنردوستی در تمام مراحل کار و تولید محصول راهنمای کارگر باشد . »

تعلیم و تربیت بورس کار هر چند که اقدام مشهود تریم  
همگانی بودواز لحاظ تئوری شامل همه کارگران میشد لیکن فقط بعضی از کارگران بودند که میخواهند درسا یه تعلیم و تربیت خود را از وضع حقارت آمیزی که در جامعه آن روز داشتند نجات بخشند در حالیکه کارگران انارشیست - سندیکالیسم خود را در نمایش قدرت طبقه کارگر بچشم کارگردان اصلی و پیشوای رهبر بازیکنان نمایشنامه می نگریستند. این گروه اقلیت فعالی بودند که تصور می کردند میتوانند بوسیله اقدام مستقیم اراده و میل خود را بر دیگران تحمل

کنند یعنی از راه اقدام غیر عادی و غیر از راه و روش‌های دموکراسی و توأم باشدت عمل بهدفهای خود برسند.

اقلیت گروه انارشیست سندیکالیست برای اکثریت مقابله خود اهمیت چندانی نداشت و بودند و آن اکثریت در نظر این گروه مظہر سستی و بی ارادگی و غفلت بود. این گروه، انسان آزادرا در برابر توده بردگان، قوانین سندیکا را برابر قوانین دموکراسی، اقلیت هوشیار و فعال را در برابر اکثریت غفلت‌زده وسست و ناتوان قرار میدادند. کارگر سندیکالیست با جنبه‌ضد دموکراسی خود بهیچ گونه نمایندگی حتی نمایندگی انتخابی که مأمور دفاع از حقوق صنفی او بودایمان نداشت و معتقد بود که شخص او دارای یک رسالت مقدس برای وصول بهدفهای مشخص می‌باشد. هوبرت لاغاردل (۱) مینویسد «نهضت کارگری سرنوشت آینده را در دست دارد... عناصر و عوامل جاویدان فرهنگ و تربیت معنوی که فقط در نهاد این نهضت نهفته عبارتست از: احساس حرمت شخص و شوق آزادگی و روح استقلال و حس فداکاری و عشق به مبارزه».

**اعتراض عمومی** کارگران با اعتراض عمومی تعبیر گردید. ماکه، از زمان برسمیت شناخته شدن حق اعتراض برای کارگر، قطع کار مدارم و هماهنگ کارگاه و کارخانه را با تظاهرات آرام و مقاومت منفی توده‌های کارگر توأم دیده‌ایم نمیتوانیم ابتکار این سلاح کارگری را به انارشیسم نسبت بدھیم. سندیکالیسم انقلابی با قبول فکر اعتراض عمومی از حدود سوسیالیسم سیاسی

تجاوز کرد. در حالیکه عده‌ای از کارگران اعتصاب عمومی را یک پندار باطل و بشمر رسانیدن آن را غیر ممکن میدانستند و میگفتند که هنوز زمام قدرت در دست طبقه بورژواست. کسانی چور، پلواتیه (در کنگره تور سال ۱۸۹۲) و ارستید برویان (۱) در کنگره فدراسیون سندیکاهای هادسی (۲) مودخ سال ۱۸۹۲ فکر اعتصاب عمومی را پذیرفتند. گروه انارشیست - سندیکالیست محرك و رهبر واقعی یکسلسله اعتضابات در دوران جمهوری سوم فرانسه در آغاز قرن بیستم بودند که از آنجمله میتوان اعتصاب معدنچیان پادوکاله (۳) را در سال ۱۹۰۶ ذکر کرد که بواسیله بروچو (۴) ار سران انارشیست - سندیکالیست رهبری میشد و دولت گلمانسو (۵) آنرا سرکوب کرد. نمونه دیگر از اینهونه اعتضابات، اعتضابات کارگران و کارکنان مؤسسات برق پاریس در سال ۱۷۰۹ بود که بواسیله پیاتو (۶) از عناصر انارشیست - سندیکالیست رهبری میشد و این شخص بود که بدبستیاری پوزه (۷) رسالت «چگونه ما انقلاب خواهیم کرد؟» را نوشت و در آن رسالت سوسیالیسم پارلمانی فرانسه را بشدت مورد حمله قرار داد.

هر چند که اعتصاب دارای جنبه قانونی ولی توأم باشد عملی است که روح حقیقی انقلابی رهبران و سازمان دهنده‌گان اعتصاب را مجسم می‌سازد لیکن اعتصاب را نمیتوان بمتابه یک تظاهر مشترک دسته جمعی دانست که از هر گونه اعمال نفوذ

Aristide Briand - ۱

Pas-de-Calais - ۲ . Marsseille - ۳

Clemenceau - ۴ . Broutchoux - ۵

Pouget - ۶ . Pataud - ۷